



در این شماره میخوانید:

دانشگاه؛ گرانگه اعتراضات دیروز و امروز

- ✓ دانشگاه ضد انقلاب - هربرت مارکوزه و سرکوب جنبش‌های اعتراضی دانشجویی
- ✓ جنبش‌های اجتماعی و ضرورت تدوین یک استراتژی مشترک
- ✓ مطالبات انباشته شده و بدون پاسخ، فضایی برای ترس از سرکوب باز نگذاشته است

کرونا ویروس بهترین هدیه برای "سرمایه داری فاجعه" است.



فهرست مطالب :

پیش درآمد سردییران:مراد رضایی و علی صمد ۴

مصاحبه فصلنامه مُروا با یک دانشجو در ایران ۶

دانشگاه ضد انقلاب- هربرت مارکوزه و سرکوب جنبش‌های اعتراضی دانشجویی
ترجمه- حسین غبرائی ۸

جنبش‌های اجتماعی و ضرورت تدوین يك استراتژی مشترك- علی صمد ۲۰

تاریخ نمی‌پرسد، مسئولیت تعیین می‌کند - دنیز ایشچی ۲۴

وظیفه ی سنگین جنبش دانشجویی در ایران - ابوالفضل محققى..... ۳۰

اعتراضات دانشجویی؛ انتخاب میان مرگ و آزادی - مراد رضایی..... ۳۶

مطالبات انباشته شده و بدون پاسخ، جایی برای ترس از سرکوب نگذاشته است!
بیژن میثمی ۳۸

مصاحبه با نائومی کلاین- ماری سولیس واپس - ترجمه: حسین غبرائی ۴۱

تکنولوژی هوشمند و "هک" کردن انسان ها - دنیز ایشچی..... ۴۴



فصلنامه ی مُروا
مُروا به معنی مُرده و فال نیک است

نشریه جوانان هوادار حزب چپ ایران
(فدائیان خلق)

شماره سوم زمستان ۱۳۹۸

زیرنظر شورای سردییران با مسئولیت دو سردبیر:

مراد رضایی و علی صمد

همکاران این شماره:

حسین غبرایی، ابوالفضل محققى، دنیز ایشچی، بیژن میثمی، مراد رضایی، علی صمد و میلاد مجیدی

امور فنی، صفحه آرایی و گرافیک :

میلاد مجیدی

آدرس ایمیل:

morva.lpi@gmail.com

سال نو ۱۳۹۹ را به همه دوستان، رفقا و خوانندگان فصلنامه مُروا شادباش می‌گوییم!



نوروز در زمستان

احمد شاملو

سالی

نوروز

بی چلچله بی‌بنفشه می‌آید،

بی جنبشِ سردِ برگِ نارنج

بر آب

بی گردشِ مُرغانه‌ی رنگین
بر آینه.

سالی

نوروز

بی‌گندم سبز و سفره می‌آید،

بی‌پیغام خموشِ ماهی از
تُنگِ بلور

بی‌رقصِ عقیقِ شعله در
مردنگی.

سالی

نوروز

بی‌خبر می‌آید

همراه به‌درکوبی مردانی

سنگینی بارِ سال‌هاشان بر
دوش:

تا لاله‌ی سوخته به یاد آرد باز

نامِ ممنوع‌اش را

و تاچه‌ی گناه

دیگر بار

با احساسِ کتاب‌های ممنوع

تقدیس شود.

در معبرِ قتلِ عام

شمع‌های خاطره افروخته

خواهد شد.

دروازه‌های بسته

به‌ناگاه

فراز خواهد شد

دستانِ اشتیاق

از دریچه‌ها دراز خواهد شد

لبانِ فراموشی

به خنده باز خواهد شد

و بهار

در معبری از غریو

تا شهرِ خسته

پیش‌باز خواهد شد.

سالی

در گذر از سالی بسیار دشوار، سال نو ۹۹ فرا رسید. امیدواریم شادی نوروز و سال نو بر بیم‌ها و نگرانی‌های مردم غلبه کند و امید را به دل‌ها راه دهد و لبخند را بر لب‌ها بنشاند.

با امید به روزهای بهتر، سالی توام با سلامتی و کامرانی برایتان آرزو می‌کنیم و امیدواریم که مهر و شادی جایگزین غم و دیگرستیزی بشود و سال ۹۹ سالی سرشار از تندرستی، همبستگی، شکفتگی و تغییرات امیدآفرین و مثبت در همه‌ی عرصه‌ها برای مردم ایران و جهان باشد.

با دوستی- سردییران

پیش درآمد

برای آزادی، برابری و استقلال دانشگاه با هم همدل و همراهیم!

ژورنالیسم جریان اصلی، در بررسی تاریخ پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، برای بازارگرایی و تبلیغ محتوای تولیدی‌اش، همواره سراغ پرسش‌های نه بی‌جواب، که محال می‌رود. اگر مخاطب رسانه‌های جریان اصلی باشید، همواره شنوای این پرسش‌ها بوده‌اید که «اگر در سال پنجاه و هفت انقلاب نمی‌شد، چه می‌شد؟»، و یا مثلاً «اگر کودتای بیست و هشت مرداد واقع نمی‌شد، تاریخ سیاسی ایران به چه سمتی می‌رفت؟». طرح این پرسش‌ها، البته که برای نگاه دقیق‌تر به پدیده‌های سیاسی و اجتماعی لازم به نظر می‌رسند، اما باید با تاکید هوشیار بر این نکات به سراغ این پرسش‌ها رفت که اولاً تاریخ و تحولات آن، با هیچ فرد، طبقه و منش سیاسی‌ای، تعارف ندارد. گذشته، واقع شده است و راهی برای تغییر آن وجود ندارد. دوماً هیچ پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی‌ای، مجرد از روند تاریخی طی شده، قابل تحلیل و تاویل نیست. حال و آینده، همواره انتخاب‌هایی را پیش روی جوامع می‌گذارند، که با تحولات گذشته مقید و محدود شده‌اند. چه این انتخاب‌ها راه به ترقی نسبت به وضعیت موجود ببرد و چه عقب‌گردی نسبت به آنها باشند. هر چند ذکر این نکته نیز لازم است که فراموشی عمدی یا سهوی مسیر گذشته، با تمام جزئیات آن، جوامع را به تکرار آنچه که در گذشته نامطلوب بوده است محکوم می‌سازد.

جنبش دانشجویی، یا به بیان دقیق‌تر، جنبش‌های سیاسی دانشجویان، حداقل در تاریخ سیاسی ایران، همواره در سوی مترقی و عدالت‌خواه ایستاده است. مبارزه‌ی سیاسی با مبنای آرمان آزادی و برابری، در مقاطع تاریخی مختلف جنبش دانشجویی ایران، یا جریان هژمون سیاسی در دانشگاه بوده است و یا دست کم به عنوان یکی از اصلی‌ترین جریانات سیاسی موثر عمل کرده است.

عروج و فراز مجدد آرمان آزادی، برابری و استقلال دانشگاه، به ویژه از ابتدای دهه‌ی نود، و مبارزات دانشجویی بر اساس این مبانی، لزوم نگاه دقیق‌تر به روندهای سیاسی حاکم بر مراکز آموزش عالی در ایران را نشان می‌دهد. آن دسته از جریانات سیاسی که از گذشته تا امروز مبارزه با وضعیت موجود با محوریت آزادی، برابری و استقلال دانشگاه را سازمان داده‌اند، اگر نه در شمایل ارتباط مستقیم، اما با هر آنچه در توان دارند، حمایت از این مبارزات را به عنوان یکی از وظایف خود تلقی می‌کنند.

حزب چپ ایران (فدائیان خلق) که بخش عمده‌ی اعضای آن را فعالان دانشجویی از دهه‌ی پنجاه تا به امروز تشکیل می‌دهد، به فراخور تجربه‌ی سیاسی از یک‌سو و امید به امکان‌های رهایی‌بخش ایجاد شده در مبارزات دانشجویان از سوی دیگر، خود را مکلف به استقبال از مبارزات دانشجویان، انتقال تجربیات برای پیشگیری از خلل‌ها و در نهایت همدلی سیاسی با این مبارزات می‌داند.

از این رو نشریه‌ی مَروا، در شماره‌ی سوم خود مبارزات دانشجویی را مرکز توجه خود قرار داده است. مصاحبه با یک دانشجو از ایران، ترجمه‌ی مقاله‌ای با موضوع نسبت تز «تحمیل سرکوبگرانه»ی هربرت مارکوزه با جنبش دانشجویی، که در ایران عموماً با کتاب «انسان تک ساحتی» و نگاه‌های متفاوت‌اش به جنبش دانشجویی شناخته می‌شود، نگاهی به اعتراضات دانشجویی در سپهر سیاسی ایجاد شده پس از اعتراضات آبان نود و هشت، در مقاله‌ای به اعتراضات آبان و دیمه ۹۸ تحت عنوان مطالبات انباشته شده و بدون پاسخ، جایی برای ترس از سرکوب نگذاشته است پرداخته است، از یکی از فعالان دانشجویی دهه‌ی پنجاه و نگاه دقیق‌تر به آن دوران اعتراضی و یک تحلیل از نسبت وضعیت موجود و مسئولیت تاریخی فعالان دانشجویی، ترجمه‌ی مصاحبه‌ای با نائومی کلاین، مقاله‌ای در مورد تکنولوژی هوشمند و «هک» کردن انسان‌ها و مقاله‌ای در رابطه با جنبش‌های اجتماعی و ضرورت تدوین یک استراتژی مشترک در جنبش دانشجویی یکی دیگر از موضوعاتی است که مطالب شماره‌ی سوم نشریه‌ی مَروا را تشکیل می‌دهند.

با امید بالندگی بیش از پیش مبارزات دانشجویی در ایران

مراد رضایی و علی صمد



مصاحبه فصلنامه مُروا با یک دانشجو در ایران

سوال- دانشجو شدن، به عنوان یک هویت جدید، طبق تلقی جامعه یک مرحله‌ی جدید از زندگی افراد است. شما این تفاوت این مرحله را با دوره‌های قبلی در چه سطحی می بینید؟

پاسخ- ورود به دانشگاه، برای کسانی که انتظارات ذهنی از فضای آن دارند، شبیه به یک شکست است! قبل از ورود به دانشگاه این ذهنیت در افراد وجود دارد که وارد فضایی متفاوت و برتر می‌شوند. برتر به این معنی که امکان فعالیت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بیشتر است. فضای علمی حاکم است و شبیه چیزی که غالباً در سینمای غرب می‌توان سراغ آن را گرفت، روابط آکادمیک منظمی و حساب شده‌ای وجود دارد. به ویژه اینکه از مقطع دبیرستان و به طور خاص‌تر در پیش‌دانشگاهی، یک ذهنیت مسابقه‌ای هم ایجاد می‌شود. انگار همه دارند می‌دوند تا از خطی عبور کنند که آن طرف این خط همه چیز فرق دارد!

اما با ورود به دانشگاه همه‌ی این فرضیات می‌شکند. دانشگاه، یا حداقل جایی که من در آن تحصیل می‌کنم، شبیه یک دبیرستان است که ابعاد بزرگ‌تری دارد و البته کلاس‌ها تک جنسیتی نیست.

سوال- یعنی فعالیت علمی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در دانشگاه رواج ندارد؟

پاسخ- از نظر علمی که می‌توانم

فاطعانه بگویم خبری نیست. نه استاد از دانشجو انتظار پژوهش و مطالعه‌ی گسترده را دارد و نه دانشجویان حال و رُمق مطالبه در این زمینه را دارند. یک جزوه‌ای یا کتابی روز اول معرفی می‌شود. مانند دبیرستان، استاد آن را تدریس می‌کند و در آخر ترم هم ازهمان محتوا امتحان می‌گیرد. با این تفاوت که می‌توان بر سر نمره با استاد چانه زد. البته من ندیده‌ام، اما شنیده‌ها در مورد سواستفاده‌ی بخشی از اساتید دانشگاه از این موقعیت حاکمیت بر نمرات هم زیاد است.

در زمینه‌های فرهنگی و هنری البته دانشجویانی فعال هستند. اما آن‌ها هم بیشتر به عنوان اجراکنندگان مناسبت‌های مورد نظر دانشگاه فعالیت می‌کنند. یعنی امکان خلاقیت و انجام کارهای گروهی عملاً سلب شده است. به طور مشخص در مورد موسیقی، اجازه‌ی تمرین گروهی در دانشگاه منوط به داشتن اجازه‌ی کتبی از معاونت فرهنگی است. مجوز، ارائه‌ی طرح برای یک اجرا

در یک مناسبت دینی یا حکومتی را طلب می‌کند. بنابراین راه عملاً برای کار مستقل و خلاق بسته است. باقی فعالیت‌های هنری هم چنین وضعیتی دارند.

اما در مورد فعالیت سیاسی، فضا امیدوار کننده‌تر است.

سوال - می‌توانید در مورد فضای سیاسی دانشگاهی که در آن محصل هستید بیشتر توضیح بدهید؟

پاسخ- دو بلوک عمده‌ی سیاسی در دانشگاه‌ها، متأثر از فضای جامعه وجود دارد. یک طرف بسیج و جامعه‌ی اسلامی به عنوان نماینده‌ی قشر اصول‌گرا و انجمن اسلامی به عنوان نماینده‌ی قشر اصلاح‌طلب حضور دارند. آنها برای فعالیت سیاسی اعم از انتشار نشریات، یا برگزاری نشست و سمینار، روابطی دارند که از آنها استفاده می‌کنند. در طرف دیگر معترضین به وضعیت هستند. بخشی از دانشجویان به صورت حرفه‌ای دست به سازماندهی و کارهای مشابه می‌زنند. اما مهم‌تر این است



که در وضعیت‌های خاص و بزنگاه‌ها، اکثریت عمده‌ی دانشجویان، که عموماً سیاسی نیستند و در فعالیت‌های سیاسی شرکت نمی‌کنند هم به سمت این دانشجویان معترض کشیده می‌شوند و با آنها همراهی می‌کنند. این دو قطبی را به صورت شدید می‌توان در دانشگاه دید. مثلاً سر قضیه‌ی کشته شدن قاسم سلیمانی، بسیج و جامعه‌ی اسلامی در دانشگاه عزاداری به راه انداخته بودند. انجمن اسلامی هم به نمایندگی از اصلاح‌طلبان، حداقل ادای مناسک عزاداری را در می‌آوردند. اما عموم دانشجویان به این وضعیت معترض بودند و اعتراض خود را به هر شکل ممکن و مقدور نشان می‌دادند.

سوال- وضعیت دختران دانشجو چگونه است؟ آیا همچنان فشارهای حراست بر روی این دانشجویان وجود دارد؟

پاسخ- این بستگی به روز و وضعیت دارد. هیچ قاعده‌ی مشخصی ندارد. گاهی فشارهای عجیب و غریب وارد می‌کنند و هر نوع پوششی را مساله‌دار تلقی می‌کنند. گاهی هم کاری به کسی ندارند. در واقع به نظر می‌رسد فشار بر زنان دانشجو، نسبتی با وضعیت التهاب اجتماعی دارد. یعنی وقتی قرار است همه را بترسانند، از این فشارها به عنوان ابزار ترساندن استفاده می‌کنند. اما همین مساله می‌تواند یک ظرفیت اعتراضی ایجاد کند. به این معنی که دختران دانشجو حتی با طرز پوشش خود، اعتراض خود را به این محدودیت‌ها نشان می‌دهند. همانطور که می‌دانید در یکی دو سال اخیر چند اعتراض جدی به این برخوردها شده است و حکومت هم می‌ترسد که این اعتراضات فراگیر شود. بنابراین محدودیت‌ها را نه به صورت دائمی، بلکه به شکل یک ابزار فشار استفاده می‌کنند.

سوال- بحثی که در سال‌های بسیار به آن توجه داده شده است، مفهوم «کالاسازی آموزش» به ویژه در دانشگاه‌هاست. تجربه‌ی شما در این زمینه چیست؟

پاسخ- پولی شدن آموزش، قبل از دانشگاه شروع می‌شود. شما نگاه کنید، در سال‌های اخیر حتی یک نفر از نفرات برتر کنکور، در مدارس عادی درس نخوانده‌اند و دانش آموز مدارس غیرانتفاعی گران قیمت بوده‌اند. آموزشگاه‌های کنکور هم بخش دیگر قضیه هستند. برای کنکور دادن، دانش آموز مجبور است به این آموزشگاه‌ها مراجعه کند. کتاب‌های کنکور هم این روزها قیمت‌های عجیب و غریب دارند و با توجه به اینکه در سال‌های اخیر نظام آموزشی تغییر شکل داد و کتاب‌های درسی عوض شدند، امکان استفاده از کتاب‌های دست دوم هم محدود شده است. یعنی حتی قبل از دانشگاه و برای ورود به دانشگاه، این پول است که تعیین خواهد کرد چه کسی کجا درس بخواند. حتی پس از آمدن نتایج کنکور، باز پرداخت پول به مشاوران انتخاب رشته است که با توجه به اضطراب آن دوران می‌تواند باعث انتخاب رشته‌ی درست بشود. پس از ورود به دانشگاه هم چنان که می‌دانید نود و سه درصد دانشجویان، شهریه پرداخت می‌کنند. از شهریه‌های نجومی و چند ده ملیونی دانشگاه‌های غیرانتفاعی خاص که با عنوان پردیس‌ها شناخته می‌شوند، تا شهریه‌های حدود یک میلیون تومانی دانشگاه‌های دولتی شبانه. علاوه بر این باید هزینه‌های کتاب و لوازم التحریر را هم در نظر گرفت که آن دانشجویانی که شهریه پرداخت نمی‌کنند هم ناچار به پرداختشان هستند. علاوه بر این در رشته‌هایی که واحدهای عملی دارند، مانند رشته‌های هنری و مهندسی، حتی اولیه‌ترین وسایل، مثل یک تکه آهن برای آزمایش را خود دانشجو باید بخرد.

اما پولی شدن دانشگاه‌ها دایره‌ی وسیع‌تری دارد. سلف‌های دانشگاه



به بخش خصوصی واگذار شده‌اند. در یک دانشگاهی من شنیدم که کتابخانه‌ی خوابگاه را به رستوران خصوصی تبدیل کرده‌اند! یعنی دولت عملاً هیچ قسمتی از هزینه‌های دانشگاهی را بر عهده نمی‌گیرد.

پروژه‌های درسی در دوره‌ی لیسانس و پایان‌نامه‌های فوق لیسانس هم خریدنی هستند. بنابراین در پروسه‌ی آموزش عالی، از چند سال پیش از ورود به دانشگاه تا پایان آن، خانواده‌ها مجبور به تقبل هزینه‌ها هستند.

سوال- در قبال این هزینه‌هایی که گفتید، مدرک دانشگاهی می‌تواند یک سرمایه‌گذاری تلقی شود؟

پاسخ- عملاً خیر! چون هر دانشجویی که روابط و پارتی نداشته باشد، مطمئن است که مدرکش به دردی نخواهد خورد و قرار نیست بتواند از آن کسب درآمد کند. دوران دانشجویی این روزها تبدیل به دوره‌ای شده که فرد حداقل نانوانی در پیدا کردن شغل مناسب و کسب درآمد را پشت گوش بیندازد.

سوال- خواسته‌ی شما از نیروهای سیاسی اپوزیسیون چیست؟ آیا آنها می‌توانند برای این شرایط سیاهی که توصیف کردید کاری بکنند؟

پاسخ- واقعیت این است که نسل ما امیدواری چندانی به تغییر ندارد. هر چند برای آن تلاش می‌کند. شاید انگیزه‌ی این تلاش‌ها این باشد که نسل بعد از ما گرفتار این مصیبت‌ها نشود. اما نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی احتمالاً بتوانند با شناخت دقیق مسائل و مشکلات، راه حل‌های کارشناسی شده ارائه بدهد و آن را در اختیار دانشجویان قرار دهند. این حداقل می‌تواند یک امیدواری نسبت به امکان تغییر وضعیت ایجاد کند.

- ممنون از شرکت شما در این مصاحبه و به امید موفقیت‌های علمی شما.

- من هم از دعوت به این مصاحبه تشکر می‌کنم.

« دانشگاه ضد انقلاب »؛

هربرت مارکوزه و سرکوب جنبش‌های اعتراضی دانشجویی
برایانت ویلیام اسکولوس - نوآ واش ترجمه : حسین غبرایی



چکیده

با افزایش اعتراضات اخیر دانشکده‌ها علیه اشکال مختلف بی‌عدالتی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نژادی، واکنش‌های ترسناک و مداومی از سایر دانشجویان و مدیران دانشکده‌ها و چهره‌های عمومی برای نفی و تضعیف این اعتراضات به وجود آمد تا آن را از تحرک بیاندازند.

واکنش‌ها اغلب زیر پرچم مدارا توجیه می‌شد. آنها دانشجویان را ملامت می‌کنند که به جای اعتراض باید گوش فرا دهند. این مقاله‌ی مارکوزه بر مفاهیم تحمل سرکوب‌گر و ضد انقلاب تمرکز می‌کند و واکنش‌های ارتجاعی به این حوادث را ارزیابی می‌کند و حساسیت دانشجویان

جوان را در شرایط بحرانی و ایجاد موانع برای اعتراضات دانشگاهی را نشان می‌دهد.

اعتقاد داریم که بسیاری از این فراخوان‌های مدارا در واقع درخواستی برای سکوت است که به مرحله‌ی گسترش ضد انقلابی سرمایه‌داری کنونی تعلق دارد که مارکوزه آن را بررسی می‌کند. اساس آزادی‌ها به طور دیالکتیکی توسط سخنرانی‌ها وارونه شده و درخواست مدارا به صورتی سرکوب‌گرانه در برابر مطالبات عدالتخواهانه قرار می‌گیرد.

این مقاله نتیجه می‌گیرد که برای موفقیت، حیاتی است که عدالت‌خواهی و پیشرفت به سوی یک حرکت رادیکال سوسیالیستی که با دیدگاه‌های بخشی ماکوزه همسوست، باید احیا شود. این پاسخ است که ماهیت

ضد انقلاب را روشن می‌کند.

خفه کردن اعتراض (دیالکتیک تحمل)

در ماه مه سال ۲۰۱۴ کاندلینا رایس، مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه‌ی آمریکا در طول دوره‌ی ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، از اجرای دعوتش به عنوان سخنران اول دانشگاه راجرز کناره‌گیری کرد. دانشجویان معترض با یادآوری نقش وی به عنوان طراح جنگ عراق، کمپین پیشگیرانه‌ای را برای فشار آوردن به دانشگاه، برای لغو دعوتش آغاز کردند. سرانجام رایس از شرکت در مراسم کنار رفت، اما واکنش رسانه‌ها علیه دانشجویان راجرز بسیار سریع بود.

مفسران جناح راست عدم تحمل دانشجویان معترض را محکوم کردند و آن را گوش ندادن به دیدگاه‌هایی که ممکن است آنها را به چالش بکشد دانستند. Ross Douthat اعتراض راجرز علیه رایس را با عملکردی که‌ی شمالی که از جنگ سایبری برای سانسور استفاده می‌کند مقایسه کرد. ۱.

دیوید وب، فعالیت‌های سیاسی دانشجویان و دانشکده‌ها را به عنوان عدم تحمل با استفاده از روشی خطرناک توصیف کرد و گفت که والدین دانشجویان باید از فرزندان‌شان «قطع امید» کنند. ۲. گرچه از جبهه‌ی به اصطلاح مترقی انتظار می‌رود که از دیدگاهی استفاده کند که باعث رنجش احتمالی طیف سیاسی امریکا نشود. تیموتی ایگن، ستون‌نویس نیویورک تایمز دانشجویان معترض را به عنوان «مرتجع و نیروهای متعصب» رد کرد. ۳.

نیکولاس کریستف مقاله نویس تایمز دانشجویان معترض راجرز را به عنوان بخشی از یک گروه بزرگ‌تر از «چماق‌داران مقدس» نامید. ۴. حتی باراک اوباما در نوبت‌اش برای سخنرانی در راجرز گفت که معترضین تمایلی برای شنیدن نظرات مخالف ندارند؛ چون که آنها اشخاصی بسیار شکننده هستند که ممکن است احساساتشان جریحه‌دار شود. ۵.

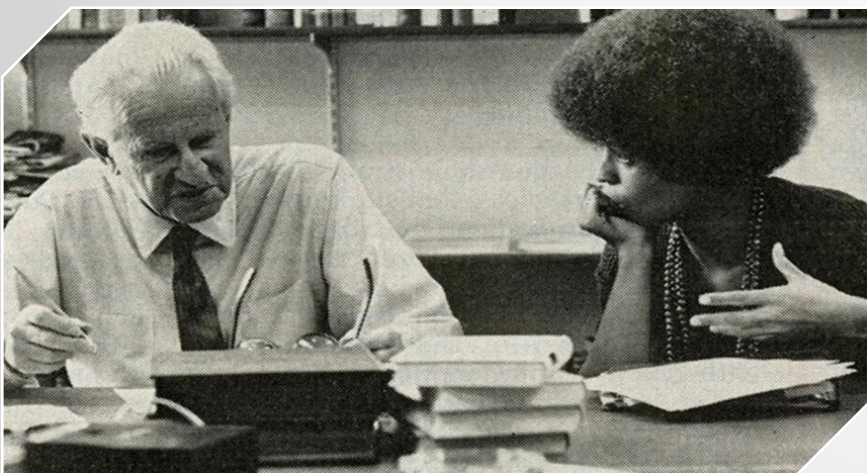
ویژگی مشترک در همه‌ی این واکنش‌ها به اعتراضات دانشجویان راجرز، میسوری، بیل، کالج امرست و جاهای دیگر در این است که: دانشجویان دیدگاه یکسانی دارند و تحمل آزادی بیان را ندارند و در واقع آنها از گوش دادن به دیدگاه‌های دیگران و خفه کردن مخالف استفاده می‌کنند. این انتقاد که دانشجویان اینگونه اعتقاد دارند، از کل بی‌اساس است. به خصوص وقتی که به فعالیت‌های سازمان‌های عدالت نژادی مانند black lives matter مربوط می‌شود. گرچه با اثبات این واقعیت که در جامعه‌ی آمریکا -نه در کل جهان- زندگی سیاهان از

نظر قانونی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کمتر از زندگی سفید پوستان ارزش دارد. فعالیت‌های دانشگاهی متهم می‌شوند به اینکه به زندگی سیاهان بیشتر از سایر زندگی‌ها اهمیت می‌دهند.

انتقاد از گرایش نژادپرستانه در سیستم پلیسی و جنایی، در پلاکاردها و شعارهای دانشجویان طرفدار BLM به گونه‌ای دیگر طرح می‌شود، که انگار می‌گویند همه‌ی افسران پلیس به طور فردی نژاد پرستانند و زندگیشان بی‌ارزش است. ۶. در واقع هیچ برنامه‌ی صریحی برای محدود کردن قانونی آزادی بیان وجود ندارد. اما نظر ما کاملاً بر عکس است و به طور دقیق در این خواست‌ها، برای گسترش آزادی بیان، تاکتیک سرکوب آشکارا از دانشجویان چپ‌گرا تحمل بیشتر می‌خواهد. یعنی در لباس آزادی بیان و مدارا دانشجویان چپ را به سکوت و سازش فرا می‌خوانند. این درخواست که تحمل یعنی بی‌تفاوتی به موضوعاتی گوش کنید که تهدیدهای کارتل‌ها و تراست‌های بزرگ نظامی و اقتصادی و دولتی را که از سیستم سرمایه‌داری سود می‌برند، نادیده می‌گیرند، خطرناک است. اصل تحمل به ابزاری برای نیروهای ارتجاعی بدل شده است، تا چپ رادیکال را سرکوب کند. از درک دیالکتیکی مفهوم تحمل، به عنوان ابزاری برای خنثی کردن دانشجویان مخالف علیه سیستم ناعادلانه و استثمارگر استفاده می‌شود. جالب اینجاست که

تحمل به ابزاری برای ایجاد ستم آنها بدل شده است. به همین دلیل مارکوزه در مقاله‌ی بحث برانگیزش «تحمل سرکوب‌گرانه» به آنها هشدار داد. در ۱۹۶۵ مارکوزه مقاله‌ای نوشت که در آن تحمل دیالکتیکی بدون قید و شرط و نتایج آن به طور کامل و اساسی بررسی شد. شرایطی که درخواست برای تحمل حد و مرزی نداشت. مارکوزه بر این باور بود که در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی در غرب، جامعه‌ای را می‌توان آزاد تلقی کرد که در آن تقریباً به طور مطلق برای تحمل محدودیتی نباشد. به طور مثال اجرای آزادی بیان برای اعتراض به جنگ ویتنام فقط زمانی تضمین خواهد شد که به حزب سراسری سوسیالیست آمریکا برای تظاهرات در شهرک یهودی‌نشین اسکوکی در ایالت ایلنویز مجوز راهپیمایی داده شود. در این مورد تحمل تا حدی بسط داده شده که هر شخص عاقلی می‌تواند زبان‌هایش را تشخیص دهد. بنابراین ظاهراً اصرار کور کورانه لیبرالی دال بر تحمل مطلق، به اندازه‌ای گسترش داده شد که به ابزاری برای فشار بدل گشت.

همانگونه که مارکوزه نوشت: تحمل سیستماتیک تحمیق کودکان و نوجوانان با هیاهو و تبلیغات، آزادی رانندگی تخریبی و تهاجمی، استخدام و آموزش نیروهای ویژه، ناتوانی و تحمل خیر خواهانه در جهت فریب آشکار در تجارت و ائتلاف منابع مادی و برنامه‌های غیر مدرن، تحریف و انحراف نیستند، بلکه اساس



در دانشگاه میسوری برای اولین بار از زمان اشغال، دانشجویان دردانشگاه در ارتباط باجنبش سیاسی بزرگ‌تری BLM گرد هم آمدند. موضوع جالب در این دانشگاه این است که تظاهرات با مساله‌ی نژادی آغاز نشد، بلکه در اعتراض به سیاست‌های ریاضت اقتصادی وجنسیت‌گرایی شروع شد. ابتدا بیمه‌ی درمانی دانشجویان فارغ‌التحصیل قطع شد. سپس دانشگاه روابط برنامه‌ریزی شده‌ی خود را با والدین آنها قطع کرد. این دو موضوع اعتراضات را برانگیختند و سپس با یک سری از حوادث نژادی که عملاً ازطرف مدیریت دانشگاه هیچ پاسخی داده نشد. سه اعتراض (Racism lives here) درماه‌های سپتامبر، اکتبر و نوامبر ۲۰۱۵ انجام شد. اضافه برآن از دانشگاه خواستار پاسخ قوی‌تر درمورد حوادث تعصب نژادی و همچنین خواستار گسترش تعدادی ازدانشکده‌ها برای سیاهان شدند. این داستان وقتی مورد توجه ملی قرار گرفت که تیم فوتبال دانشگاه میسوری تهدید کرد که اگر مدیر دانشگاه استعفا ندهد، از بازی برنامه‌ریزی شده برابر بریگام-یانگ خودداری خواهد کرد. سرانجام هردو رئیس دانشگاه استعفا دادند. ۲۰

تحمل سرکوب‌گرانه چیست؟

شاید شبیه پاسخ‌های محترمانه‌ی روسای دانشگاه یا کاندیداهای ریاست جمهوری و یا مقامات منتخب از جمله باراک اوباما باشد. پاسخ دانشگاه ابتدا بی‌توجهی و سپس هنگامی که جناح قابل توجهی از اساتید و کارکنان دانشکده، همبستگی خود را با دانشجویان اعلام کردند، استعفا بود. کاندیدای جمهوری‌خواهان، آقای ترامپ معترضان را «منزجر کننده» و اقداماتشان را شرم‌آور خواند. Breit Bart ۲۱ حتی تا آنجا پیش رفت که آنها را با تروریست‌های اسلامی مقایسه کرد که مشتاق توجه رسانه‌ها هستند. ۲۲

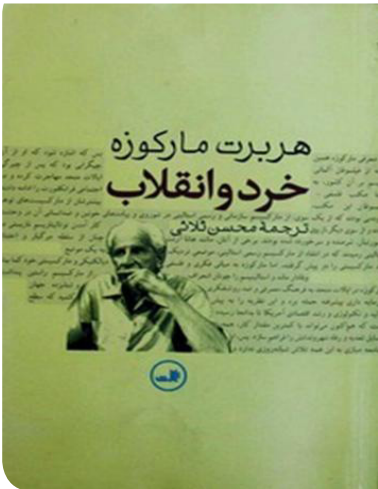
همه‌ی اینها درست است. اما از چنین منابعی قابل انتظاراند. با این حال زیرکانه‌تر و احتمالاً مثال مخرب‌تر تحمل سرکوب‌گرانه از جانب ریاست جمهوری توسط جرج استفانوپولوس بود که برای معترضان حق اعتراض را مشروط به گوش دادن آن‌ها به طرف مقابل می‌دانست. ۲۳

درخواستی در لفافه برای تحمل مشورتی: ایده‌ی خوبی است؛ همانی است که معترضان بارها گفته و درخواست کرده‌اند. بعد از چندین بار درخواست به سازمان دانشجویی (۱۹۵۰ Concerned Students) ملاقات با مقامات دولتی اعطا شد. گرچه محتوای دقیق جلسه مشخص نیست و به نظر می‌رسد که نتایج گفتگو تا حد زیادی بی‌نتیجه بوده است. ۲۴

علاوه بر آن همچنان نامشخص است که طرف دیگر چه کسی است که نادیده گرفته شده است، مثلاً رئیس جمهور ایالات متحده بود. واقعاً خواستار گوش دادن به دانشجویانی بودند که از تبعیض توسط برتری‌طلبان سفیدپوست رنج می‌بردند و یا با سایر طرف‌هایی که هدفشان به سادگی نفی هرگونه تعصب و نژادپرستی است و اینکه دانشکده فاقد تنوع نژادی قابل توجه است. ما حتی با تصور این که رئیس جمهوری ایالات متحده سیاه پوست است مساله داریم. آنها حتی تابعیت‌اش را زیر سوال می‌برند؛ مانند تجربیات ناعادلانه‌ی دانشجویی. آنها در طول زندگی به آن طرف گوش داده‌اند، همانگونه که پدرانشان و اجداد آن‌ها. این موضوع که ستم‌دیده ظلم را تحمل می‌کند، اساس تحمل ستمگر است.

فراتر از واکنش فوری رسانه‌ها و مدیریت دانشگاه که فقط طرح کردند تعدادی از دانشجویان سفید به دلایلی ناراضی‌اند، فوتبالیست‌هایی را که در حمایت از معترضین علیه مدیریت دانشگاه مقاومتی را سازماندهی کرده بودند، هدف قوانین ایالتی میسوری قرار دادند. بر این مبنا که دانشجویان ورزشکار باید غیر سیاسی باشند و سیاست‌های موجود دانشگاه را بپذیرند. قانون‌گذاران سعی کردند لایحه‌ای را تصویب کنند که اگر دانشجو - ورزشکار از بازی خودداری کند، کمک هزینه‌ی تحصیلی‌اش قطع خواهد شد. ۲۵

اگر این سیاست به قانون بدل می‌شد، نمونه‌ی بسیار روشنی از آن بود که دولت خواستار آن است که دانشجو - ورزشکار عدم تحمل ادارات دانشگاه را بپذیرد. به سخنی دیگر، تحمل سرکوب‌گرانه‌ی قانونی. Yale وقایع مشابهی را تجربه کرد. گرچه محرک‌های اولیه کمی اختلاف داشت، اما شکلی که تحمل سرکوب‌گرانه فرض شده، تا حد زیادی به بحث‌های پیرامون اصلاحات سیاسی مربوط می‌شود. اعتراضات دانشجویی پس از توزیع دو ایمیل در حدود هالوین ۲۰۱۵ شروع شد. نخستین ایمیل به وسیله‌ی شورای امور فرهنگی Yale ارسال شد که از دانشجویان می‌خواست که از لباس‌هایی در هالوین استفاده کنند که از



نظر نژادی و فرهنگی و احساسی دانشجویانی را که ممکن است حساس و ناراحت شوند، جریحه‌دار نکند. یکی از اعضای هیات علمی که از این ایمیل رنجیده بود، خود ایمیلی به دوستان دانشجویش ارسال کرد. با بیان این مطلب: اگر شما لباسی را که کسی پوشیده است دوست ندارید نادیده‌اش بگیرید یا به او بگویید که رنجیده‌اید. با یکدیگر صحبت کنید. آزادی بیان و یا قدرت تحمل توهین نشانه‌های جامعه‌ی باز و آزاد است. ۲۶

در دانشگاه میسوری نیز تاریخی طولانی از نژادپرستی و بی‌عدالتی وجود دارد. در Yale هنوز مجسمه‌ها بناها و ساختمان‌هایی هست که به برده‌داران تعلق دارد. معترضین ادعا کردند که نمونه‌های شرم‌آور بی‌شماری از نژادپرستی و جنسیت‌گرایی در دانشگاه Yale وجود دارد که مدیریت به سادگی آنها را نادیده گرفته است. شبی که ایمیل‌های معروف ارسال شد، به طور گسترده‌ای گزارش شد که یک انجمن برادران از ورود دختران دانشجوی سیاه پوست جلوگیری کرده، چون جشن فقط برای سفیدهاست، اما پاسخ مدیریت دانشگاه فقط سکوت است.

این اعتراضات درباره‌ی حق هر فرد برای بیان دیدگاه‌هایش نبود بلکه برعکس احساس عمیق نارضایتی از مسئولین دانشگاه در مورد نادیده گرفتن دلایل کاملاً منطقی برای موضوعات بسیار حساس نژادی بود. این مساله به دانشگاه مربوط بود، نه به حق فردی برای بیان نظراتش (اگرچه مواردی از فعالیت‌های چپ وجود دارد که حق یک فرد برای بیان، به طور غیر قانونی نقض شده یا حداقل سعی شده که اتفاق نیفتد). ۲۸

جراح مغز و اعصاب سابق و نامزد جمهوری خواه Ben Carlson معترضین را در شبکه‌های اینترنت خود «کودکان» نامید و ادعا کرد که شاید به جامعه‌ای «با کمی تحمل زیادی» بدل شده‌ایم. ۲۹

او به درستی اما «کاملاً در جهت اشتباه» سخن می‌گوید. گرچه ما باید به یاد بیاوریم که چگونه Ben Carlson هنگامی که تعداد زیادی از اعضای انجمن برادران دانشگاه Yale رژه رفتند، کاملاً ساکت ماند. آنها شعار می‌دادند و پلاکاردهایی داشتند که می‌گفت «نه معنایش آری است و آری یعنی سکس». تایید گسترده‌تر حقوق زنان یا رضایت بیشتر آنان را «نه» می‌نامند. با سکوت Carlson هر کسی ممکن است اینگونه قضاوت کند که مردان سفید دانشگاه صریحاً از تجاوز جنسی و لواط اجباری حمایت می‌کنند، در حالی که هنوز درخواست‌های ستم‌دیدگان تاریخی و متحدانشان برای عدالت غیر قابل قبول است. هیچکس خواستار ممنوعیت لباس پوشیدن نشد، بلکه حساسیت‌های مردم ستم‌دیده را تشدید کرد. و خشم ناشی از به رسمیت شناختن این بی‌عدالتی تاریخی از سوی نماینده‌ای از دانشگاه به سرعت مورد توجه قرار گرفت. برای ستم‌دیدگان، پذیرش درخواست سکوت، درواقع تسلیم شدن به سکوت است که سرکوب‌گر ارزش‌های واقعی تحمل را به طور دیالکتیکی برعکس می‌کند. ۳۰

علاوه بر انتقادات ریاکارانه از طرفداران جناح راست و نامزدهای ریاست جمهوری، آن چه در میسوری، Yale و جاهای دیگر اتفاق افتاد نشان می‌دهد که حتی شکایات کوچک معترضین را با برچسب‌های سیاسی که آنها موضوعاتی بی‌اهمیت‌اند، تحقیر می‌کنند. این نشانه‌ی تحمل سرکوب‌گرانه‌ی دوران معاصر است. شرایط بسیار بدی است که نگرانی‌های واقعی، بی‌عدالتی‌های واقعی، در پشت ادعای زبانی پلیسی و محدودیت آزادی بیان گم می‌شوند. از این نظر اگر ادعای تحمل، معیار سیاسی و کلمه‌ی پلیس آن نبود، بی‌عدالتی‌های واقعی (واقعی‌تر از سواستفاده‌ی سیستماتیک نژادی) قابل اصلاح است. در حقیقت از معیارهای سیاسی برای سرکوب شکایات نژادی، جنسی و اشکال دیگر ستم با توصیف آنها از عبارت «کودکانه» کارلسون استفاده می‌کنند.

گرچه ما در اینجا فرصت کوتاهی برای بیان جزئیات چند مثال داریم، چون که هفتاد و پنج کالج دیگر هم وجود دارند که حرکات

اعتراضی در اندازه‌های مختلف در برخی از آنها گسترده‌تر در ارتباط با عمدتاً نژادپرستی و جنسیت گرایی (نمونه‌های گسترده‌تر شامل Smith College، Amherst College و Thaca College) داشته‌اند. در عین حال ما شاهد ظهور تعدادی از اتحادیه‌ها و سازمان‌های دانشجویی سفیدپوستان در کالج‌ها و دانشگاه‌ها در سراسر ایالات متحده به خصوص از زمان انتخاب اوپاما از ۲۰۰۸ و کاندیداتوری ریاست جمهوری سوپراستار (reality TV و تجارت) آقای ترامپ بودیم. ۳۱ تحمل سرکوب‌گر خواستار تحمل این سازمان‌ها توسط ستمدیدگان است، تا جایی که به سکوت و خاموشی تهدید می‌شوند و سیاست دانشگاه و دولت سکوت است.

اخیراً شاهد درخواست تحمل بیشتر از دانشجویان معترض در سطح ملی و به ویژه در مورد سیاست‌های انتخاباتی هستیم. در یازدهم مارچ ۲۰۱۶ آقای ترامپ گردهمایی برنامه‌ریزی شده در دانشگاه ایلینویز شیکاگورا، به دلیل اعتراضات گسترده لغو کرد. با این اتفاق نتایج قابل پیش‌بینی بود. هر دو جریان، رسانه‌ها و مسئولان انتخاباتی ریاست جمهوری، معترضین را به عنوان آشوبگران حرفه‌ای که مشروعیت آزادی بیان کاندیداهای سیاسی را محدود می‌کنند، بر چسب زدند. ۳۲

روز بعد همه‌ی سر مقاله‌های سیاسی طیف سراسری به درجات مختلف از روحیه‌ی اعتراضی حمایت کردند. اما با این وجود به طور دقیق جای خالی و قانونی اعتراضات مسالمت‌آمیز در مخالفت با تجمع سازمان‌یافته‌ی گروه‌های دیگر در حکم نقض حقوق اولیه دیگران محسوب می‌شود. ۳۳ خود ترامپ ادعا کرد که حق او برای آزادی بیان توسط دانشجویان نقض شده است. ۳۴

حتی مخالفان سیاسی ترامپ اعتراضات را نقض آزادی بیان خواندند. شاید بیشتر این آشکار باشد که مفسران رسانه‌های اصلی، بیشتر درباره‌ی محتوای سخنرانی معترضان بحث می‌کنند، اما آنهایی که در جریان تظاهرات مورد ضرب و شتم قرار گرفتند یا دستگیر شدند را پوشش نمی‌دهند. جنبش سیاهان و معترضان دانشجوی، خواستار پایان دادن به این ستم قانونی و حداقل -قانونی شدن عدم تحمل - به عنوان یک سیاست قانونی هستند. همانگونه که مارکوزه خاطر نشان کرد،



تحمل فقط وقتی می‌تواند یک امتیاز باشد، که در یک ساختار اجتماعی متمرکز شود که در آن عوامل بازتاب دهنده‌ی تفکر آزاد وجود داشته باشد. در جایی که قوانین و سیاست‌ها خود روح تحمل را نقض نکنند. یعنی وقتی که عدم تحمل محصول اشتراک بیشتر و در نتیجه نهادینه شدن آن نیست.

این دقیقاً همان چیزی است که مورد خواست جنبش سیاهان و جنبش‌های دانشجویی متحد آن است. بدون استفاده‌ی صریح از هر بر چسبی، آنها در برابر تحمل سرکوب‌گرانه مقاومت می‌کنند. و بررسی وسیع‌تر پیوندهای آن را با نژادپرستی،

احتمال مخالفت در برابر بی‌عدالتی سیستم سرکوب‌گر را مهار میکند

”

جنسیت‌گرایی و ساختار ناهمگون سرمایه‌داری شروع کرده‌اند. گرچه این آخرین عنصر رابطه‌ی بین (هترو) سکسیسم، نژادپرستی، خشونت دولتی و وسیع‌تر سیستم سرمایه‌داری است که جنبش سیاهپوستان و سازمان‌های معترض دانشجویی نتوانسته‌اند آن را مسئول به حساب بیاورند. این دقیقاً همان چیزی است که ما می‌توانیم تفکر

تحمل ضد انقلابی

مارکوزه استدلال می‌کند که در انسان تک بعدی، مجموعه محصولات شگفت‌آور تولید شده، توسط جوامع پیشرفته‌ی صنعتی به عنوان یک قدرت سرکوب‌گر خدمت می‌کنند. یخچال، تلویزیون و اتومبیل‌ها و تاثیر این کالاها در جلوگیری از گفتمان بسیار وسیع، کاپیتالیسم را به عنوان تنها بازمانده‌ی قابل فهم موجود برای زندگی ارائه می‌کند. به این معنی که در درون ذهن فرد بنیان‌هایی شکل می‌گیرد که مجموعه‌ی نهادهای سیاسی، نظامی و اقتصادی مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌داری را حفظ می‌کنند و بدل به سیستم موثری می‌شوند که هر گونه گزینه‌ی جدیدی را برای جایگزینی وضعیت موجود از بین می‌برند. با دستکاری نیازهای فردی و ایجاد نیازهای کاذب برای محصولات تولیدی، سیستم حاکم، جامعه‌ی تک بعدی را تضمین کرده است. در اینجا مارکوزه ادعا می‌کند: بنابراین الگویی از تفکر و رفتار یک بعدی ظاهر می‌شود که در آن ایده‌ها و آرمان‌ها و اهدافی ایجاد می‌شوند که با محتوای خود، از دنیای گفتار و کردار فراتر عمل می‌کنند و به تناوب جاذب و دافع آن می‌شوند. آنها عقلانیت داده شده توسط سیستم و پیامدهای کمی آن را دوباره تعریف می‌کنند. ۳۵

هنگامی که نیازهای افراد در سیستم تولید کالایی ادغام می‌شود، آنها تسلیم می‌شوند تا هر دنیایی و آنی که او را احاطه کرده بپذیرند. جامعه‌ی تک بعدی هدف نهاییش انسان تک بعدی است. به منظور اطمینان از تداوم جامعه‌ی تک بعدی، سیستم حاکمه تاکتیک‌های مختلف، برخی خشونت‌آمیز و برخی ایدئولوژیک اتخاذ می‌کند. آنها به نحوی طراحی شده‌اند که از ایجاد مخالفت‌ها، حتی قبل از آغاز کار پیشگیری می‌کنند. (ضد انقلاب) جامعه پیشرفته‌ی صنعتی با به نمایش گذاشتن جاذبه‌های تولیدات‌اش، طبقه‌ی متوسط را به عنوان سدی بر علیه پتانسیل رادیکالی که ممکن است از عناصر ناراضی به وجود آید، فرا می‌خواند. ۳۶

سیستم، نیازهای کاذبی می‌سازد که توسط طبقه‌ی متوسط پذیرفته می‌شود، که به نوبه‌ی خود به تثبیت و استقرار حکومت‌های به شدت کنسرواتیو منجر



ارزش‌های نظام مستقر شده را بازتاب می‌دهند. همانگونه که مارکوزه به ما هشدار می‌دهد، این حقوق و آزادی‌ها پس از نهادینه شدن در سرنوشت جامعه شرکت می‌کنند و به حاصلش بدل می‌گردند. ۴۱ او توضیح می‌دهد «آزادی» می‌تواند به ابزار قدرتمند سلطه تبدیل شود. ۴۲ در این حالت است که افراد با اطمینان ادعا می‌کنند که در سیستم آزاداند. سیستمی که به طور فزاینده‌ای دیکتاتوری است و ارزش‌هایش استبدادی، اما آنها حق آزادی بیان دارند. اگر چه با اینکه او حق سخنرانی دارد اما دنیای تک بعدی بحث ساخته شده است و حق بحث قبل از گفتار محدود شده. به طور عادی در این جامعه‌ی تک بعدی، گفتار تاثیر مادی اندکی دارد. به خصوص وقتی که توسط انسانی تک‌بعدی گفته می‌شود. برای مارکوزه سیستم حاکم در یک چالش واقعی باید آزادی را تعریف کند و آن در مبارزه علیه خشونت و استثمار ظاهر می‌شود. جایی که مبارزه برای ایجاد شیوه‌ها و اشکال جدید زندگی جریان دارد. ۴۳

مارکوزه نوشت، این امتناع بزرگ اعتراض به سرکوب غیر ضروری و مبارزه برای شکل نهایی آزادی است. ۴۴ بنابراین آن آزادی قابل اعتماد است که از نفی گسترده‌ی ارزش‌های مستقر و ادعاهای ناشی از سرمایه‌داری ایجاد شود.

عکس‌العمل ارتجاعی نسبت به اعتراضات دانشجویی در راجرز، بیل، دانشگاه مسیوری و جاهای دیگر این است که به نام تحمل پیش قدم شده‌اند، اما قاطعانه و با خصلتی سرکوب‌گر به آن خیانت می‌کنند.

اقتصاد دان محافظه‌کار Thimas Sowl به تاکتیک‌های

نیروهای مخرب که توسط گروه‌های دانشجویی با خواست‌های ایدئولوژیک که توسط استادان بی‌تحمّل تحریک می‌شوند اشاره می‌کند. شهردار سابق نیویورک مایکل بلومبرگ، دانشگاه‌های مدرن و به خصوص آن‌هایی را که در ایوی لیگ هستند پناهگاه‌های چپ مک کارتیسزم می‌نامد. ۴۶ بلومبرگ از تجربه کمیسر ریموند کلی استفاده کرده که در میان اعتراضات دانشجویی علیه سیاست توقف، تفتیش و نظارت مسلمانان توسط پلیس نیویورک سخنرانی اش ((Brown University را کنسل کرد.۴۷

Kyle Winfield از بنیاد ژورنال آتلانتا توضیح می‌دهد که لیبرال‌ها از شنیدن نظرات دیگران امتناع و از انطباق ایدئولوژیک عقب می‌نشینند. دانشجویان اسمیت کالج به سخنرانی Christine Lagarde رییس صندوق بین‌المللی پول اعتراض کردند. ۴۸Rampbell نوشت که دانشجویان چپ نسبت به نسل قبل از خود، با آزادی بیان بیشتر دشمن‌اند.۴۹ ادعای او بر مبنای نظر سنجی UCLA از دانشجویان سال اول بود که تقریباً هفتاد و یک در صد از منع سخنرانی‌های نژادپرستانه و جنسیتی در دانشگاه‌ها حمایت کردند. ۵۰

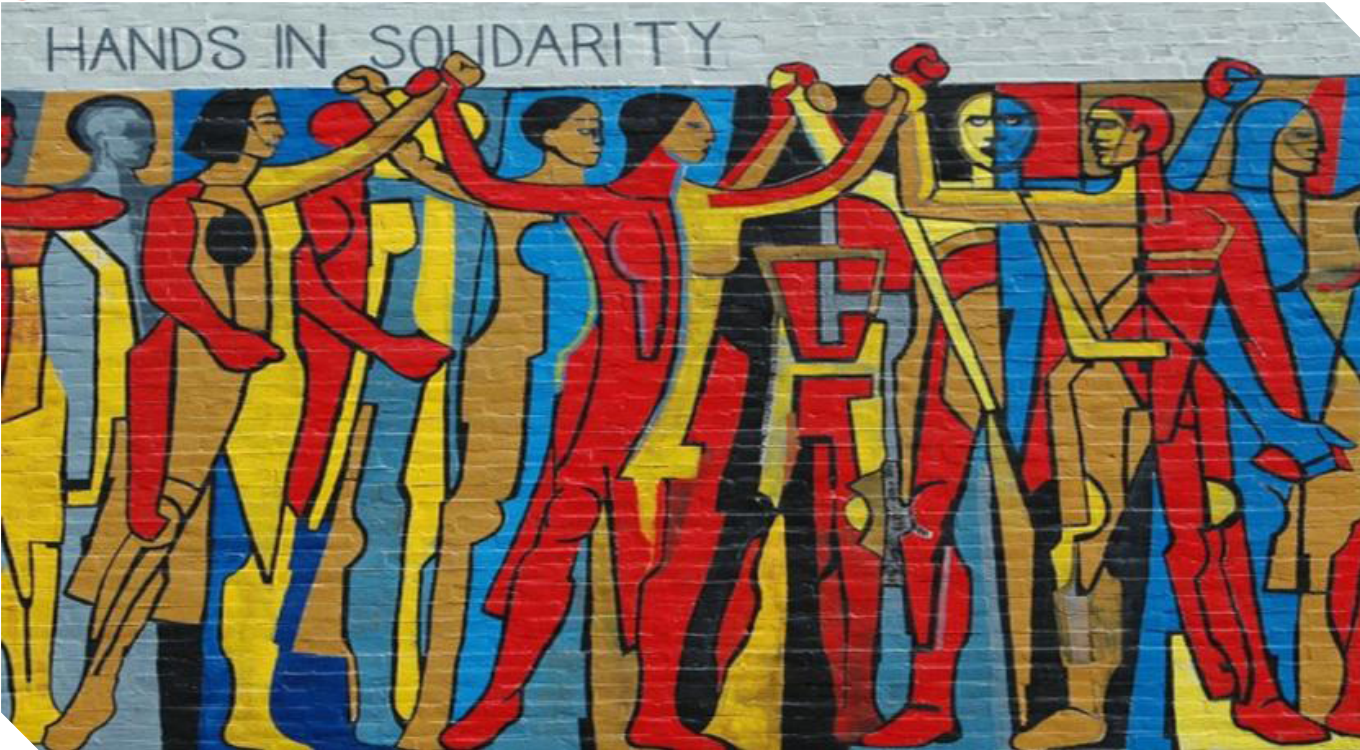
اما در این موارد دانشجویان دقیقاً چه کاری انجام داده‌اند؟ آنها گاهی با صدای بلند اعتراض کرده‌اند. در موردی آن‌ها بر روی در دفتر مقاله‌نویس کنسرواتِیو دانشگاه میشیگان پیامی گذاشتند که : Chait مظهر عدم تحمل چپ است. ۵۱ در موردی دیگر Frierdersdort با عنوان بی‌تحمّل و بی‌حیا نامیده شد. دانشجویان خواستار ابطال در خواست مسکن دانشگاهی برای دو عضو هیئت علمی بودند. ۵۲ در همه‌ی این موارد دانشجویان چپ متهم به عدم تحمل شدند. آن‌ها برای صحبت، اعتراض و ابراز نظرشان، به ویژه در برابر شخصیت‌های سیستم مثل Rice یا Lagarde و یا مبلغین سیاست نژادی مثل Kelly و یا مخالفت مستقیم در برابر سیاست‌های ناعادلانه مقصراند. تظاهرات و اخلال هیچ کاری در جلوگیری از صحبت Kelly, Lagarde,Rice یا دیگران نکرد. آنها آزاد به صحبت بودند و آزادانه و با شجاعت صحبت کردند. در همه این موارد شخصیت‌های نظام انتخاب شدند تا از دعوت‌های محترمانه‌شان انصراف دهند.

این ادعا که دانشجویان چپ بی‌تحمّل‌اند، در واقع خیانت به خواست دانشجویان چپ در برابر عدم تحمل است. انگار که باید خودشان را زیر دست بدانند و منفعلانه به مافوقشان گوش دهند. در خواست از دانشجویان چپ که بیشتر تحمل کنید در حکم آن است که از سکوت پیروی کنید.

Kelly, Rice و Lagarde،دوست دارند صحبت کنند. همانگونه که دانشجویان معترض. مسئله‌ی اصلی در واقع تحمل نیست. این اطاعت است که در پشت تقاضای سرکوبگرانه برای تحمل پنهان است. دانشجویان راجرز و سایرین به خوبی می‌دانند که کاندولیزا رایس چه چیزی را طرح می‌کند. خیلی ساده آنها نیازی ندارند که دوباره گوش دهند. مارکوزه استدلال کرد که آزادی عدم تحمل با استفاده از ابزارهای فرا قانونی ادامه دارد. تحمل آشکارا و ظاهراً محترمانه با جنبشی از شخصیت‌های پر خاشگر یا مخرب (چشم‌اندازهای صلح، عدالت و آزادی برای همه را) محدود می‌کند. چنین تبعیضی همچنین برای جنبش‌های تمدید گسترش قوانین اجتماعی برای تهی‌دستان، ضعفا و معلولین و... تحمل تبلیغات غیر انسانی برای تضعیف اهداف حیاتی نه فقط در مورد لیبرالیسم، بلکه از هر فلسفه‌ی سیاسی پیشرفته‌ی دیگری نیز اعمال می‌شود. ۵۳

چرا دانشجویان و یا هر کس دیگری باید به سخنرانی کاندولیزا رایس که آفریننده‌ی جنگی خود ساخته است، درباره‌ی تحمل گوش فرا دهند؟ چرا آنها باید صدای مخالفتشان را در برابر کریستین لاگارد کنترل کنند، هنگامی که صندوق بین‌المللی پول، ثروت را برای سرمایه‌داری برون مرزی مدیریت می‌کند؟ آنها چرا باید در جلسات ریموند کلی که برای آفریقائی آمریکائی‌ها، لاتینی‌ها و مسلمانان پرونده‌های سیاسی می‌سازد ساکت بنشینند؟ این پرونده‌ها توسط کسی ایجاد شده که خودش احتمالاً باید توسط دادگاه جنایی بین‌المللی محاکمه شود. به این معنی از دانشجویان چپ‌گرا خواسته نمی‌شود که به دیگران اجازه صحبت دهند. در عوض به آنها گفته می‌شود که منفعلانه گوش دهند؛ به دیدگاه‌هایی که خود می‌دانند کاملاً مضراند.

دانشجویان درباره‌ی حوزه گسترده‌ی ستم، نظیر اشغال سرزمینهای فلسطینی توسط اسرائیل سازمانده‌ی و اعتراض می‌کنند؛ موضوع وحشتناکی که در معرض سکوت رسمی همه‌ی دانشگاه‌ها در سراسر ایالات متحده قرار گرفته است. ۵۴ با تکیه بر استراتژی عدم سرمایه‌گذاری که با موفقیت بر علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در آغاز ۱۹۷۰ اعمال شد، دانشجویان چپ‌گرای دانشگاه‌ها، پیشگام آن چیزی شدند که به BDS معروف شد: فراخوانی از دانشگاه‌ها برای بایکوت و واگذاری و تحریم (sanction,Divest, boycott) تا به طور موثر اسرائیل را منزوی کند، که به اشغال پنجاه ساله‌ی سرزمین فلسطین پایان دهد. در حالی که پیشنهادی‌های حامیان کاملاً متنوع است، به عقیده‌ی آبراهام فاکسمن از «اتحادیه‌ی مبارزه با ضد بد نامی» جنبش BDS در همه‌ی حوزه‌هایش ضد یهودی است. چارلز کراواتمر (Charles Krauthammer)) جنبش را بعنوان «مانور جوجه رادیکال‌ها با چاشنی ضد یهودیت» قابل قبول ندانست. ۵۶ گروهی مرکب از شصت نماینده‌ی سیاه پوست از حزب دموکرات، نامه‌ی سر گشاده‌ای را امضا کردند که انتقاد از اشغال اسرائیل، به ویژه توسط BDS را نمونه‌ای از «ضد یهودیت»نامیدند. رئیس سابق دانشگاه هاروارد و وزیر خزانه‌داری حکومت اوپاما لورنس سامرز (Lawrence Sumners) خطاب به مرکز حقوق و آزادی کلمبیا، BDS را به عنوان نتیجه‌ی سواستفاده از مسئولیت اخلاقی و ضد یهودیت در مفهوم، اگرنه در منظور دانست. این برچسب زدن‌ها باید همانطور که توسط نویسندگانش طراحی شده، تصویر شوند. به عنوان تلاشی برای سکوت تمام کسانی که خواستار برابری رفتار با همه‌ی مردم هستند، بعد از این همه گفتارها، چه کسی می‌خواهد بر چسب ضد یهودی داشته باشد؟ در واقع یهودی‌ستیزی در اوج عدم تحمل قرار می‌گیرد. با این اتهام غم‌انگیز طرفداران BDS مجبوراند وقت خود را برای پاسخ به آن صرف کنند یا کاملاً بیصدا از خیر کل استراتژی بگذرند. همانند BLM.



دانشجویان در حمایت از BDS با اتهامات عدم تحمل روبرو می‌شوند. موضوعی که آنها را به سکوت وا می‌دارد. تحمل سرکوبگر، ابزار قدرتمندی برای مختل کردن جنبش‌های چپ است. این درخواست از دانشجویان چپ که بیشتر تحمل کنند (بیشتر قابل تحمل شوید) در خواستی برای گنجانیدن نقطه نظرات جدید نیست. در عوض فراخوانی برای سکوت است. در خواستی برای طرد نقد سیستماتیک دانشجویان است. تلاشی برای اختلال موضعی امتناع قبل از آنکه آنها بتوانند در یک «امتناع‌بزرگ» یک‌پارچه شوند. «تحمل» دیدگاه‌های دیگر با خاموش کردن صدای دانشجویان هزینه و پرداخت می‌شود. این نسبتاً تبدیل دیالکتیکی تحمل به فرم دیگرش - عدم تحمل در لفاف بیشتر است. بنابراین دقیقاً ایده‌ی آزادی به شکل دیگری از تسلط و تحمل سرکوب‌گرانه به ابزار دیگری برای ضد انقلاب بدل شده است. مارکوزه در مورد تهدیدات به انسجام چپ مدرن، که تا حد خطرناکی تضعیف شده، با تاکتیک‌هایی که تکه تکه شدن داخلی را تقویت کرده و درگیری‌های ایدئولوژیکی را در درون مخالفان مبارز در فقدان تشکیلات سازمانی افزایش می‌دهد، ابزار نگرانی می‌کند. ۵۹ سکوت ناشی از تحمل سرکوب‌گرانه، روشنفکر را سر در گم و همبستگی برای امتناع بزرگ را خنثی می‌کند. استدلال را خاموش و مخالفت را قبل از آنکه آغاز شود خنثی می‌کند. همانطور که مارکوزه گوشزد کرد «در یک جامعه‌ی سرکوب‌گر، حتی جنبش‌های مترقی به چرخش به وضعیت مخالفشان تهدید می‌شوند؛ تا حدی که آنها قواعد بازی را بپذیرند»: بی سر و صدا بنشین، گوش بده و تحمل کن. این است خواست نظام حاکم. تحمل سرکوب‌گر صرفاً نیرویی برای حماقت مردم نیست. با نارضایتی مجدد در دانشگاه‌ها به ابزاری برای تضعیف مخالفت تحصیل کرده‌ها، ابزاری برای جلوگیری از پرسش‌های یکپارچه و سازمان‌یافته از سیستم حاکم و موسسات‌اش وبه یک تاکتیک ضد انقلاب بدل شده است.

نتیجه‌گیری: تحمل‌رهایی بخش و ایجاد چپ نو جهانی

تحمل سرکوب‌گر، برای ساکت کردن مخالفان و جلوگیری از الحاق کسانی گسترش یافت که به خاطر جایگاه طبقاتی از همسو شدن با جنبش‌های رهایی بخش سود مادی می‌برند. تحمل سرکوب‌گر در بنیان خویش تبدیل به ابزاری ضد انقلابی می‌شود که متحدان بالقوه را تبدیل به دشمنانی سرسخت می‌کند. تلاش برای ساکت کردن مخالفان برای مختل کردن همبستگی است. بدین گونه در می‌یابیم که اهمیت آموزش مارکوزه در قرن بیست و یکم فقط در مفید بودن نظرات‌اش و مشاهده‌ی تداوم پروسه‌های یکسان و الگوی بی‌عدالتی نیست. او راهکارهای تاکتیکی هم ارائه کرد: «تحمل‌رهایی‌بخش» برای مارکوزه این تحمل تنها جایگزین امیدبخش البته (صلح‌آمیزترین آنها با امید موفقیت) برای «حق طبیعی» ایستادگی خشن در مقابل ظلم است.

تحمل‌رهایی‌بخش یک وسیله است نه یک هدف. این تحمل نمی‌تواند پایه‌ی جامعه‌ای عادل و نوین باشد. بلکه امکان آن را ایجاد می‌کند. مدارای حمایت‌کننده است برای دوره‌ی تاریخی معینی که مدارای لیبرالی (۱) فاقد منابع اساسی مشروع برای ایجاد شهروندانی مطلع، آزاداندیش و خود مختاراست (۲) به عدم مدارا و پسرفت، اجازه‌ی غالب شدن می‌دهد. به عبارت دیگر هنگامی که شهروندی به طور کامل قدرت تشخیص خصوصیت فاشیستی عدم تحمل را از دست داد و هنگامی که مجاب‌کننده‌تر از مدارا بدل گشت، آنگاه است که عدالت و آزادی به صورتی بنیادین تهدید می‌شوند و مدارای لیبرالی دیگر سپری در برابر عدم مدارا نیست. ۶۲ تحمل‌رهایی‌بخش با انحراف آن توسط نیروهای عدم تحمل مقاومت می‌کند. این نفی تفکر عدم تحمل، بی‌عدالتی و پسرفت است. همان‌طور که مارکوزه بیان می‌کند، مدارای رهایی‌بخش، نفی پذیرش بی‌تحملی و انتقاد شدید از کسانی است که در برابر اشکال تاریخی حمایت ظلم و سرکوب صحبت می‌کنند؛ نه غیر قانونی کردن شکل خاصی از ابراز عقیده. این شیوه‌ی تازه‌ای از اندیشیدن درباره‌ی مداراست که توانایی شنیده شدن صدای مردمانی را که به خصوص در مورد ظلم و عدم تحمل صحبت می‌کنند، احیا می‌کند. ۶۳

بخش حیاتی، ترویج موثر تحمل آزادی‌بخش و ساخت جنبشی موفق علیه ضد انقلاب است. جوانه‌های نو پائی که در دانشگاه‌های سراسر کشور در حال گسترش‌اند. همبستگی مابین سازمان‌های گوناگون که فقط دانشجویی نیستند. همان‌گونه که BLM عمل کرد. نکته‌ی دیگری که شاهدش هستیم، به خصوص در مورد BLM و البته هنوز کافی نیست، همبستگی جهانی با دیگر جنبش‌های عدالت‌طلبی در سراسر جهان است که شامل جنبش BDS علیه اسرائیل و دیگر جنبش‌های حامی فلسطین و ضد اسرائیلی می‌شود. آنجلا دیویس که کارهایش به عنوان یکی از دانشجویان مارکوزه‌شاهدی بر کارآمدی میراث اوست، به موردی اشاره می‌کند که فعالان فلسطینی از شبکه‌های اجتماعی برای آموزش نحوه‌ی مقابله با گاز اشک‌آور به معترضین BLM استفاده کردند. مشخص شد که گاز اشک‌آور استفاده شده در مقابل دانشجویان معترض آمریکایی همانی است که نیروهای اسرائیلی بر علیه فلسطینی‌ها به کار می‌برند. برجسته کردن شباهت‌های ضد انقلابی بین سرکوب اقلیت‌های قومی، نژادی و جنسیتی در آمریکا با سرکوب نیوامپریالی مردمانی چون فلسطینی‌ها و بی‌شماری دیگر در سراسر دنیا، باید پایه‌ی همبستگی تازه‌ی مورد نظر باشد. هدفی که ایجاد جنبش چپ‌گرای نوینی است که بتواند آنجایی که در گذشته شکست خورد، اکنون پیروز شود.

تشخیص تحمل سرکوب‌گر به عنوان ابزاری ضد انقلابی، نیازمند بررسی دقیق استراتژی چپ است. برای مثال «پیش‌اخطارها» و توهین‌های ناخودآگاه باید جدی قلمداد شوند. ۶۵ البته باید از خود بپرسیم که در دنیای پیش‌اخطارها و نژادپرستی فراگیر، در دنیای فقر اسفناک، شکنجه و پاکسازی مخالفین این موضوع چقدر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. باید بپرسیم که آیا نگرانی‌های هویتی مهم است، یا نگرانی‌های اقتصادی و طبقاتی. مارکوزه مطمئناً می‌گفت که طبقه، بخشی حیاتی به همراه هویت و سرکوب (مثلاً نژادی، جنسیتی، گرایش جنسی و دینی) است. او می‌خواست محلی عمل کنیم، اما جهانی سازماندهی نمائیم. و اینکه از فریب سیاستهای تفرقه‌افکن هویتی، بدون نادیده گرفتن اهمیت مرکزی انتقاد از ابعاد نژادپرستانه و جنسیت‌زده‌ی ظلم امپریالیسم امتناع کنیم. ما باید اصولی و به شدت در برابر پذیرش این خواست که بیان و تصویب ظلم و سرکوب را به نام مدارای لیبرال تحمل کنیم ایستادگی کنیم. در پاسخ به این درخواست تنفرانگیز و جنایتکارانه، ما باید به هر شیوه ممکن مخالفت کنیم و این دقیقاً همان هدفی است که BLM دارد. اجتماع آزادی‌سیاهان (سازمان جدید با دانشجویانی رادیکال و متفاوت اما در ارتباط با BLM که شامل بسیاری از معترضین در دانشگاه‌های سراسر آمریکا است) و جنبش‌های گسترده‌تر دانشجویان آن را دنبال و برایش مبارزه می‌کنند (حتی

اگر آنچه امروز برایش مبارزه می‌کنند دقیقاً همانی باشد که بر آن تمرکز کرده‌اند).

این ادعا که آزادی بیان مورد هجوم است، معمولاً به عنوان ابزار مدارای سرکوب‌گر، توسط راست‌گراها مورد استفاده قرار می‌گیرد. شاید ما نیاز به هشتگ‌های بیشتری داریم: Black Voice Matter یا Black Protest Matter اگر چه برچسب سیاه در اینجا همانطور که در BLM است کارکرد عام دارد نه خاص. همان طور که در بررسی کلی اعتراض‌ها دیده می‌شود، گروه‌های سفید و غیر سیاه هم جزو متحدین سازمان هستند. این به صراحت در مرامنامه‌ی رسمی سازمان BLM بیان شده است که شامل BDS هم می‌شود، بیشتر در مورد دفاع همگانی از انسانیت است تا موضوعی هویتی. اگر چه ما به چیزهایی بیشتر از هشتگ نیازمندیم، بسیار بیشتر. ما به شالوده و پایه نیازمندیم. مرامنامه‌ی BLM هیچ اشاره‌ای به سرمایه‌داری یا بهره‌کشی اقتصادی نمی‌کند. گر چه رهبران سازمان در مقابل سرمایه‌داری نژادپرستانه صحبت کرده‌اند. اجتماع آزادی سیاهان در مرامنامه‌شان از نقد سرمایه‌داری در کنار دیگر اشکال ظلم صحبت می‌کند. این‌ها مراحل اولیه شکل‌گیری نهضت یکدست و پیشرونده چپ در قرن بیست و یکم است. با دیدگاه مارکوزه ما می‌توانیم آنچه را که این دانشجویان و فعالان دریافته‌اند مشاهده کنیم. آنچه حقیقتاً تحمل‌ناپذیر است، این است که همه‌ی ما تحمل ناشدنی را تحمل کنیم. امروز راه مدارای رهایی‌بخش، نیازمند امتناع ما از پذیرفتن چنین سکوتی است.

مهم‌تر اینکه ما نباید خود را تنها محدود به نقد کردن ظلم موجود کنیم، یا تنها به پیشنهاد اصلاحات اصولی رادیکال که می‌تواند ما را به سوی جامعه‌ی (جهانی) عادل و آزاد پیش ببرد قناعت کنیم. همان‌طور که بسیاری در جبهه‌ی چپ تلاش کرده‌اند. اگر چه متأسفانه بدون دیده شدن، ما باید هر کجا و هر زمان که ممکن است شروع به ساختن چنین آینده‌ی متفاوتی با ضد انقلاب کنونی کنیم. این بدین معنی است که اول باید بین جنبش‌های اجتماعی نوظهور و آن جنبش‌ها که شناخته‌شده‌تر هستند و سازمان‌های طبقه محور، که شامل دو حزب سیاسی چپ‌گرای فراموش شده می‌شوند، پل‌های سازمانی و ارتباطاتی که تمام نژادها، جنسیت‌ها و تمایلات جنسی را شامل شود بسازیم. مدارای رهایی‌بخش همانطور که مارکوزه نوید آن را در کارهای پایانی خود داده بود، می‌تواند زمینه را برای توسعه‌ی «درک جدید» مهیا سازد. برای امکان ایجاد جامعه‌ای جدید و آزاد، عادل و عقلانی در تضاد و مخالفت با محدودیت‌های جامعه‌ی غیر عقلانی و بیدادگر سرمایه‌داری نئولیبرال، این قدم ضروری‌ست. از زمان مارکوزه تا به امروز، دانشگاه‌ها فضاهای اصلی بالقوه برای پرورش این «درک جدید» بوده است. درک و تفکر معطوف

به توجه، مهربانی، عشق، عدالت، همکاری و البته بیزاری فعال از هر چه خلاف این‌هاست. BLM و BDS و دیگر جنبش‌های کمتر شناخته شده، به ما امید و فرصت تازه‌ای برای احیای دوباره خواست جوان و پایدار آزادی پیشکش می‌کنند.

مدارای رهایی‌بخش در مقابل مدارای سرکوب‌گر، این پتانسیل را دارد که فضای عینی و عقیدتی این توسعه را در مقابل آرزوی تمام نیروهای ضد انقلابی برای شلیک به پیشرفت از طریق ساکت کردن اعتراضات فزاینده‌ای که در دانشگاه‌های ایالات متحده و سراسر جهان شاهد هستیم، بگشاید. ما در حمایت از دانشجویان و عدم پذیرش آنها در مقابل برتری سفیدها، بی‌عدالتی نژادپرستانه (در دانشگاه و بیرون از آن)، وحشیگری پلیس به عنوان یک رویه‌ی استاندارد، به خصوص علیه اقلیت‌ها و خواسته‌های آنها برای فرصت برابر آموزشی که شامل تمام مردم ایالات متحده و مردم جهان شود، می‌نویسیم. ورای گفته‌های مارکوزه، ما اراده‌ی دموکراتیک و آزادی‌جویانه او را داریم و امیدواریم که این اراده را در اینجا به تصویر کشیده و اهمیت آن را بیش از هر زمان دیگری نشان داده باشیم.

توضیح: علاقمندانی که منابع مقاله را دوست دارند داشته باشند می‌توانند به آدرس های مراجعه کنند:

آدرس مقاله به انگلیسی در فرمات پی دی اف:

<https://www.marcuse.org/herbert/booksabout/2010s/SculosWalsh2016CounterrevolutionaryCampusNPS.pdf>

آدرس سایت اصلی:

<https://www.marcuse.org>

جنبش‌های اجتماعی و ضرورت تدوین يك استراتژي مشترك علی ممد



در لحظه کنونی از تاریخ که با تسلط بی رقیب، سرمایه جهانی مواجهیم، جهان بیش از پیش در معرض نابرابری‌های وحشتناک قرار گرفته است. در آن، محیط زیست به طرز وحشتناکی تخریب می‌شود و وجود جنگ‌های منطقه‌ای پایان‌ناپذیر و خانمانسوز و بی عدالتی‌های وسیع اجتماعی از مشخصه‌های دوران کنونی به حساب می‌آیند. در این جهان ناعادلانه بیشترین آسیب‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر کودکان، زنان، کارگران، معلمان و دیگر زحمتکشان یدی و فکری و همه اقشار کم درآمد جوامع وارد می‌شود و بدین طریق، این بیشترین‌های جوامع اغلب قربانی بی عدالتی‌ها و جنگ‌های تحمیلی قرار می‌گیرند. این نابرابری‌های ناشی از انواع تبعیضات زاینده، تولید مقاومت و واکنش اجتماعی می‌کنند و از دل خود جنبش‌های اجتماعی بیرون می‌دهند.

پیرامون چگونگی شکل‌گیری جنبش اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی به اشکال گوناگون شکل می‌گیرند؛ گاه جنبه فراگیری به خود می‌گیرند و گاه موفق می‌شوند حتی از محدوده جغرافیایی يك کشور هم فراتر رفته و بدل به یک روند شده و خود را چونان پدیده جهانی می‌نمایانند. در برخی مواقع حرکات ها و جنبش‌های اجتماعی در سطحی محدودتر نیز روی می‌دهند و مطالبات جریانات و

گروه‌های کوچکتر را پیش می‌کشند. روشن و بدیهی است که جنبش‌های اجتماعی از جهت وسعت و عمق، و نیز نوع خواسته‌ها و نارضایتی‌ها می‌توانند از هم متفاوت باشند.

مطالعه و بررسی تاثیر این جنبش‌ها عرصه‌ای مهم و قابل توجه در جامعه شناسی می‌باشد. آنتونی گیدنز در کتاب جامعه شناسی خود جنبش اجتماعی را کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک، یا تامین هدفی مشترک، از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی، تعریف کرده است.

البته هدف‌های جنبش اجتماعی گوناگون است و به عنوان نمونه می‌توان از دگرگونی نظم موجود گرفته تا موضوع منع یا لغو مجازات اعدام، شکنجه و

حقوق قانونی و سیاسی زنان، معلمان، دانشجویان و کارگران و غیره انواع گروهبندی‌های تحت تبعیض را نام برد. روش‌ها و وسایلی که در جنبش‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شوند متفاوت هستند. اما صرف‌نظر از اهداف و وسایل مورد استفاده، جنبش اجتماعی همیشه با یک اساس فکری (ایده، آرمان، گفتمان) جدید مشخص می‌گردد. به دیگر سخن، در یک ارتباط متقابل (دیالکتیک) و درونزا و مقوم (دینامیک) نظریه‌های اجتماعی نوین و جنبش‌های اجتماعی زاینده و زاینده همدیگرند.

*جنبش‌های اجتماعی در ایران

در کشورمان ایران جنبش‌های اجتماعی با وجود سرکوب و دیکتاتوری مذهبی با معضلات و موانع بیشماری در عرصه سازماندهی و ساماندهی اجتماعی و مبارزاتی خود مواجه هستند. علاوه بر سرکوبگری ناشی از خصلت ایدئولوژیک این ساختار ولایی، حکومت جمهوری اسلامی با پیش بردن سیاست‌های اقتصادی و خصوصی سازی‌های بی برنامه و بی رویه و نیز در کنار آن با حذف کمک‌های یارانه ای وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان را بیش از حد غیرقابل تحمل کرده است. نرخ بیکاری با این وضعیت اسفناک بطور فزاینده‌ای گسترش پیدا کرده است. در جوامعی چون ایران تهیدستان یا اقشار کم درآمد جامعه مهمترین نیروی محرکه جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شوند. و این در شرایط حاکمیت حکومت دینی تبعیض بنیاد، همراه با انواع جنبش‌های تبعیض‌ستیز. این ترکیب ویژگی خودویژه ایران کنونی در رابطه با جنبش‌های اجتماعی و فهم آن شاه‌کلید تدوین استراتژی در این رابطه‌است.

معمولاً در جنبش‌های اجتماعی تضاد و تخاصم با میزانی از نفی وضع موجود همراه است و این جنبش‌ها می‌توانند خواهان تغییر کلیت قدرت مستقر شوند یا اینکه در چارچوب نظام، خودشان

را تعریف و جای دهند و در آن محدوده خواهان تغییرات اصلاحی در بخشی از جامعه شوند. جنبش‌های اجتماعی در اینجا سریع‌تر و فزونت‌تر با عنصر اعتراض همراه می‌شوند و در دسترسی به اهداف خود میل بیشتری برای بار سیاسی به خود گرفتن پیدا می‌کنند. البته بار سیاسی در جنبش‌های دانشجویی و روشنفکری و ستیزه‌گری با تبعیضات ایدئولوژیک و سیاسی بیشتر و برجسته‌تر از دیگر جنبش‌های اجتماعی با خصلت صنفی همچون کارگری و معلمان و ... است.

البته در طیف‌های گوناگون جنبش‌های اجتماعی در ایران، هنوز تفاوت و سیاست‌های متفاوتی در چگونگی گذر از گفتمان‌های دینی و اصلاح طلبی وجود دارد. با اینهمه اما همانگونه که اشاره شد شواهد و فاکتورها گویای این است که گفتمان ایجاد دنیای دیگر و بهتر در میان فعالین جنبش‌های اجتماعی روبه افزایش و تقویت دارد. اما با این وجود هنوز توافقات ضروری و حداقل در میان جنبش‌های اجتماعی چه با خصلت عمدتاً صنفی و چه اساساً تبعیض ستیزانه نتوانسته پیوند و جایگاهی متناسب با شرایط کنونی بوجود آورد. سرکوب و فشارهای امنیتی حکومت باعث تضعیف و کاهش ارتباط‌های منظم میان فعالین این جنبش‌ها با هم و نیز با بدنه

اجتماعی آنان شده است. در جمهوری اسلامی همانند چهار دهه گذشته فعالیت متشکل خارج از دیگر نهادهای دولتی و شبه دولتی برای فعالین جنبش‌های اجتماعی ممنوع و دارای هزینه‌های سنگین می‌باشد و مشخصاً "حق فعالیت آزاد برای سندیکاها و اتحادیه‌های آزاد و مستقل کارگری، دانشجویی، معلمان، زنان و ... وجود ندارد.

آیا راه پیشرفت وجود دارد و اگر آری، جای دانشجو در آن چیست؟

آری پیشرفت مشهود است، چون نشانه‌های آن را در زندگی جاری و مبارزاتی شاهدیم. در همین حال حاضر راهکارهای متفاوتی توسط فعالین این جنبش‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه جنبش دانشجویی تحول‌خواهی و تغییر شرایط، و مسایل دانشگاه و مخالفت با کالاسازی آموزش از خواسته‌های اصلی و امروزی آن است. اما جنبش‌های دیگر بدلیل سطح سرکوب، عدم سازماندهی و تفرقه و پراکندگی نتوانسته‌اند افق‌های خود را به فراتر رفتن از ساختارهای حکومت بکشانند و همچنان مجبور شده‌اند برای ادامه‌کاری فعالیت‌های خود را در جهت ایجاد تغییرات تدریجی در قوانین اساسی جمهوری اسلامی پیش ببرند.



تشکل یابی و پیوند جنبش‌های اجتماعی با هم بدلیل عدم تمرکز، پراکندگی، تفرقه و نیز اساساً ناشی از عدم وجود یک جامعه دمکراتیک، با مشکلات اساسی همراه می‌شود.

در این عرصه تنها جنبشی که امکان تجمع، ظرفیت، زمان و توان سازماندهی را دارد جنبش دانشجویی است. اما در یک نگاه واقع‌بینانه خود این جنبش نیز در حال حاضر با ضعف‌های ساختاری، بی برنامه‌گی و عدم وجود یک تشکیلات سراسری دمکراتیک با راهکارهای مناسب مواجه است. در سال‌های گذشته با وجود سرکوب و انواع مختلف هزینه‌های تحمیل شده توسط حکومت و ارگان‌های امنیتی آن، میان فعالین این جنبش با بدنه‌اش فاصله ایجاد شده است. هر چند انجام فعالیت‌های صنفی و فعال بودن در امور مربوط به دانشگاه نیروی فعال دانشجویی را در دانشگاه‌ها افزایش داده اما هنوز تا وضعیت مطلوب نیاز به همکاری‌های مشترک در سطح دانشگاه‌های کشور است. البته دستگاه‌های امنیتی- حراستی و انتصابی رژیم در درون دانشگاه‌ها با هراس‌افکنی در ایجاد و عمیق تر کردن فاصله میان فعالین دانشجویی با دانشجویان با برنامه‌عمل کرده و می‌کنند. اما با همه اینها، جنبش دانشجویی هم قادر به غلبه بر این تهدیدها و تحدیدها در دانشگاه علیه خود است و هم دارای بیشترین موقعیت برای حلقه شدن بین همه این جنبش‌ها چون فرزندان آنهایند! فهم دشواری‌ها بر چنین متنی باید انجام گیرد.

در دانشگاه‌های ایران دانشجویان مذهبی و حکومتی در اقلیت هستند اگرچه

نسبتاً فعال و با امکانات وسیع، حال آنکه اکثریت دانشجویان را در دانشگاه‌ها، دانشجویان غیر سیاسی و غیر مذهبی یا سکولار تشکیل می‌دهند. فعالین دانشجویی چپ، مترقی و دمکرات در میان اکثریت دانشجویان نسبتاً از مقبولیت برخوردارند. این اکثریت خاموش دارای خواسته‌های صنفی هستند ولی این خواسته‌ها با توجه به گستردگی آن و عدم خواست و توان حکومت به برآورده شدن‌شان بسیار سریع رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرند. هم از اینرو هر اتفاق ساده و کم‌اهمیتی می‌تواند آغازگر اعتراض و شورش در دانشگاه‌ها شود. فعالین دانشجویی در عرصه صنفی در شوراهای صنفی دانشجویی در دانشگاه‌ها حضور قوی و موثری دارند. دانشجویان هنوز در پاسخ به تعرضات، فشارها و سرکوب سیستماتیک حکومت دست به اعتراضات دامنه دار نزدانند. اعتراضات تا کنونی در این یا آن دانشکده یا دانشگاه با افت و خیز همراه بوده و حکومت با بگیر و ببند و بالا بردن هزینه تب آن را پایین آورده است. اما با این وجود شرایط بحرانی ایران و وضعیت دانشگاه‌های کشور می‌تواند با یک سری تغییرات موجب اعتراضات گسترده شود و نیروهای فعال دانشجویی هم می‌بایست برای چنین روزی خود را آماده سازماندهی کنند. این جان کلام است.

بنابراین چنانکه متذکر شدیم جنبش‌های اجتماعی با بی برنامه‌گی و عدم سازماندهی مناسب و حساب شده نمی‌توانند تاثیر اساسی و همه جانبه در بدنه اجتماعی خود بوجود بیاورند. جنبش‌های اجتماعی در ایران با سرعت و شتاب زیادی آغاز می‌شوند اما به نتیجه مطلوب خود

نمی‌رسند. در این جنبش‌ها متأسفانه جمع بندی‌های لازم و ضروری برای ایجاد و حفظ حافظه تاریخی این جنبش‌ها صورت نمی‌گیرد. اتحاد، توافق برای همکاری و مذاکره در این جنبش‌ها در سطح ناچیزی است و احساس می‌شود که آسیب ایجاد و حفظ فاصله همچنان پاشنه آشیل این جنبش‌هاست. روشن است که این جنبش‌ها بدون بودن با هم، در تنهایی و دور از هم قرار می‌گیرند و بدین طریق براحتهی سرکوب و خاموشی می‌شوند. چنین وضعیتی نیاز به تغییر دارد و این تغییر با گفتگو و همکاری میان طیف‌های مختلف فعال در عرصه اجتماعی انجام می‌گیرد.

اهمیت آرمان اجتماعی

در سنت تاریخی و مبارزاتی روشنفکران، دانشجویان و زنان و دیگر جنبش‌های تبعیض ستیز، آرمان عدالت اجتماعی همواره از اهمیتی اساسی و ویژه برخوردار بوده است. اما این آرمان در سال‌های گذشته قسماً به حاشیه کشانده شد و بیشتر گفت‌وگوهای دمکراسی‌خواهی و حقوق بشری بدون عدالت اجتماعی در میان اقشار مذکور اولویت ویژه پیدا کرده است، اکنون ولی شاهدروآمدن خواسته‌های عدالت خواهانه هستیم. بر همه روشن است که کارگران، طبقات و اقشار کم درآمد دارای



خواسته‌های صنفی متعددی هستند و شواهد نشانگر این است که در سال‌های اخیر مشکلات آنان روزبروز نه تنها کاهش پیدا نکرده، بلکه بطور فزاینده‌ای افزایش هم یافته است. پس، منطقی است که عدالت اجتماعی زمینه روزافزون بیابد.

روشن است که سرکوب و فشارهای امنیتی و بالا رفتن هزینه فعالیت‌های متشکل، محدودیت‌های زیادی در نوع فعالیت اجتماعی و سیاسی روشنفکران مستقل، دانشجویان، معلمین و زنان ایجاد کرده و این موارد از دلایل عدم ارتباط ارگانیك، متشکل، مداوم و نزدیک با اقشار زحمتکش کشورمان شده است. می‌شود گفت که گفتمان‌ها براحتهی در میان اقشار زحمتکش جامعه نشر و نفوذ پیدا نمی‌کنند و جنبش‌های اجتماعی و بدنه آنان زبان یکدیگر را بخوبی متوجه نمی‌شوند، اما زمینه عینی ارتباط بر متن عدالت اجتماعی فراهم تر شده و می‌شود. بدیهی است که مسائلی که جنبش‌های اجتماعی مطرح و تبلیغ می‌کنند می‌باید برای فضای عمومی قابل فهم و درک باشند و همین را باید یکی از رویکردها فهمید. فضای جذب دیگران و جلب سمپاتی به خواسته‌ها می‌تواند حقانیت و مشروعیت یک جنبش را افزایش دهد.

ایجاد گفتگو و دیالوگ و احترام به حقوق انسانی، و حل مسائل به شکل متمدنانه و از طریق گفتمان، امکان فعالیت و همکاری در درون و بیرون جنبش‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد. بنابراین جنبش‌های اجتماعی باید چگونگی تحول پیدا کردن، فراگیر شدن، موثر واقع گشتن و سپس در حوزه سیاست تاثیر گذار شدن را با هم و بیرون از هم تجربه کنند.

دقیقاً با چنین رویکردهایی است که یک جنبش در رابطه با کل جامعه تغییراتی را ایجاد می‌کند. اگر چنین شود جنبش‌های اجتماعی تقویت و گسترش می‌یابند. به عنوان مثال برای کمک به تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های سراسری، کارگران و اقشار کم درآمد به تلاش، همراهی و همبستگی دانشجویان، روشنفکران، معلمان، زنان، وکلای دادگستری، اساتید دانشگاه، فعالان مبارزات اتنیکی و دگر اندیشی و... بیش از هر زمانی نیاز دارند. مشخص است که سندیکا یک نهاد طبقاتی است اما فراموش نباید کرد که این طبقات دارای منافع مشترک نیز می‌باشند و باید در جهت تقویت گفتمان همکاری و همبستگی در جنبش‌های اجتماعی نیز تاکید ویژه داشت.

در راستای چه باید کرد؟

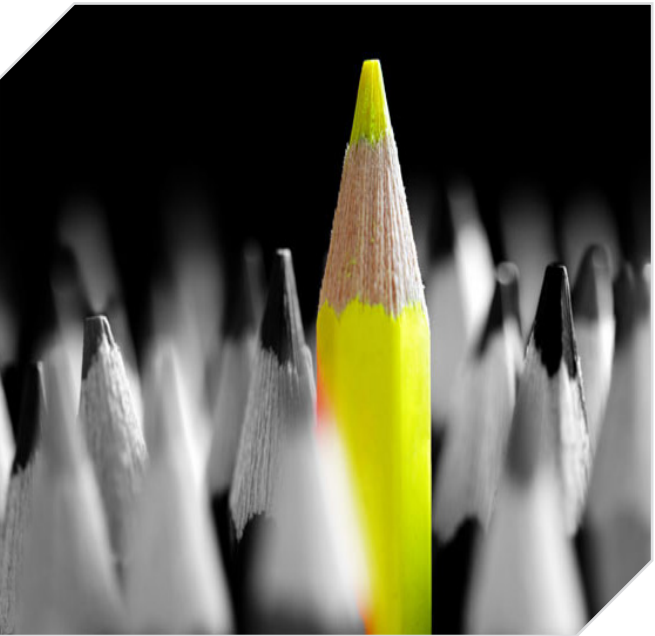
در حال حاضر در جنبش‌های اجتماعی ایران پراکندگی و فاصله در تمام بخش‌های آن براحتهی قابل رویت است. خارج از اینکه می‌توان جنبش‌های اجتماعی را با نظریه‌های کلاسیك و مدرن تعریف کرد و برای هر يك مشخصه‌های متفاوت و گاه مشترک تعیین کرد. اما بیش از هر وقت دیگر نیاز است تا بررسی و فهم شود جنبش را افزایش دهد.

که چگونه می‌شود در حین داشتن تفاوت به استراتژی مشترکی دست یافت؟! به نظر من همکاری برای تدوین یک استراتژی مشترک، تناقضی با تكثر میان بخش‌های مختلف یک جنبش اجتماعی ندارد. می‌توان و می‌شود بر سر حداقل‌های مهم و مشترک به تفاهم رسید و چنانکه در مقالات گذشته‌ام متذکر شده‌ام نشانه‌های این تفاهمات مشترک میان اکثر فعالین این جنبش‌ها بوجود آمده است.

در دانشگاه تشکل‌های دانشجویی با بدنه‌ای روبرو هستند که دائماً در حال نو شدن اند. در میان دانشجویان، سکولاریسم و جمهوری خواهی بسیار قوی است. روند جمهوری خواهی سکولار در میان دانشجویان نشانگر دوری و کنده شدن آنها از حاکمیت اسلامی در ایران است. بیش از دودهه است که دانشجویان

ایران هم از پتانسیل دانشگاه و نیروی جوانی که در آنجا به سر می‌برد به خوبی آگاه است و می‌داند آزاد گذاشتن آنها برای رژیم می‌تواند خطرات اساسی بوجود آورد.

فعالین دانشجویی اما در دانشگاه می‌دانند که حتی امکان مقاومت در برابر سرکوب شدید وجود دارد. برای گسترش مقاومت و فعال ماندن در دانشگاه تنها یک راه باقی مانده است و آن افزایش گفتگوها، ارتباطات و اشتراکات برای همکاری بر سر حداقل‌های دموکراتیک در میان طیف‌های مختلف دانشجویان است. چنین سیاست و عملکردی می‌تواند نیروی مقاومت را در درون دانشگاه هر چه بیشتر تقویت کند. دانشجوی آزادخواه چپ، دمکرات و سکولار قادر به ایفای نقش در اتصال جنبش‌های اجتماعی است



هرگاه خود در درون جنبش دانشجویی عاملی برای اتحاد باشد. این فعال دانشجویی هم صنفی کار و هم سیاست‌ورز می‌باشد و لازم است همواره در راستای تحقق استراتژی مشترک برای گره‌خوردگی

جنبش‌های اجتماعی با همدیگر، اولویت‌های جنبش را چه در دانشگاه و چه در پهنه کل جامعه مد نظر داشته باشند و نه مسائل متفرقه و اختلاف برانگیز را! بنابراین در راستای تدوین چنین استراتژی مشترک بکوشیم.

منابع:

(۱)- بشیریه، حسین / جامعه شناسی سیاسی / نشر نی (تهران) / چاپ هشتم / ۱۳۸۱.



تاریخ نمی‌پرسد، مسئولیت تعیین می‌کند دنیز ایشچی

پیش فرض‌ها

غیر محتمل نیست اگر ارزیابی کرده باشیم که این آغاز پایان جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. اگر ما روز به روز به پایان جمهوری اسلامی ایران نزدیک می‌شویم، ترکیب نیروهای گذار به چه گونه‌ای خواهد بود؟ اگر بیژن جزنی به خودش اجازه می‌دهد که حدود ده سال قبل از سقوط نظام سلطنتی در ایران، احتمال سر کار آمدن آقای خمینی را بدهد، ما هم باید تلاش کنیم تا از احتمالات فردای سیاسی بعد از نظام جمهوری اسلامی ایران سخن بگوئیم. فرض کنیم امروز ما در فردای جمهوری اسلامی ایران قرار داریم. ترکیب نیروهای سیاسی در صحنه، شامل نیروهای طرفدار نظام موناشرشی - سلطنتی، نیروهای سیاسی مشروطه‌خواه، نیروهای سیاسی - نظامی ملی منطقه‌ای، مجاهدین خلق ایران، احزاب دیگری از جبهه نیروهای اسلامی لیبرال دموکرات، جبهه ملی ایران و بالاخره، جبهه‌ی پراکنده‌ی نیروهای چپ ایران که شامل حزب چپ ایران (فدائیان خلق) نیز خواهند بود.

باید این پیش فرض را قبول کرد که جبهه‌ی نیروهای چپ سوسیالیستی در مقایسه با بهمن پنجاه و هفت، از نظر پایگاه مردمی در موقعیت به مراتب ضعیف‌تری قرار دارند. با چنین ترکیبی از نیروهای گذار که در بالا ترسیم شد، می‌توان چندین نتیجه‌گیری نمود. سنگینی ترکیب نیروها در مجموع به سمت لیبرالیسم می‌باشد که در بهترین حالت خویش به ترکیب جبهه‌ای لیبرال دموکراتیک خواهد انجامید. نیروهای یک چنین ترکیبی هر چه سریع‌تر به سمت پیوندی عمیق‌تر با سرمایه‌داری کلان جهانی و نئوکان‌های آمریکائی به پیش خواهند رفت.

موقعیت چپ در فردای جمهوری اسلامی ایران

با در نظر گرفتن روانشناسی اجتماعی و بافت‌های فرهنگی جامعه‌ی ایران، باید قبول کرد که ایران هنوز در مجموعه‌ی کشورهای جهان سوم قرار گرفته است. با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها، هیچ کدام از نیروهای سیاسی حاضر در صحنه، تمایل چندانی به همکاری فعال با نیروهای چپ نخواهند داشت. منطق تمایلات منفعتی پایگاه اقتصادی، آنها را در این مسیر هدایت می‌کند که هر چقدر برای آنها مقدور باشد، نیروهای سیاسی چپ را منزوی کرده و تحلیل ببرند. باز تاکید می‌کنم که با توجه به فرهنگ روانی اجتماعی کشور و تجربیات یکصد و پنجاه ساله‌ی نیروهای چپ در ایران، می‌توان حدس زد این ایزوله کردن و به تحلیل بردن چپ در عمل به چه شیوه‌هایی می‌تواند پیاده گردد. در این مورد کفایت نظری کوتاه به تاریخ بیاندازییم.

چپ‌های ارتدکس ایدئولوژیک که هرکدام از یک کتاب مقدس پیروی می‌کنند، راه حل‌های آینده‌سازشان از چندین فورمول خشک فراتر نمی‌رود، بزرگ‌ترین دشمنان جنبش چپ سوسیالیستی و کارگری می‌باشند. آنها در شرایط ایزوله شدن و تحت فشار قرار داشتن نیروهای چپ، بیشتر از دیگران بر سر رقیبان خویش در جبهه‌ی چپ خواهند کوبید. لذا در شرایط تحت فشار قرار گرفتن نیروهای

چپ، نه تنها نمی‌توان انتظار انسجام و فشردگی در صفوف آنها را داشته باشیم، بلکه صفوف آنها می‌تواند پراکنده‌تر و مسموم‌تر شده باشد.

هنوز فلسفه‌ی سیاسی امپریالیسم نسبت به نیروهای چپ این است که به هر شکل ممکن آنها را نابود نکنند. اگر آنها در لیبرال دموکراسی آینده‌ی ایران دست بالا را داشته باشند، قادر خواهند بود این وظیفه را توسط ناسیونالیسم تتلویی چه در قالب اسلامی، یا ناسیونالیستی و یا شکل لمپنی آن به انجام برسانند. با چنین تصویری از لیبرال دموکراسی آینده، نیروهای چپ نه تنها در مجلس موسسان حضور فعال نخواهند داشت، در تنظیم قانون اساسی آینده نخواهند توانست نقشی فعال ایفا نکنند، بلکه در قدرت سیاسی حاکمه‌ی آینده نیز نخواهند توانست نقشی تاثیرگذار داشته باشند.

تعریف ما از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی با نیروهای لیبرال دموکراسی یکی نیست. برای آنها هدف وسیله را توجیه می‌کند. لذا در شرایطی که در فردای بعد از جمهوری اسلامی ایران، لیبرال دموکراسی ایران دست در دست نئوکان‌ها داشته باشد، مبارزه‌ی ما به خاطر آزادی‌های فردی و اجتماعی، در شکل تراژدی دیگری همچنان ادامه خواهد یافت.

ساده لوحی می‌باشد که ما آنقدر سرمست مبارزه برای گذار از جمهوری اسلامی ایران بوده و سرمست مبارزات ضد امپریالیستی شده باشیم که توجهی به فردای پس از گذار توجهی نکرده باشیم. بدون توجه به این واقعیات تلخ، نه تنها در فردای جمهوری اسلامی ایران نیز به اهداف آزادی‌خواهانه‌ی خویش دست نیافته‌ایم، بلکه کارگران و زحمتکشان نیز باید در شرایط نوینی پیکارهای نوینی را در راه به دست آوردن حقوق خویش و استقرار نظام مبتنی بر عدالت اجتماعی ادامه دهند.

مسئولیت‌های تاریخی ما

تاریخ امروز چه مسئولیت‌هایی را بر دوش حزب تحول‌گرای چپ دموکراتیک جهت تحقق آمال و آماج‌های دوران گذار از جمهوری ایران قرار می‌دهد؟ کدامین ترکیب‌هایی از راهکارهای سیاسی و ساختاری می‌تواند تضمین کننده‌ی چنان استحقاقی در جبهه‌ی نیروهای چپ و آزادی‌خواه، عدالت‌جو و ضد تبعیض فراهم کرده باشد تا مانع از حاکمیت سیاسی یکپارچه‌ی نئولیبرالیستی نوین، با جهت‌گیری نیابتی امپریالیستی در فردای جمهوری اسلامی ایران بوده باشد؟



حضور در صحنه در پیکارهای مردمی

تحکیم پایگاه مردمی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) تنها از طریق حضور مداوم و مستمر در صحنه و در میان مردم ممکن می‌باشد. از این طریق می‌باشد که فعالین چپ آبدیده شده و تجربه می‌آموزند. از این طریق است که نیروهای تازه‌نفس می‌توانند به صفوف نیروهای تحول‌گرا و چپ بپیوندند. آمارهای بعد از دوران جهانی‌سازی و نئولیبرالیسم پوپولیستی امروزی، همگی شاهد بر عمیق‌تر شدن فاصله‌های طبقاتی مابین داراها و ندارها می‌باشد. این موضوع خود را در فقر، گرسنگی، عدم تامین اجتماعی، فراهم نبودن بهداشت و آموزش عمومی برای عموم نشان می‌دهد. این موضوع تبلور خود را در نابودی محیط زیست طبیعی برای انسان‌ها و دیگر موجودات تجلی پیدا می‌کند. در شرایطی که همه مردم جهان، از جمله ایران به دنبال راهکارهای آلترناتیو برای نظام سرمایه‌داری جهانی می‌باشند، عدم حضور نیروهای چپ در صحنه‌های پیکار مردمی غیر قابل توجیه می‌باشد.

همکاری در سازماندهی ساختارهای صنفی مدنی

توانایی انسانی و تجربیات تاریخی در میان پیکارگران در عرصه‌های سازماندهی به ساختارهای صنفی و مدنی مردمی، به خصوص کارگران و زحمتکشان، به وفور موجود می‌باشد. در همان حالی که افشار و طبقات مختلف مردم کشور، خواسته‌های سیاسی آزادی‌خواهانه، دموکراتیک و ضد تبعیضی دارند، آنها در محیط کارشان از بابت عدم پرداخت حقوق‌های عقب افتاده، عدم وجود تامین اجتماعی و بیمه‌های لازم، عدم حمایت‌های کافی صنفی حقوقی و ده‌ها خواسته‌ی صنفی دیگر در رنج می‌باشند. شکل‌دهی به چنین ساختارهای نه تنها

نشانه‌ای از بلوغ مدنی اجتماعی می‌باشد، بلکه این امکان را فراهم می‌کند تا مردم بتوانند به صورت سازمان یافته، مدنی و متشکل‌تری در مقابل وقایع اجتماعی عکس العمل نشان دهند. در چنین شرایطی آنها به این سادگی‌ها فریب تبلیغات رسانه‌های حقیقی و مجازی را نمی‌خورند. آنها هر کاری را از طریق مطالعه و مشورت و همفکری آگاهانه به پیش می‌برند.

گسترش و وسعت بخشیدن به ساختار حزبی

احزاب چپ به عنوان پیگیرترین نیروی اجتماعی تحول‌گرایی که به صورت منطقی و گام به گام خواهان عبور از نظام جمهوری اسلامی ایران و در پیش گرفتن راهکارهای سوسیالیستی در رقابت با نظام سرمایه‌داری می‌باشند، باید بتوانند از طریق حضور در صحنه‌های پیکار، شرکت فعال در سازماندهی ساختارهای صنفی و مدنی، ساختار سازمانی تشکیلاتی خویش را نیز بسط و گسترش دهند. در یک چنین روندی می‌باشد که آنها می‌توانند نیروهای تازه نفس، فعال، مسئول و آینده‌نگر را به صفوف خویش بیافزایند. از این طریق می‌باشد که آنها قادر خواهند بود در مدیریت نهادهای مدنی صنفی و سیاسی منطقه‌ای و کشوری نقش فعال‌تری یافته و تاثیرگذار باشند.

گسترش ائتلاف و همکاری میان نیروهای چپ سوسیالیستی

هنوز احزاب چپ از پراکندگی در رنج می‌باشند. بلوک‌های مختلفی که دارای تاریخ و روند شکل‌گیری‌های متفاوت شکل گرفته‌اند، حاضر نیستند تا پوسته‌های خود را شکسته و زیر چتر فراگیرتری گرد بیایند. در میان نیروهای چپ می‌توان از سوسیالیست‌های جهان محوری گرفته، تا ارتدکس‌های مقدس مآب و بالاخره چپ‌های دموکرات و پیشرو را شاهد بود که خود را مرتب به روز کرده و آبدیده‌تر می‌نمایند. امروزه



انتظار می‌رود تا چپ تحول‌گرای دموکرات، اگر هم آمادگی شکستن قالب‌های ساختاری خویش را نداشته باشد، در شکل و صورت‌های موضع‌گیری‌های مشترک، اکسیون‌های مشترک و اطاق‌های فکری مشترک، و غیره در راستای گرد آمدن زیر یک چتر واحد حرکت نمایند.

گسترش ائتلاف و همکاری میان جبهه‌ی نیروهای جمهوری‌خواه دموکرات

همکاری‌هایی که در جبهه‌ی جمهوری‌خواهان با نیروهای چپ صورت می‌گیرد، بیشتر میان نیروهای سوسیال دموکراتیک و نیروهای چپ دموکرات می‌باشد. این همکاری‌ها گاهاً به جبهه‌ی ملی ایران نیز بسط داده می‌شود. بدون شکل‌گیری بلوک چپ قدرتمند، ائتلاف نیروهای جمهوری‌خواه به سمت لیبرال دموکراسی خواهد رفت. همکاری‌های موجود میان نیروهای چپ دموکرات و جمهوری‌خواهان، بخش کوچکی از جمهوری‌خواهان را در بر گرفته است، که فراگیر نبوده و نمایان‌گر نمایندگی طیف وسیع جمهوری‌خواهان کشور نمی‌باشد.



جنبش دانشجویی و مسئولیت‌های تاریخی دانشجوی

می‌توان با قوت زیادی این نتیجه‌گیری را کرد که دانشجوی غالباً خاستگاه اقتصادی طبقاتی خاصی ندارد. دانشجوی غالباً نه شاغل است و نه سرمایه‌گذاری نموده است و نه مستقیماً در روند مدیریت چرخش اقتصادی وارد گردیده است. لذا این، اندیشه‌ها و ارزش‌های شکل گرفته در ذهن و روان دانشجوی می‌باشد که می‌تواند تعیین کند که آنها در راستای حمایت از کدامین طیف‌ها، افشار و طبقات اجتماعی سمت‌گیری نموده و حرکت می‌کنند.

عدم وابستگی به خواستگاه اقتصادی و تعلقات آنها به تعهدات طبقاتی خاص، دانشجویان را مثل روح و روان آزاده‌ای در مسیر آفرینش تحولات بنیادین ترقی‌خواهانه به نفع همگان به بار می‌آورد. بر چنین پایه‌هایی است که آنها در مقابل هر گونه ظلم، ستم، تبعیض، بی‌عدالتی و استبداد و خفقان با حساسیت و قدرت تمام عکس‌العمل نشان داده و در مقابل آنها می‌ایستند. آنها به خاطر جوانی خویش، حق دارند که آینده را متعلق به خود و نسل‌های بعدی بدانند. آنها نه محافظه‌کاری غریزی پدران مسن خویش را در زندگی دارا می‌باشند، نه مصلحت‌اندیشی‌های وابستگی‌های طبقاتی کسب و کاری را که هنوز ندارند. آزادگی، پاکی، شجاعت، تحول‌گرایی، نوآوری، روحیه پرسش‌گرانه‌ی انتقادی، تجددخواهی و سرکشی در مقابل بیداد بخش‌هایی از هویت ارزشی و ذاتی آنها را تشکیل می‌دهند.

جنبش دانشجویی ایران

جنبش دانشجویی ایران با سربلندی تمام در تمام مقاطع بحرانی تاریخ معاصر ایران بعد از مشروطیت نه تنها با قاطعیت، شفافیت و قدرت تمام در صحنه پیکار ترقی‌خواهانه، عدالت‌جویانه و آزادی‌خواهانه حضور داشته است، بلکه تاثیرگذاری آن بر بالندگی اجتماعی غیر قابل کتمان می‌باشد.

اگر در روزهای انقلاب سیاسی سال پنجاه و هفت تعداد کادرها و اعضای جنبش فدائیان خلق از چند ده نفر؛ در بهترین حالت خویش از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد، این عمدتاً دانشجویان بودند که تشکیلات سیاسی چند صد هزار نفری فدائیان خلق در سرتاسر شهرها و روستاها را سازماندهی کرده و هدایت می‌کردند. به طور غالب این دانشجویان بودند که با کار کردن در کارخانه‌ها و از طریق اتخاذ ابتکارات و راه‌های دیگر ارتباط‌گیری‌های کارگری در سازماندهی ساختارهای صنفی کارگران نقش قدرتمندی ایفا نمودند.

اگر سازمان وقت فدائیان خلق نشریه‌ی «کار» را منتشر می‌کردند، این در حله‌ی اول دانشجویان بودند که آن را در سرتاسر کشور و در وسیع‌ترین ابعاد پخش و منتشر می‌کردند. اگر فدائیان خلق موضع سیاسی گرفته و اعلامیه یا اطلاعیه‌ای صادر می‌کردند، این دانشجویان بودند که آنها را در مقیاس کشوری منتشر نموده به دست مردم می‌رساندند. اگر در منطقه‌ای جنبش‌های زحمتکشان دهقانی بر علیه ستم زمینداران بزرگ برقرار بود، دانشجویان پیشگام، اولین کسانی بودند که در صحنه حاضر شده، خود را با محیط و مشکلات مردم آشنا نموده و به داد آنها می‌شتافتند. بدون حضور در صحنه‌ی فعال دانشجویان، احزاب سیاسی مترقی چند صد هزار نفری نمی‌توانستند شکل بگیرند. کافی است در این زمینه به لیست و آمار اعدام‌شدگان آن سال‌ها نظری انداخته شود. گشوده شدن دفاتر دانشجویان پیشگام در تمامی دانشکده‌های دانشگاه‌های مختلف به دامنه‌های کاربردی فعالیت‌های دانشجویی در کشور ابعاد تازه و به مراتب گسترده‌تری بخشیده بود.

سخنی بر مسئولیت‌های تاریخی دانشجویی

اگر طی چهل سال پیش شرایط محیطی سیاسی، اقتصادی و امنیتی با شاخص‌های ویژه‌ی دوران جهان عمدتاً دو قطبی و جنگ سرد، شکست آمریکا در جنگ ویتنام، ادامه‌ی خفقان دیکتاتوری‌های وابسته به امپریالیسم در کشورهای جهان سوم و ادامه جنبش آزادی‌های فردی دهه‌ی شصت قابل تعریف و تصویر بوده باشد. ویژگی‌های دوران امروزی، شاخص‌های ویژه‌ی خود را دارا می‌باشند.

از ویژگی‌های امروزی دوران ما می‌توان به سطح ناکارآمدی رسیدن استراتژی جهانی‌سازی نئوکان‌ها و بازگشت به سمت ادامه‌ی سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی را مشاهده کرد. هنوز هم ادامه‌ی این سیاست‌ها بدون دست یازیدن به جنگ‌آفرینی‌های منطقه‌ای، دشمن‌تراشی بین‌المللی جهت ایجاد تشنج‌های منطقه‌ای، کنترل کامل بر منابع و ذخایر سوخت فسیل و غیره ممکن نمی‌باشد. رسانه‌های حقیقی و مجازی به ابزار قدرتمند جنگ روانی و شستشوی مغزی از طرف نئوکان‌ها تبدیل شده‌اند. پوپولیسم فاشیستی، چه در غالب دینی و چه با لباس ناسیونالیستی در صدد فریب کارگران و زحمتکشان می‌باشند.

ما در چنین شرایطی شاهد می‌باشیم که امروز نه تنها در مقیاس جهانی فقیران انبوه فقیرتر و ثروتمندان اندک ثروتمندتر می‌گردند (آمار اخیر آکسفم تایید مجدد این برآورد می‌باشد). ادامه‌ی این سیاست‌ها منجر به گرمایش کره‌ی زمین، افزایش بی‌رویه‌ی زباله‌های انسانی و نابودی تدریجی محیط زیست انسان‌ها و دیگر موجودات زنده می‌گردد. امروز، بخش‌های گسترده‌تر اجتماعی به دنبال آلترناتیو جایگزین مناسب‌تری برای نظام سرمایه‌داری جهانی، تحت رهبری نئوکان‌های امپریالیستی می‌گردند. راهکارهای سوسیالیستی با به روز کردن خویش با به کارگیری دستاوردهای علمی، اجتماعی و فلسفی مدرن، همچنان جایگزین آلترناتیو مناسب و راهکارهای انسانی شایسته‌ای را برای بشریت امروز ارائه می‌دهد.

دانشجویان پیشگام

در این زمینه کافی‌ست به تاریخچه‌ی کوتاه و درخشان «جنبش دانشجویان پیشگام» اشاره نمود. اگر چه «دانشجویان پیشگام» از آغاز دهه‌ی پنجاه تحت پوشش «گروه‌های کوهنوردی دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها» فعالیت می‌کردند، بلکه به صورت یک شبکه‌ی سرتاسری و در ارتباط با همدیگر نقش فعال خویش را در سازماندهی و روشنگری جنبش‌های دانشجویی، دانش‌آموزی و کارگری و غیره در شرایط دیکتاتوری و خفقان به طور موثری ایفا می‌کردند. در شرایطی که دیکتاتوری و خفقان سیاسی زمان شاه، امکان فعالیت سیاسی را کاملاً از احزاب گرفته بود، دانشجویان بازوی قوی فعالیت سیاسی مدنی در جامعه محسوب می‌شدند. «دانشجویان پیشگام» همگام با رشد جنبش‌های مدنی مردمی، پوشش فعالیت‌های خویش را از قالب ساختاری ورزش کوهنوردی به عرصه‌های دیگر ورزشی، هنری و ترتیب نمایشگاه‌های کتاب و غیره کشاندند.

تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که خلاء عدم حضور در صحنه احزاب سیاسی تحول‌گرا و چپ را به طور غالب جنبش دانشجویی در صحنه‌های پیکار پر نموده است. در شرایط رکود و خفقان سیاسی این دانشجویان بوده‌اند که همیشه پیشگام، پیشرو و پیشاهنگ جنبش‌های توده‌ای دموکراتیک بوده و پرچم آزادی و عدالت را برافراشته نگه داشته‌اند. آنها همواره برای کمک به مبارزات اقشار و طبقات دیگر اجتماعی، از جمله کارگران، معلمان، جنبش‌های ضد تبعیضی به میدان آمده و در پیکار برای آزادی و عدالت شتافته و یار و یاور آنها بوده‌اند.

از این بابت نباید تعجب کرد که چرا جنبش دانشجویی همیشه مورد سرکوب حکومت‌های دیکتاتوری و خفقان واقع می‌شده است. حضور هر چه سازمان‌یافته‌تر، فعال‌تر و متشکل دانشجویان در صحنه، به موازات مشارکت نظری آنها در غنا بخشیدن به دیالوگ سیاسی اجتماعی، می‌تواند تا حدود زیادی جای خالی عدم حضور احزاب سیاسی سکولار، آزادی‌طلب، ترقی‌خواه و عدالت‌جو و چپ بنیادگرا را در صحنه کشوری پر نماید.

جنبش دانشجویی می‌تواند به احزاب چپ روح جوانی، قدرت، قاطعیت، شفافیت، پرسشگرایی انتقادی، نوآوری و پیگیری بخشیده و آنها را در راستای آینده‌ای که متعلق به جوانان و نسل‌های آینده می‌باشد، هر چه بیشتر مسلح و مجهز کرده و در پیکارهای آینده‌ساز، آبدیده‌تر نماید.



“

مُروا به معنی مژده و فال نیک است

”

وظیفه ی سنگین جنبش دانشجویی در ایران

ابوالفضل محقی



از من خواسته شده است، که به عنوان یک فعال دانشجویی چپ در دهه‌ی پنجاه در دانشگاه تبریز، نگاه خود را نسبت به مبارزات جاری در آن سال‌ها و نقش شانزده آذر در این مبارزات بنویسم و تا حد ممکن تداوم این مبارزه در جنبش دانشجویی امروز را بررسی کنم. امری که برایم بسیار مشکل است. مشکل از آن رو که فاصله‌ای نیم قرنی بین روزی که من وارد جنبش دانشجویی شدم تا امروز که به عنوان یک فعال سیاسی مسائل و حوادث را دنبال می‌کنم وجود دارد. فاصله‌ای طولانی با طی طریقی جانکاه، همراه با هزاران سوال که بخشی را گذر زمان جواب داده و بسیاری هنوز بی‌جواب مانده است.

سخت است برای کسی که بسیار سوالات بی‌جواب دارد، نقد و بررسی دقیق همان امر. به نظرم دادن تصویری از فضای آن روز دانشگاه‌ها و جو حاکم بر جنبش دانشجویی که امروز به تاریخ

پیوسته، می‌تواند گوشه‌ای از فضای آن روز را روشن نماید. حقیقتی که مطلق شده و می‌توان عیناً بیان کرد. در این رابطه مراجعه به نوشته این جانب در رابطه با مبارزات دانشجویی دانشگاه تبریز در کتاب "راهی دیگر" منتشر شده توسط توج اتابکی و ناصر مهاجر می‌تواند بخشی از فضای آن روز جنبش دانشجویی را به خواننده نشان دهد. اما در قدم بعدی مسلماً بد نخواهد بود که به عنوان پیشنهاد یک مبارز دانشجویی دهه‌ی پنجاه، سیری را که جنبش دانشجویی بعد از انقلاب طی نموده است، به صورت میزگرد و گفتگوی مجموعی مورد بحث قرار دهیم.

آیا زمان آن نرسیده که نگاهی عمیق و بی‌هراس به راه رفته‌ی جنبش دانشجویی بیفکنیم؟ و ضمن ادای احترام به جان‌های آزادی که فدا شدند تا این جنبش عظیم و همیشه جوشان تداوم یابد، نقدی منصفانه در

حد توان! و صادقانه از آن چه که در جنبش دانشجویی دهه‌ی پنجاه گذشت، داشته باشیم؟ نقدی از خود و نگاهی عمیق تر به مسیر که طی کرده ایم. همراه باپوزشی حقیقت بین نسبت به دیگر فعالان دانشجویی که تلاششان را ندیدیم. بدعتی باشد برای مبارزان امروز دانشجویی و دانشجویانی که در آینده این راه را تداوم خواهند داد. مکان‌ها همیشه ثابت‌اند! یک اطاق، یک حیاط، یک ساختمان. دانشگاه تهران هنوز بعد از گذشت هشتاد و پنج سال، همان دانشگاه تهران است. با ساختمان‌های بلند و با صلابت دوره‌ی رضا شاهی که تنها مصلائی بر آن افزوده شده است. دانشگاه تبریز هم با گذشت بیش از نیم قرن، ساختمان‌های آجری سرخ رنگش هنوز دستخوش تغییر نگردیده است. حتی شعار «درد بر فدایی» بر دیوار بالای دانشکده‌ی کشاورزی، با وجود سال‌ها تلاش برای محو و حذف، هنوز در جای خود قرار دارد.

آن چه تغییر پذیرفته زمان است! گذر سال‌ها، ماه‌ها، هفته‌ها و روزهاست، بر این ساختمان‌های پر از خاطره! یادگار به جا مانده از افراد درون این ساختمان‌ها و حوادث روی داده در آنهاست که به این ساختمان‌ها شناسنامه می‌دهد و شکوه عظمت و می‌بخشد. افرادی که تنها در ظرف جادویی زمان نقش و عملکرد آنها روشن می‌شود، مورد سنجش و نقد قرار می‌گیرد و اعتبار می‌یابد.

نقش برخی‌ها، با تمام فداکاری، در گذری نه طولانی از خاطر زدوده می‌شود و نقش بعضی بر دل آن که تاریخ باشد می‌نشیند و ماندگار می‌گردد. ساختمان‌هایی که شاهد بسیار حوادث، آمدن و رفتن هزاران جوان مشتاق برای کسب دانش و یافتن راهی برای یک زندگی آزاد و سعادتمند برای خود و همگان بودند. شاهد حضور هزاران جوان که با سری پر شور این ساختمان‌ها را سنگری برای مبارزه با رژیم حاکم می‌دانستند و در این راه از هیچ فداکاری حتی به بهای جان دریغ نورزیدند.

محلی موقت برای یک دوره از تلاش میلیون‌ها جوانی که آمدند، پشت نیمکت‌ها نشستند، درس خواندند، آگاهی یافتند و به اندازه‌ی وسع خود معرفت کسب کردند. برخی راه مبارزه انقلابی برگزیدند و برخی راه علم درپیش گرفتند و نقش خود را در اعتلای علمی و فرهنگی جامعه ایفا کردند و عمر خود بر سر اشاعه‌ی علم و فرهنگ در این سرزمین خفته در اعصار و عقب مانده از قافله‌ی تمدن نهادند. باشد که دریچه‌ای بر عقلانیت در این جامعه احساسی مذهبی بگشایند. کم نیستند هزاران دانشجوی عاشق علم و فرهنگ که زندگی خود را بسان مبارزی استوار در راه روشنگری نهادند و رنج دوران بردند تا خشتی بر خشت این سرزمین بگذارند و نوری در تاریکی قرون وسطائی حاکم بر ذهن‌ها که زیرلایه‌ی تاریکی از بی‌سوادی، مذهب، سنت و توهم خوابیده بودند بنابانند. رنجی که متأسفانه در هیاهوی انقلابی‌گری آن روزهای شور و سرمستی گم شد.

ما دانشجویان انقلابی که خود را محور و عیارسنج تغییر، تحول و انقلاب می‌دیدیم و به‌گونه‌ای، تمام حرکات و افعال دانشجویی را رصد و کنترل می‌کردیم. خود غرق شده در باورها و شعارهای

خوبش، هرگز قادر به دیدن تلاش این دسته از دانشجویان و استادان نگردیدیم. نه تنها ندیدیم بلکه به تحقیر و تمسخر در آن نگاه کردیم و آنان را عملیه‌ی دستگاه حاکمه نامیدیم. بی‌آن که تفکیک کنیم، تلاش علمی دانشجویانی که غم یادگیری و در خدمت مردم قرار دادن حاصل زحمت خود داشتند با دانشجویان بی‌دردی که جز به منافع خود فکر نمی‌کردند. سرکه و دوشاب را مخلوط هم کرده و هر که در ظرف انقلابی و سازمانی ما نگنجید طرد نمودیم.

دورانی که من آن را دوران دیده نشدن زحمتکشان بی‌ادعای علم و فرهنگ در هیاهوی جنبش چریکی و جنبش دانشجویی متأثر از آن در دانشگاه‌ها می‌دانم.

هرگز در توصیف مبارزه‌ی دانشجویی، این وجه از تلاش استادان و دانشجویانی که در این دوره مبارزه را از این طریق می‌دیدند و تلاش می‌کردند که شخصیتی مستقل و لیبرال داشته و از طریق توانائی فکری و عملی خود جامعه را در مسیر تمدن قرار دهند، قدمی بر نداشتیم و ارج نهادیم. ندیدیم تنوع جامعه، تنوع افکار و افراد و تنوع مبارزه را. تلاش نکردیم برای زدن پلی بین دانشجویانی که مانند ما فکر نمی‌کردند. اما دل در گرو آزادی و تعالی این مرز و بوم داشتند.

جنبش دانشجویی سال‌های قبل از انقلاب هرگز موفق به اتحاد عمل وسیع و گسترده با این گروه از دانشجویان در اشکال دیگر مبارزه نگردید. اگر مبارزات صنفی گسترده در دانشگاه‌ها شکل گرفت، آن را زیرعنوان رفرمیسم از دور خارج ساخته و عملاً شکل حداکثری مبارزه را بر جنبش دانشجویی تحمیل نمودیم. تمام زحمات ده‌ها استاد در منوالفکر کردن دانشجویان را تنها در سیمای یک یا دو استاد چپ‌گرا مانند دکتر آریان‌پور از طرف نیروهای طرفدار چپ و یک یا دو استاد مذهبی مانند شریعتی از طرف دانشجویان مذهبی دیدیم.





هرگز نقش زحمت کسانی مانند علی اصغر حکمت، نخستین رئیس دانشگاه تهران را در جامعه‌ی به شدت مذهبی و عقب مانده‌ی اواخر دوران قاجار راج نهادیدیم. اسمعیل مرات را حتی نامش را هم نشنیدیم! از هنر و عدالت سخن گفتیم، بی‌آن‌که نیم‌نگاهی به رنج این استاد دلسوز در برپائی دانشکده‌ی هنر و دانشکده‌ی حقوق بیاندازیم و تاملی کنیم بر سختی راه اندازی دانشکده‌ای که نقشی بزرگ در محدود کردن قدرت آخوندها و شریعت حاکم بر دادگاه‌ها داشت. نه دکتر صدیقی، نه دهخدا، نه علی اکبر سیاسی نه دکتر معین در چهار چوب انقلابی ما جا نداشته و حرمت ما را کسب نکردند.

استادانی مانند خانلری را تنها در سیمای فرهنگستان و لباس رسمی پاپیون زده دیدیم و به عنوان خود فروخته در باری تحقیر کردیم، بی‌آن‌که حداقل بر مجله‌ی وزین سخن او در جهت نشر آگاهی و هنر، ورقی بزینم و تاملی بکنیم. رنج و تعب او در تنظیم دستور زبانی کامل و نظم بخشیدن به زبان فارسی را بها ندادیم! از او تنها شعر عقاب را پسندیدیم و پرواز بلند خود او بر بال خرد و اندیشه و گشودن درهای ادبیات نوین جهانی به سوی جوانان ایرانی را بها ندادیم. هرگز نامه‌ی زیبای او به پسرش را نخواندیم و تاکید او که تنها در سایه‌ی یک فرهنگ و هنر بالنده و میراث ادبی است که یک ملت می‌تواند راه ترقی را بییماید و خار رهروان را راهنمای خود نیندard مورد تعمق قرار ندادیم. «این میراث گرانباه به پایه‌ی ادبیات استوار است و مانند بسیاری از فرهنگ‌های کهنسال، از سویی سرشار از بن‌مایه‌های پیشرفته و انسانی است و از سوی دیگر به آفت‌هایی مانند خردگریزی و خشک‌اندیشی آلوده است. وظیفه‌ی هر انسان آزاده‌ای آن است که عناصر بالنده و مردمی را در بدنه‌ی این فرهنگ رشد دهد و با نقد دلیرانه عناصر فاسد و زهر آلود آن را خشک کند».

ما فعالان جنبش دانشجویی چنین نکردیم و هنوز هم نمی‌کنیم که در جهت خشکانیدن عناصر فاسد فرهنگ حاکم جانانه تلاش کنیم. عدم بضاعت فکری و شور حاصل از فضای قهرمانی و مبارزات چریکی و متاسفانه استبداد سیاسی حکومت شاهی به جنبش دانشجویی اجازه نداد که آفت و فساد زهرآلود درانقلابی‌گری ارتجاعی خمینی را ببیند. این هم‌خوانی تفکر و نگاه صلب ما به امر مبارزه‌ی انقلابی که ناشی از همان برداشت سطحی از مبارزه‌ی طبقاتی و ضد امپریالیستی و ذوب شدن در حزبیتو شورش‌گری انقلابی بود، توان ما را در دیدن واقعیتی فراتر از آنچه در ذهن خود ساخته بودیم محدود می‌کرد. انقلابی‌گری ابتر و کم‌سوادی جنبش دانشجویی در تمامی عرصه‌های تئوریک، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود که ما را در کنار خمینی قرار می‌داد. ما را در پوپولیسم بی‌عمق و آسان‌گذر توده‌ای و لایه‌های عقب‌مانده‌ی جامعه غرق می‌کرد.

به خمینی توان می‌داد که زهر خوابیده در فکر مستبد قرون وسطائی‌اش را در وجود ما فعالان انقلابی در جنبش دانشجویی که در آن روزها همه چیز را از مگسک تنگ تفنگ می‌دید، جاری سازد. تا چشم بر اعدام‌های پشت بام مدرسه‌ی رفاه ببندیم و برعملکرد جنایتکارانه‌ی خلخال‌ی از زوایه‌ی انقلابی بنگریم. فقری فکری پیچیده در شولای انقلابی‌گری ضد امپریالستی و عدالت‌خواهی که آزادی را زیر عنوان لیبرالیسم به صلیب کشید، بعد مدتی خود ما را نیز در حمایت از خط امام به شدت ارتجاعی مصلوب نمود.

اجازه دادیم که از درون آن فکر صرفاً انقلابی، هیولائی به نام ولایت فقیه زاده شود. بی‌آن‌که پشت جنبش دانشجویی از عواقب آن بلرزد. چرا که بسیار بی‌مایه‌تر از آن بودیم که واقعاً تفاوت بین لیبرالیسم و ارتجاع پنهان شده زیر مبارزه ضد امپریالیستی را درک کنیم.

جنبش پر شور و تاثیر گذار هزاران دانشجوی خواهان آزادی در آن روزهای سرنوشت ساز می‌بایست با دیدی عمیق تر به روند حوادث، به شکل گیری ارتجاع پنهان شده در زیر لفافه شعار های خمینی و افراد حلقه زده بر دور او می‌نگریست! حرکت خزنده ارتجاع مذهبی را در محدود کردن روزانه آزادی های فردی و اجتماعی که زیر عنوان جنگ با لیبرال های وابسته به امریکا صورت می گرفت می دید. تلاش بی وقفه خمینی در تسویه افراد و تبدیل ملت به امت واحد و جدال



و کینه ورزانه اش نسبت به افراد روشنفکر و به قول خودش مکلا و کراواتی را با لرزشی در جان باید حس میکرد.

افسوس که به جای دیدن این عقب ماندگی، پوپولیسم غالب بر جنبش دانشجویی متاثر ازفدائی‌گری که به گونه ای هم خوان با شعار مستضعف‌گری خمینی بود، از نیرو های مترقی و لیبرال که مانند آل احمد غرب زده شان می‌نامیدیم! فاصله گرفتیم و به جای حرکت در جهت بسیج نیروهای جوان در میدان زیر شعار آزادی، سکولاریسم و دموکراسی که اساسی ترین خواست انقلاب بود، در گنداب دفاع از خط مبهم و شعاری امام غرق شدیم. چشم بر مصادره ها، اعدام ها و لجاحت خمینی در تداوم بخشیدن به جنگ، تهداب گذاری نیروی سرکوب‌گری به نام پاسداران انقلاب اسلامی بستیم. حتی برای یک لحظه روی نام ضد ملی و صرفا اسلامی این نیرو مکث نکردیم، ونه پرسیدیم که حاصل آن هم جان بازی برای برپائی یک کشور آزاد و ملی چه شد؟ هیچ گونه واکنشی نسبت به جدالی که حکومت اسلامی نسبت به ملیون، آزادی خواهان و تاریخ جنبش آزادی خواهی راه انداخته بود نشان ندادیم.

زمانی که مدرس الگوی مبارزه شد. از شیخ فضل الله اعاده حیثیت گردید و مجلس شورای ملی به شورای اسلامی تغییر نام داد سکوت کردیم. ندیدیم سرنوشت تلخی را که از انشقاق بین نیروهای دیگر اندیش و مخالف خمینی با خود و دیگر نیروها در حال شکل گرفتن بود. با دمکرات انقلابی خواندن مرتجع‌ی مانند خمینی تن به دنباله روی از او دادیم و عتاب، تندى، بگير و ببند اورا زیرا عنوان راه رشد غير سرمايه دارى توجیه کردیم. خروج عظیم سرمایه های ملی از کشور و به گوشه راندن آن را ندیدیم. به حای تلاش برای شکل دادن جبهه ای از نیروهای مخالف حکومت از نیروهای چپ، ملی و لیبرال دانشجویی! به دنبال آنارشیسم و هیاهوی نیروهای بیسر خمینی راه افتادیم و اوج مبارزه را در تسخیر سفارت امریکا و کشاندن ده ها هزار دانشجوی هوادار چپ به خیابان ها و پشت دیوار سفارت نهادیم. بدون آنکه کوچکترین چشم انداز نزدیک به واقعیتی از این روندها داشته باشیم.

بی‌سوادی فرهنگی و تاریخی، عدم احاطه بر فرهنگ ملی و جهانی و بها ندادن به ارزش‌های فراجزبی و عمومی نمی‌توانست حاصلی جز این داشته باشد. مائی که حتی خبر از منشور حقوق بشر و دموکراسی حاصل از آن نداشتیم و خود منادی حزیت کامل و در صورت امکان برپائی حکومتی مبتنی بر دیکتاتوری کارگران و دهقانان بودیم! چگونه می‌توانستیم از حقوق دموکراتیک و آزادی دفاع نمائیم. شعاری که امروز به نظر دور از عقل و خنده‌دار می‌رسد. اما برای جنبش دانشجویی چپ آن روز حکم وحی منزل داشت .

امروز پنج دهه از آن روزها می‌گذرد. کسانی که آن روزها به عنوان دانشجوی در این مکان‌ها بودند، خواندند، مبارزه کردند و رفتند و جای خود را به کسان دیگر سپردند تا به امروز که این آمدن و رفتن بارها و بارها تکرار شده و هر دوره با ویژگی‌های خود نقش خویش را بر آن زده است.

می‌توان فراز و فرود تمامی این سال‌های رفته را در این مکان‌ها دید و بررسی کرد. کاری که هنوز انجام نگرفته و جنبش دانشجویی طی تمامی این سال‌ها مورد نقد و بررسی همه‌جانبه قرار نگرفته است.

سرزمینی که هرگز نتوانسته از چنبره حوادث و اتفاقات رها شود و زمانی در آرامش به نقد خود و راه رفته خویش بنشیند. گاه حمله‌ی اعراب، گاه مغول، گاه تیمور و نهایت حمله خودی متحجری به نام خمینی آن را به ویرانی کشیده، التهاب آفریده و در تقابل با علم و ترقی قرار داده است. آن چه در این چهل سال حکومت خردستیز و هیولا پرور جمهوری اسلامی با فرهنگ، علم، هنر و خادمان و کوشندگان آن کرد! مغول در حق این سرزمین نکرد. مردی که برشانه‌های مردم نشست و بر اریکه‌ی قدرت تکیه زد جانی و قطاع‌الطریقی بود که به قصد ویرانی این سرزمین آمده بود. مردی که بر دهان‌ها می‌کوبید و قلم‌ها می‌شکست. بدبختی‌ها را ناشی از دانشگاه‌ها و دانشگاه‌رفته‌ها می‌دانست.

در این دوره‌ی چهل ساله، دانشگاه‌های ایران روزهای سخت و وهم‌آوری را تجربه کرده‌اند و می‌کنند. روزهایی به مراتب دردناک‌تر از روز شانزدهم آذر. اول اردیبهشت سال پنجاه و نه، هجوم چاقوکشان جمهوری اسلامی با فتوای خمینی مبنی بر اسلامی شدن دانشگاه‌ها، روز مقاومت دانشجویان و کشته و زخمی شدن تعدادی از آن‌ها در دانشگاه‌های مختلف کشور. آغاز انقلاب فرهنگی که تا امروز به اشکال مختلف ادامه یافته است. از دستگیری، زندان، اخراج، ستاره‌دار کردن تا اعدام. اما جایگاه شانزده آذر به عنوان روز تجدید میثاق جهت تداوم مبارزه برای آزادی همیشه محفوظ بوده است.

روز مبارزه علیه خفقان و دیکتاتوری، مبارزه برای رسیدن به جامعه‌ای انسانی و دموکراتیک، خالی از رنج، زشتی و ابتذال. جامعه‌ای آزاد غنوده بر بستر عدالت، خرد و ترقی اجتماعی. هدف‌های زیبایی که جنبش دانشجویی ایران دهه‌هاست برای آن مبارزه می‌کند. شانزده آذر که از من خواسته اید در مورد آن بنویسم. روزی به گونه ای در زمان خود شناسنامه مبارزه ضد امپریالیستی امپریالیستی و آزادی خواهانه جنبش دانشجویی ایران بود که امروز به عنوان یک روز تاریخی به زندگی خود ادامه میدهد.

هر زمان که جان های آزاد و آرزومند هزاران دانشجو آزادی را فریاد می زنند درفریاد آنها منعکس می گردد و عامل وحدت بخش مبارزه می شود.

اما حوادثی که بعد از انقلاب بر دانشگاه‌های ایران گذشت، به اندازه‌ای سخت، سهمگین و ویران‌گر بود، که شانزدهم آذر در مقابل آن کمرنگ دیده می‌شود. حوادث و جنایت‌هایی در این سال‌های بعد انقلاب بر دانشگاه‌ها گذشت که ترمیم آن تنها با رفتن حکومت اسلامی و زدودن تمامی سمومی که طی این سال‌ها در محیط‌های علمی و مراکز تربیتی از مدارس تا دانشگاه پخش کردند به سختی امکان‌پذیر است.

انقلاب فرهنگی، این فاجعه‌ی نازل شده بر دانشگاه‌ها که به تسویه‌ی متجاوز از هشت هزار استاد و متجاوز از شصت هزار دانشجو و بسته شدن دو ساله‌ی دانشگاه‌ها منجر گردید، یکی از بزرگ‌ترین ضرباتی بود که بر پیکر دانشگاه، و جنبش دانشجویی و مهم‌تر بر برنامه‌های علمی وارد شد.

تاکید می‌کنم؛ هدف‌ها وبرنامه‌های علمی. اگر چه حکومت پهلوی نسبت به آزادی‌های سیاسی سرکوب شدیدی را اعمال و اعتراضات آزادی‌خواهانه را به شدت سرکوب می‌نمود. اما نگاهش نسبت به ترقی اجتماعی و گسترش علم و فن و به کارگیری آخرین تحقیقات و دست آوردهای علمی نگاهی باز و مترقی بود. به خصوص بعد از سال های چهل و بالا رفتن در آمدهای نفتی حکومت تلاش می‌کرد با جذب بهترین استادها و صرف هزینه‌های زیاد، در عرصه آموزشی کشور را درمسیر ترقی قرار دهد.

هیئت‌های علمی آن دوره و محتوای آموزشی گواه براین امراست. استادانی دست‌چین شده از مراکز علمی که بر عکس انقلاب فرهنگی خمینی، تخصص را بر تعبد افضل می‌دانستند. دریفا که چنین نگاه تعبدی بر علم همراه با تسویه‌ی بهترین استادان و دانشجویان و جاری کردن شعار «ما انسان متعبد می‌خواهیم نه متخصص» و اسلامی کردن دانشگاه‌ها، این مراکز را خالی از محتوای علمی نمود. فرصت به دست فرصت‌طلبان بی‌مایه‌ای داد که با ریشی بر صورت، داغی بر پیشانی و انگشتر عقیقی بر انگشت، در دانشگاه‌ها

ظاهر شوند وعقب‌ماندگی و بی‌مایگی فکری خود را زیر لوای تعبد اسلامی در محیط‌های علمی و دانشگاهی جاری سازند.

لطمه‌ای که طی این سال‌ها نظام آموزشی و محیط‌های علمی از این کوتوله‌های تاریخی خورده است، قابل تصور نیست. به خصوص در عرصه‌ی علوم انسانی که حکومتیان حوزه‌ای، دشمنی دیرینه با آن داشته و دارند. علومی که آموزش حوزه‌ای مانده در تحجر قرون و اعصار را به چالش می‌کشد و ناهم‌خوانی آن با فلسفه‌ی علمی وعدم پاسخگوئی آن به نیازهای جامعه مدرن امروزی را برملا می‌سازد.

روزهای سخت دانشگاه‌های ایران، سخت برای آن دسته از استادانی که به ناگزیر مانده بودند و دانشجویانی که از زیر ساطور اخراج جان به در برده و دم کشیده بودند. سال‌های وحشت اعدام‌های دهه شصت. گورهای جمعی که اکثر خفتگان در آن را مبارزان سال‌های دور یا نزدیک جنبش دانشجویی و دانشجویان تسویه شده تشکیل می‌دادند. تمامی این‌ها ضرباتی عمیق بر پیکر دانشگاه و جنبش آزادی‌خواهانه‌ی دانشجویان بود. حتی دانشجویانی هم که تلاش می‌کردند رسالت خود را از طریق تلاش در راستای علم و در خدمت قرار دادن آن درمسیر ترقی اجتماعی ایفا نمایند از این ضربات بر کنار نماندند.

فضای رعب، وحشت و تنگناهای ایجاد شده برای خادمان علم و فرهنگ که خمینی آن‌ها را «مغزهای فاسد» می‌دانست، باعث وسیع‌ترین مهاجرت علمی در تاریخ ایران شد. مهاجرت اکثر قریب به اتفاق نخبگان کشور در تمامی عرصه‌ها از صاحبان صنایع تا نخبگان اقتصادی و علمی .

دانشگاه‌ها از بزرگ‌ترین متضررین این فاجعه بودند و هستند. چرا که هنوز دور با کاسه لیسان، دو رویان و نان به نرخ روز خواران حکومتی است که ازاین فضای آشفته، بدون سوال، بدون مسئولیت و بدون خرد سود می‌برند، دزدی‌های میلیاردی خود را به برکت تعبد می‌برند وزحمت ملت می‌دهند. داستان تلخ جایگزینی سربازان بی‌اعتقادی که به قول شاملو «از فتح قلعه‌ی روسپیان» بر می‌گشتند .

جنبش دانشجویی زیر نگاه چنین

بی‌مایگانی، سال‌های فترت غم‌انگیزی را به سختی حداقل از فاصله‌ی سال شصت و دو تا امروز پیموده است. در تمامی این سال‌ها، دانشجویان چپ و دموکرات که در چهارچوب رژیم حاکم نمی‌گنجیدند، ناگزیر از گوشه‌نشینی وانتظار گردیدند. اگر در برآمدهای معینی هم به میدان آمدند، به شدت سرکوب شدند.

زمانی دانشجویان «تحکیم وحدت» با تکیه به دولت خاتمی کوس ظفر در دانشگاه ها زدند و به شیوه‌ی خود در چهارچوب اصلاح‌طلبان، مبارزه‌ی دانشجویی را سازمان دادند.که بخشی از دانشجویان اصلاح طلب و دانشجویان چپ توانستند برای مدتی در چهار چوب آن جای گیرند. دفتری که با حوادث سال هشتاد و هشت هنوز تحکیم نیافته، جای خود را به حزب‌الهی‌های انجمن‌های اسلامی داد و از صحنه خارج گردید.

دور دور انجمن‌های اسلامی و یکه‌تازی آن ها شد. که مهمترین وظیفه آن ها نزدیک کردن حوزه به دانشگاه وجامه‌ی عمل پوشاندن به آرزوی حکومت مبنی بر اسلامی شدن دانشگاه‌ها بود.

اما شکست پایگاه حکومت در بین مردم، گسترش دامنه‌ی اعتراضات، نقش وسیع و تاثیرگذار اینترنت و دنیای مجازی خارج از دسترس حکومت در بین نسل جوان و ارتباط دادن آن‌ها با جهانی متنوع و متکثر که با خود تابوشکنی و تلاش برای دستیابی به آنچه که امروز به عنوان ارزش‌های عموم بشری شناخته می‌شود. حضور وسیع دختران در دانشگاه‌ها و مبارزه‌ی آن‌ها برای برابر حقوقی و دست یافتن به آزادی‌های دریغ شده از زنان، از حجاب اجباری گرفته تا رفع تبعیض جنسیتی، همه و همه در بازتاب خود در محیط‌های دانشگاهی، عملاً امکان حضور آرام و گام به گام دانشجویان مخالف رژیم و سکولاررا بیشتر کرده و تاثیرگذاری آنها در جذب و حمایت کردن تعداد بیشتری از دانشجویان را به همراه آورده است.



در این یک ساله‌ی اخیر شاهد گسترش دامنه‌ی تظاهرات دانشجویان ورادیکالیزه شدن آن هستیم. فضای دانشگاه‌ها دست‌خوش تغییر و مبارزه با استبداد حاکم و شخص خامنه‌ای به شعار محوری جنبش دانشجویی مبدل گردیده است.

جدا از سرکوب آشکار این جنبش اعتراضی رو به افزایش، رژیم تلاش می‌کند که از طریق افراد و شبکه‌های خود نیز درجهت منحرف کردن شعار اصلی دانشجویان که همانا خواسته برکناری ولی فقیه و برپائی یک حکومت سکولار مبتنی بر اعلامیه‌ی حقوق بشر و انتخابات کاملاً آزاد است حرکت کند و شعارهای اصلی را در سایه قرار دهد.

تلاش می‌کند با طرح مباحث گوناگون از مبارزه به اصطلاح با فساد گرفته تا محوریت دادن به شعار ضد امپریالیستی. هدف اصلی مبارزه با حکومت جمهوری اسلامی و شخص خامنه‌ای وسپاه را از زیر ضرب خارج نماید.

یکبار در روزهای بعد از انقلاب جنبش دانشجویی زیر همین عنوان «مبارزه با امپریالیسم» به دنبال حکومت ارتجاعی خمینی افتاد و تسلط یافتن استبداد اسلامی را زیر این شعار ندید و با او آن رفت که تاوانش را تا امروز می‌دهد.

جنبش دانشجویی در روزهای آینده وظیفه‌ای سنگین‌تر بر دوش خواهد گرفت. وظیفه‌ی افشاگری بیشتر، حرکت در جهت بسط مبارزات دانشجویی و طرح شعارهای دقیق و غیر انحرافی در راستای زیر ضرب بردن ولی مستبد و دستگاه سرکوب او باشد که گذشته چراغ راه امروز باشد و پرچم جنبش دانشجویی در صف مقدم مبارزه ضد استبدادی و آزادی‌خواهی حرکت کند.

اعتراضات دانشجویی؛ انتخاب میان مرگ و آزادی

مراد رضایی

و اعتصاب‌ها (این بیرونی‌ترین و انضمامی‌ترین اشکال بروز نارضایتی) پیشگیری کرده است. سرکوب پیشگیرانه‌ی جمهوری اسلامی عرصه‌ی مبارزاتی خاصی را در برنمی‌گیرد. هر صدای مخالفی، با هر سطح از نارضایتی سیاسی یا اجتماعی، با دست‌های نهادهای امنیتی بر گلو مواجه شده است. از دراویش گنابادی، تا کارگران جان به لب رسیده. از گروه‌های انتیکی هویت‌طلب تا اقلیت‌های مذهبی.



اما خشونت حکومتی اعمال شده در اعتراضات آبان ماه، یک فراروی چشمگیر داشت. جمهوری اسلامی با تجربه‌ی چهل ساله‌ی سرکوب، البته در تمام اعتراضات چهل سال اخیر آدم کشته است. اما در دوران پس از جنگ، این اولین بار بود که خونریزی و قتل عام در خیابان، به عنوان تاکتیک اصلی سرکوب مخالفین استفاده می‌شود. تیغ سانسور همیشه بر گلوی خبر رسانی و فرهنگ و هنر ایران بود. فیلترینگ گسترده نیز همواره بخش اصلی برخوردهای جمهوری اسلامی با فضای مجازی بوده است. اما اولین بار بود که حکومت به قطع سراسری اینترنت، آن هم بیش از یک هفته دست زد.

بیش از نه سال است که ارتش بشار اسد در سوریه، با حمایت‌های پیدا و پنهان جمهوری اسلامی، برای حفظ اسد در قدرت، به سبعانه‌ترین شیوه‌های ممکن مردم سوریه را قتل عام می‌کند. و از آنجا که جمهوری اسلامی، به عنوان تنها مانع یا اصلی‌ترین مانع کناره‌گیری اسد از قدرت شناخته می‌شود، می‌شد انتظار این خشونت عریان و سرکوب تمام‌عیار را از نهادهای امنیتی، نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی داشت. حتی با توجه به اینکه وزارت ارتباطات حکومت، سال گذشته «مانور قطع اینترنت» برگزار کرده بود، می‌شد پیش از وقوع واقعه، انتظار این فقره را هم داشت. اما دیدن عملی شدن این ظرفیت‌های سرکوب امر دیگری‌ست.

وقوع مادی و عینی یک ظرفیت انتزاعی، آن ظرفیت را وارد دایره‌ی امور انضمامی می‌کند و این یعنی دیگر هیچ تحلیل‌گر، سیاست‌مدار یا فعال سیاسی‌ای نمی‌تواند در برداشت‌های خود از وضعیت موجود، از روی آبان ماه خونین ۹۸ بپرد. هر تحلیل و برداشت سیاسی در هر مقطعی، به گذشته‌ی واقعاً موجود وضعیت تکیه می‌کند.

و آبان ماه ۹۸ یکی از این ایستگاه‌های تکیه‌ی سیاسی است. ما در آبان ماه هم خشن‌ترین شمایل سرکوب و هم سانسور سراسری خبررسانی این سرکوب را به چشم دیده‌ایم. پس دیگر نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم.

جامعه‌ی ایرانی، در معنای سیاسی آن می‌تواند واکنش‌های مختلفی به این ساحت سیاسی جدید نشان بدهد. تحلیل بخشی از جامعه می‌تواند این باشد که راه تغییر رفتار جمهوری اسلامی از اعتراض نمی‌گذرد و باید بیش از پیش به اصلاحات دل خوش کرد! تحلیلی که بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی به آن تکیه کرده‌اند. هرچند حمایت ضمنی اصلاح‌طلبان از خشونت حکومتی از یکسو و همصدایی سیاسی و اقتصادی آنها با مجموعه‌ی حکومت از سوی دیگر، حتی اندیشیدن به ظرفیت‌های اصلاحی در جمهوری اسلامی را زیر سوال می‌برد. بخشی از جامعه هم می‌تواند این برداشت را بکند که حکومت تکلیف خود را با «مردم» در معنای عام روشن کرد و دیگر جای هیچگونه مسامحه‌ای باقی نمانده است. همچنین می‌توان از مسیر اعتراضات آبان ماه به این تحلیل رسید که شکل سازمان‌یابی اعتراضات باید کامل‌تر شود و باید برای ایستادن مقابل سرکوب تمام عیار حکومتی از روش‌های متنوع و جدید اعتراضی استفاده کرد. بازاندیشی و جستجو برای ایجاد روش‌های ارتباطی بی‌نیاز به اینترنت و سازماندهی به نحوی که بتواند خشونت حکومتی را کنترل کند، مسیریایی هستند که گروه‌های اجتماعی مختلف پس از خیزش آبان ماه به سراغ آنها رفته‌اند.

نتیجه‌ی تمام این مسیرهای تحلیلی، در یک نقطه به همدیگر می‌رسند. اینکه بعد از آبان ماه ۹۸، هر شکل از اعتراض به جمهوری اسلامی، با در نظر گرفتن ظرفیت سرکوب وحشیانه‌ی رژیم و سپس جلوگیری از انتشار اخبار سرکوب انجام خواهد شد. مبارزه در سپهر سیاسی بنا شده بر خون‌های معترضین آبان ماه ۹۸، مبارزه‌ای است که با دل بستن به تغییر وضعیت موجود، حتی مرگ را به جان می‌خرد. بنابراین هیچ راه سازش، مسامحه و بازگشتی برای معترضین وجود نخواهد داشت. چرا که جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی، توان و امکان برآورده کردن مطالبات معیشتی مردم معترض را ندارد و این ناتوانی خود را لاجرم با سرکوب و توحش جبران می‌کند. بنابراین عمده‌ی گروه‌های اجتماعی معترض و خاصه طبقات فرودست، در انتخاب میان فشار معیشتی کمرشکن و مقاومت مداوم در مقابل سرکوب حکومت، عملاً راه سومی ندارند.

حال با این پیش فرض‌های تحلیلی باید به سراغ اعتراضات دانشجویی، در شانزده آذر رفت. دانشجویان معترض در دانشگاه‌های تمام کشور و به ویژه در دانشگاه‌های تهران، با گفتمان «چپ» و با تکیه‌ی دقیق بر آورده‌های خیزش آبان ماه، به هر طریق ممکن، دست به برگزاری تجمعات اعتراضی زدند. در میان شعارهای دانشجویان در روز دانشجو می‌توان ارجاع به خیزش آبان را دقیقاً مشاهده کرد. «این همه کشته کم نیست / جواب ما تفنگ نیست»، «ایران ما چون ژاله شد / باغ وطن پُرلاله شد»، «فقر، کشتار و گرانی / مردم شدند قربانی» و چندین شعار دیگر، نشان از برخورد مستقیم دانشجویان معترض با وقایع آبان ماه دارد. همچنین دانشجویان در شعارهایی مانند «فقر، حجاب، استثمار/ آماج یک پیکارند»، «تبعیض جنسیتی / محکوم است و محکوم است»، «دانشگاه پول گردان/ تضعیف زحمت کشان» و امثال آن، نشان دادند، مبارزه‌ی پیگیر آن‌ها دقیقاً بر اساس هژمونی چپ پیش می‌رود.



بنابراین ما در تجمعات دانشجویی روز ۱۶ آذر و روزهای پس از آن، با یک جنبش دانشجویی مواجه هستیم، که علی‌رغم علم به سرکوب وحشیانه، به عرصه‌ی مبارزه آماده است و با یک منطق ایجابی سیاسی-اقتصادی چپ، و با سازماندهی نیرویی که یک بار به صورت گسترده در دی ماه ۹۶ و بار دیگر در آبان ۹۸ سرکوب شده است، به استقبال تداوم مقاومت و مبارزه می‌رود. بخشی از شعارهای دانشجویان، البته مذاق جریان‌های اپوزیسیون راست و همچنین چپ پرو غرب خوش نیامد و این جریانات، دانشجویان معترض را به طرق مختلف محکوم کردند. نقد این جریانات دو جهت اصلی داشت. اول اینکه دانشجویان چپ، علاوه بر جناح‌های جمهوری اسلامی، با اپوزیسیون‌سازی‌های مصنوعی و رسانه‌ای رسانه‌های جریان اصلی، حداقل در سطح شعارهایشان تعیین تکلف کردند و این جریاناتی را که علاقمند به بحث‌های ایجابی در زمینه‌ی فردای گذار از جمهوری نیستند را خشمگین کرد. مساله‌ی دیگر، اعتراض دانشجویان به مدل اقتصادی جمهوری اسلامی بود. نتولیرالیسم آخوندی، که به طور مشخص خود را در خصوصی‌سازی صنایع، مقررات‌زدایی و حذف حمایت‌های دولتی و سوپسید نشان داده است، دلیل مرکزی اعتراضات آبان ماه بوده است. پس طبیعی بود دانشجویان به این امور واکنش نشان دهند و اعتراض کنند. اما برخی از جریانات اپوزیسیون، مشکل جمهوری اسلامی را نه در مدل اقتصادی آن که صرفاً در حاکمیت اسلام سیاسی می‌بینند و سخن گفتن از مدل اقتصادی مورد نظر جمهوری اسلامی، موجب رنجش خاطر آنها می‌شود! به هر حال واقعیت این است که این ناخوشنودی‌ها، بیرون از کادر مبارزه به قیمت جان، درون مرزهای ایران قرار می‌گیرد و فاقد ارزش تحلیلی است. دانشجویی که با حضور اعتراضی خود در فضایی که کمتر از یک ماه پیش، در خیابان و نیزارش خون و گلوله حاکم بوده است، در مقابل یک رژیم تا بن دندان مسلح ایستاده است، طبیعتاً تمایل به مسامحه با هیچ نگرش سیاسی‌ای را ندارد.

در طول این سال‌ها، و به ویژه در دهه‌ی نود، جنبش دانشجویی، پیکان انتقادی خود را به سوی سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی و به ویژه خصوصی‌سازی لجام گسیخته نشانده رفته است و اعتراضات کارگری این سال‌ها که در نهایت به خیزش آبان منتهی می‌شود هم مطالبات اقتصادی را در راس گفتمانی خود داشته‌اند. بنابراین دانشگاه امروز ظرفیت، امکان و تمایل همراهی سازماندهی شده با اعتراضات اجتماعی را دارد و این ظرفیت قابل چشم‌پوشی یا کنار گذاشتن نیست. همراهی دانشجویان با اعتراضات کارگری، معلمان و بازنشستگان این امکان را فراهم می‌کند که فعالین این حوزه‌های اعتراضی مختلف، ارتباطات نزدیک‌تر و در نتیجه برآمدهای مشترک داشته باشند.

مطالبات انباشته شده و بدون پاسخ، جایی برای ترس از سرکوب نگذاشته است!

بیژن میثمی



در آغاز دی ماه ۹۶ و پس از یک دوره ریاست جمهوری حسن روحانی و انتخاب دوباره‌ی او با آرای بسیار بالا، به ناگاه ۶ ماه پس از انتخابات، اعتراض‌های خیابانی دی ماه ۹۶ به شرایط بد اقتصادی آغاز شد.

آغاز اعتراضات محدود به چند شهر بود و با طرح مسائل اقتصادی همراه شد؛ ولی به سرعت تبدیل به اعتراضات سراسری در بیش از صد و بیست شهر کشور گشت و شکل ضدیت با رژیم به خود گرفت. در تمامی فیلم‌هایی که از آن اعتراضات منتشر شد، این نکته بارز و واضح بود که اکثر شرکت‌کنندگان زنان و جوانان مناطق پایین و حاشیه‌ی شهرها بودند که حضوری پرشور و خیره‌کننده داشتند. اعتراضات دی ۹۶ تا آبان ۹۸ ویژگی‌های منحصر به فردی داشتند که باید با دقت بررسی شوند. این اعتراضات متفاوت از اعتراضات پیشین در خلال سال‌های ۷۶ تا ۸۹ بود.

اعتراضات سال‌های قبل از ۹۶، توسط دانشجویان دانشگاه‌های مهم و طبقه مرفه و متوسط شهرهای بزرگ و کلان شهرها برگزار شد و طبقات فرودست، کارگران، معلمان و حاشیه‌نشینان و ساکنان شهرهای کوچک در آن چندان مشارکتی نداشتند. چرا که آن اعتراضات مطالبات این قشر از جامعه‌ی ایرانی را پوشش نمی‌داد و همسو با خواست‌های آنها نبود. ناگفته نماند که شورش‌های فرودستان در اوایل دهه‌ی ۷۰، به ویژه در مشهد و اسلامشهر، یک استثناست که قاعده را ابطال نمی‌کند.

اعتراضات و مطالبات طبقات و اقشار مختلف جامعه در سال ۹۶، با خواست‌های طبقه‌ی مرفه و متوسط کلان شهرها و شهرهای بزرگ در تضاد قرار داشت. به عینه دیده شد که هیچ اعتراضی از مناطق مرکز به بالای شهرهای بزرگ انجام نگرفت و دانشگاه‌های بزرگ کشور که تمامی سالیان قبل مرکز اصلی اعتراضات بودند، در آن دوران به دلیل سرکوب گسترده حداقل از نظر کمی، حضور نسبتاً محدودی داشتند

اما جوانانی که جزئی از جامعه‌ی دانشگاهی دانشگاه‌های بزرگ نبودند، به شکل پرنرنگی حضوری فعال در جنبش داشتند و اکثر دستگیر شدگان و جانب‌اختگان را دختران و پسران جوان طبقات ضعیف و ساکن شهرهای کوچک تشکیل می‌دادند.

اما چرا در این دور از اعتراضات، تفاوت عمده‌ای از نظر طبقاتی و جایگاه اجتماعی معترضین با دوره‌های قبلی وجود داشت؟ جواب این سوال را باید با تحلیل انتخابات ۹۲ آغاز کنیم.

طبقه متوسط و مرفه شهری در سال ۸۸ نزدیک به ۱۹ میلیون به آقای موسوی رای دادند و همین رای به حسن روحانی در سال ۹۲ ریخته شد. این طیف مرفه از جامعه‌ی شهری ایران در دوران دولت روحانی نسبتاً از موقعیت و رفاه نسبی اقتصادی مناسبی بهره‌مند شدند. و در این وضعیت چندان دلیلی برای اعتراض نداشتند و به‌خصوص پس از برجام هم حمایت بیشتری از روحانی و حامیان‌ش انجام دادند که رای بالای مجدد حسن روحانی در سال ۹۶ می‌تواند به دلیل همین امر باشد.



اما در طرف مقابل، این طبقات مرفه شهری ما با بخش مهمی از طبقه‌ی متوسط، مانند معلمان، پرستاران و بازنشستگان و طبقات فرودست جامعه مانند کارگران، حاشیه‌نشینان، روستائیان و ساکنان شهرهای کوچک مواجه‌ایم که در این سال‌ها همواره از لحاظ اقتصادی و اجتماعی روزبه‌روز ضعیف و ضعیف‌تر شدند و اعتراضات و مطالبات آن‌ها با بی‌توجهی حکومت و سرکوب شدید همراه شد.

حرکت اعتراضی در شهر مشهد، همه‌ی این اقشار ضعیف برشمرده را به صحنه‌ی اعتراضات خیابانی کشاند و بدین ترتیب با دامنه و شدت یافتن اعتراضات، بخش‌های دیگر جامعه و نیز تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی را متحیر کرد. در واقع شکاف طبقاتی و حشمتانک، نرخ بیکاری بسیار بالا، فقر شدید و دیگر اشکال تبعیض و بی‌عدالتی در جامعه کارگران، فرودستان، بخش مهمی از طبقات میانی، جوانان و زنان اقشار ضعیف در مناطق مختلف کشور را به اعتراض در خیابان‌ها کشاند. این بار شعارها و مطالبات تظاهرات کنندگان با شعارهای معترضین در سال‌های قبل متفاوت بود و همین از دلایل عدم گسترش اعتراضات در بخش مرفه‌شهرهای بزرگ شد. گرچه بررسی تحولات اعتراضات سراسری دی ماه ۹۶ نیازمند بررسی‌های دقیق‌تری است، اما همه‌ی شواهد و اسناد نشانگر این واقعیت است که روزبه‌روز فاصله‌ی اعتراضات بزرگ مردمی و ضد حکومتی از یکدیگر کمتر می‌شود و جنبش اعتراضی به راه خود ادامه داده است و اعتراضات پس از سرکوب ۹۶ به اشکال گوناگون در سطحی دیگر از طریق تحصن و اعتصابات در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و مراکز صنعتی، در اعتصابات معلمان، تظاهرات بازنشستگان و اعتراضات دانشجویی ادامه یافته است.

با سرکوب خشن این جنبش عدالتخواهانه و آزادیخواهانه، اما اعتراضات متوقف نشد. در این دوره، فعالیت‌های مطالباتی زنان اوج دوباره گرفت و بخش‌های قابل توجهی از دختران و زنان مبارز جوان کشورمان مجدداً پا به صحنه مبارزاتی گذاشتند و با تابو شکنی و مبارزه علیه حجاب اجباری و مطالبه‌ی آزادی‌های اجتماعی و مدنی و دفاع از حق انتخاب زنان در جامعه موجب تقویت حرکات اعتراضی و تداوم مبارزات مدنی در سطح کشور شدند. و این مبارزات موجب تقویت رابطه و پیوند و نزدیکی هر چه بیشتر فعالین جنبش‌های دانشجویی، زنان، کارگری، محیط زیستی، معلمان و بازنشستگان شدند.



گرانی ۳۰۰٪ بهای سوخت در آبان و دی‌ماه ۹۸، بهانه‌ای شد تا جرقه‌ی اعتراضات بخش‌های بزرگی از جامعه که از فقر، تبعیض، تحقیر و فاصله‌ی طبقاتی و عملکرد ناکارآمد حاکمیت و دولت حسن روحانی در رسیدگی به مشکلات خود دچار ناامیدی، خستگی، بی‌اعتمادی و خشم گسترده شده بودند آشکار شود. این بار طبقات پایین و حاشیه‌ی شهرها با کمک جوانان و دختران جوان با قدرت و شدت بسیار بیشتری از سال ۹۶ به اعتراض به خیابان‌ها آمدند و به این ترتیب بزرگ‌ترین چالش ۴۰ ساله‌ی اخیر حکومت اسلامی را پدید آوردند. معترضین از همه‌ی موضوعات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که در جمهوری اسلامی موجب بحران‌های همه‌جانبه در جامعه شده بودند خشمگین بودند. در این اعتراضات ساختار رهبری وجود نداشت. همه‌یتصمیمات خودجوش بود و در صحنه‌ی مبارزاتی اتخاذ می‌شد. جوانان و اقشار مختلف زحمتکش در خیابان در نقاط مختلف دور هم جمع می‌شدند و در همان جا هم شعارهای خود را تعیین می‌کردند. نیروهای بیرونی و خارج از کشوری در این اعتراضات نقش محوری نداشتند. همه چیز در عمل به تصمیم جوان‌های معترض در کف خیابان‌ها انجام می‌گرفت. این بار نیز همانند سال‌های گذشته، جمهوری اسلامی با مخالفان و معترضان به سیاست‌های خود برخورد خشن کرد، آن‌ها را با صفاتی مانند آشوب‌گر یا اغتشاش‌گر مخاطب قرار داد، اعتراضات‌شان را به خارج از کشور نسبت داد و حتی آن‌ها را متهم به دست بردن به خشونت سازماندهی شده متهم کرد. حکومت و ارگان‌های سرکوب در این فضا و سناریوی ساخته‌شده‌ی خود، تاکتیک ایجاد رعب و وحشت را در پیش گرفتند، اما این تاکتیک چندان بر معترضان مؤثر نبود و جواب نداد و نتوانست مانع از به خیابان آمدن مجدد معترضان شود. در واقع وضعیت دشوار زندگی، تحقیر و تبعیضات انباشته شده در جامعه اینبار فضایی برای ترس و احتیاط باقی نگذاشته بود. باید در خیابان می‌ایستادند و به این همه ظلم و تحقیر حکومت نه می‌گفتند و اینکار را هم شجاعانه انجام دادند. هزینه‌ی سنگینی هم معترضین بابت آن دادند، اما سرکوب خونین بسیاری از باورهای آنان را نسبت به حکومت و رهبر و دیگر ارگان‌های رسمی و غیر رسمی حکومتی دود و هیچ کرد. همه‌ی کسانی که اعتراضی کردند، به عینه شاهد بودند که تنها سلاحواقعی آن‌ها، اعتراض مدنی، شعار و نه گفتن به استبداد و تبعیض حکومت بود. اما رژیم با یگان‌های ویژه و امنیتی‌ها و لباس شخصی‌های جنایتکار به کسی رحم نکردند و از زمین و هوا، جوانان و نوجوانان معترضی که برای خواسته‌های اولیه‌ی زندگی مانند نان، کار، آزادی و رفع تبعیض به خیابان‌ها آمده بودند را سرکوب خونین کردند. و به این ترتیب در این اعتراضات خیابانی، چند صد نفر کشته و بیش از ده هزار نفر دستگیر و چند صد نفر از هم میهنان نیز زخمی شدند. البته هزینه‌ای که حکومت از بابت سرکوب خونین تهیدستان و معترضین جوان پرداخت بسیار شدیدتر از آن چیزهایی ست که از سرکوب به دست آورده است. اعتراضات‌آبان و دی ماه مشروعیت حکومت در میان لایه‌های از محرومین و حاشیه‌نشینان متوهم را که هنوز کاملاً از بین نرفته بود، به حداقل ممکن رساند و بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط را که در اثر سیاست‌های اقتصادی حکومت موقعیت اقتصادی پیشین‌شان را از دست داده بودند، در کنار فقرا و تهیدستان علیه حکومت متحد کرد.



در واقع گسترش اعتراضات در بیش از صد و بیست شهر بزرگ و کوچک کشور بیان گر معترض بودن بخش بسیار بیشتری از جامعه به حکومت، رهبری نظام و سپاه و زیر سؤال رفتن مشروعیت و مقبولیت جمهوری اسلامی است.

اعتراضات ۹۶ و سپس آبان و دی ماه ۹۸ نشان می دهد که شعارهای معترضان برخلاف اعتراضات سال ۸۸ بیشتر متعلق به گفتمان عبور از نظام است. در واقع عمده ی شعارها علیه رهبری نظام، سپاه و اصل نظام جمهوری اسلامی بوده است و این واقعیتی است که نمی توان آن را کتمان کرد.

در این دور از اعتراضات باز هم مانند اعتراضات سال ۹۶ طبقات متوسط رو به بالا و مرفه شهری و جامعه ی دانشگاهی دانشگاه های بزرگ واکنشی در خور در حمایت از معترضین نشان ندادند و حتی در مواردی به انتقاد از این جنبش اعتراضی و ضد تبعیض پرداختند. متأسفانه جامعه ی مرفه شهری و دانشگاه های بزرگ تحت تاثیر اصلاح طلبان و سلبریتی های حکومتی قرار داشتند و به همین دلیل از اعتراضات اخیر پشتیبانی بایسته انجام ندادند.

اما پس از شلیک به هواپیمای مسافربری حامل ۱۷۰ مسافر نخبه ایرانیو دانشگاهی، طبقه ی مرفه شهری و قشر دانشگاهی که از این عمل و پنهان کاری حکومت دچار یک شوک شدید شده بودند، به شکل وسیعی به خیابان ها آمدند و اعتراضات خود را در خیابان نشان دادند و این اعتراضات به سرعت به همه ی ایران و حتی شهرهای کوچک سرایت کرد و شعارها در سراسر کشور تبدیل به شعارهای ساختار شکن و ضد حکومتی شد.

در واقع شلیک به هواپیما شلیک به اعتماد همه ی مردم ایران بود و همگان را از دروغ حکومت بیشتر خشمگین و ناراضی کرد. اعتماد عمومی به حکومت از بین رفته و مردم خواستار تغییرات اساسی هستند

این حقیقتی است که حرکات اعتراضی در جامعه برای انجام تغییرات ساختاری نیاز به برنامه و چشم اندازهای مشخصی دارند و برای انجام تحولات و تغییرات ساختاری، باید سطح اعتراضات را مختص به خیابان نکرد. برای جلب جامعه به سمت اعتراضات عمومی تر، مناسب است نهایت تلاش و کوشش صورت گیرد تا بخش های مختلف جامعه از طریق اعتصاب عمومی در برابر سرکوب و بی عدالتی متحد بایستند. اگر اعتراضات فقط در خیابان ها محدود شود و دیگر طبقات و اقشار جامعه با خیابان همراه نشوند، قدرت اعتراض کنندگان با وجود گستردگی می تواند عمومی نگردد.



نائومی کلاین: کرونا ویروس بهترین هدیه برای " سرمایه داری فاجعه disaster capitalism" است

مصاحبه ماری سولیس واپس
با نائومی کلاین
در تاریخ ۱۴ مارس ۲۰۲۰

ترجمه: حسین غبرایی

نائومی کلاین توضیح میدهد که چگونه حاکمان و نخبگان جهان از یک بیماری همه گیر سواستفاده میکنند.

کرونا ویروس رسماً یک بیماری همه گیر جهانی است که تاکنون ده بار بیشتر از "سارز" مردم را آلوده کرده است. مدارس، سیستمهای دانشگاهی، موزه ها و تاترها در سراسر ایالات متحده تعطیل شدند و به زودی کل شهرها نیز ممکن است تعطیل شوند. کارشناسان هشدار میدهند که بسیاری از مردمانی که ممکن است به ویروس کرونای نوین (COVID-۱۹) مبتلا باشند در حال انجام امور روزمره خود هستند به این دلیل که شغلشان به علت ویرانی سیستماتیک مراقبت های بهداشتی خصوصی ما، مرخصی با حقوق را فراهم نمیکند.

اکثر ما دقیقاً مطمئن نیستیم که چه کاری باید کرد یا به چه کسی باید گوش داد. پیامهای رئیس جمهور ترامپ با توصیه های مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری کاملاً مغایرت دارد و این پیامهای گوناگون روزنه زمانی کوتاه موجود برای کاهش آسیبهای ناشی از ویروس بسیار مسری کرونا را محدود کرده است.

همه اینها شرایطی عالی برای دولتها و روشنفکران وابسته جهان برای اجرای برنامه های سیاستی است که اگر ما این همه بی نظم نبودیم با مخالفت های بزرگی روبرو میشدند. این زنجیره حوادث فقط به بحران ایجاد شده توسط ویروس کرونا محدود نیست. این سیاست توسط سیاستمداران و دولت ها دهها سال است که تدوین شده و تحت عنوان "دکترین شوک" دنبال میشود. اصطلاحی که توسط نائومی کلاین فعال سیاسی و نویسنده در کتابی به همین نام در سال ۲۰۰۷ معرفی شده است.

تاریخ یعنی شرح وقایع فاجعه بار "شوکه ها" - جنگها، بلایای طبیعی، بحرانهای اقتصادی - و پیامدهای آنهاست. این پیامدها توسط ترم "سرمایه داری فاجعه" توضیح داده میشوند، آنها "راه حل" بازار آزاد را برای تمام اینگونه بحرانها ارائه میدهند که بهره کشی را بیشتر و نابرابری های موجود را عمیقتر میکند.

کلاین میگوید که ما شاهد هستیم که سرمایه داری فاجعه در

سطح ملی به نمایش گذاشته میشود: ترامپ در پاسخ به کرونا ویروس یک بسته محرک ۷۰۰ بیلیون دلاری را پیشنهاد کرد که شامل کاهش مالیاتهای حقوق و دستمزدها (که باعث نابودی تامین اجتماعی میشود) و کمک به صنایعی است که کسب و کارشان را در نتیجه همه گیری ویروس از دست میدهند.

کلاین میگوید آنها این کار را نه بخاطر اینکه فکر میکنند موثرترین راه برای کاهش دردها ورنجهای دوران همه گیری است انجام میدهند بلکه این ایده ها را همیشه در دست خود دارند و اکنون بهترین فرصت برای اجرای آن است."

ماری سولیس واپس با نائومی کلاین در باره استفاده سرمایه داری از فاجعه" صحبت کرد که چگونه "شوک" ناشی از کرونا ویروس باعث تسهیل زنجیره ای از حوادثی میشود که او یک دهه پیش در کتابش دکترین شوک طرح کرده بود.

این مصاحبه برای روان شدن قدری کوتاه تر ویرایش شده است.

سوال - اجازه دهید از اول شروع کنیم سرمایه داری فاجعه چیست؟ و چه ارتباطی با دکترین شوک دارد؟

پاسخ: روشی که من سرمایه داری فاجعه را تعریف می کنم بسیار ساده است: نشان می دهد که چگونه صنایع خصوصی بطور مستقیم از بحران های کلان سود می برند. سودزایی از جنگ ها و فاجعه ها موضوع جدیدی نیست اما واقعا در دولت بوش پس از یازده سپتامبر عمیق تر شده بطوری که دولت آنرا بحران امنیتی پایان ناپذیر اعلام و همزمان آن را ضمن خصوصی سازی در جهان اجرا کرد- دولت نظام امنیتی خصوصی شده را هم در داخل و هم در دو کشور اشغال شده عراق و افغانستان بکار بست.

"دکترین شوک" استراتژی سیاسی استفاده از بحران های کلان است و برای اعمال سیاست هایی بکار می رود که به طور سیستماتیک نابرابری های اجتماعی را عمیق تر می کند، نخبگان را غنی تر و دیگران را زیر پا می گذارد.

در لحظات بحرانی مردم بیشتر تمایل دارند برای زنده ماندن بجای توجه به آن فجایعی که اتفاق می افتد بر ضروریات روزانه تمرکز کنند و تمایل به اعتماد به نهادهای قدرت بیشتر می شود. در لحظات بحرانی ما نگاه خود را قدری از توپ در گردش دور می کنیم.

سؤال - این استراتژی سیاسی در کجا ساخته می شود ؟ چگونه میتوان تاریخچه آنرا در سیاست های آمریکا رد گیری کرد؟

پاسخ: استراتژی دکترین شوک پاسخی به برنامه قرارداد نوین فرانکلین دلانو روزولت بود. میلتون فریدمن (اقتصاد دان) معتقد است که تحت برنامه قرارداد جدید همه چیز در آمریکا در مسیر اشتباه پیش می رود: به عنوان واکنشی به رکود بزرگ و همه نابسامانی هایش، دولتی بسیار فعال در کشور پدید آمد که رسالتش را مستقیما حل بحران های اقتصادی روزمره با اشتغال دولتی و ارائه کمک های مستقیم می دانست.

اگر شما یک اقتصاددان سرسخت طرفدار بازار آزاد هستید، می فهمید که هنگامی که بازار سقوط می کند، به تدریج و بطور طبیعی خود را آماده تغییر می کند، مقررات بسیاری از سیاست های کنترلی بر بازار را حذف می کنند که به نفع شرکت ها و موسسات بزرگ است، بنابراین دکترین شوک روشی برای جلوگیری از بحران هاست که از تغییرات طبیعی که در آن سیاست های مترقی ظهور می کنند، جلوگیری می نماید. برگزیدگان سیاسی و اقتصادی می دانند که لحظات بحرانی تنها شانس آنها برای رسیدن به لیست آرزوهایشان از سیاست های غیر قانونی است که ثروت را در این کشور و در سراسر جهان متمرکز می کند.

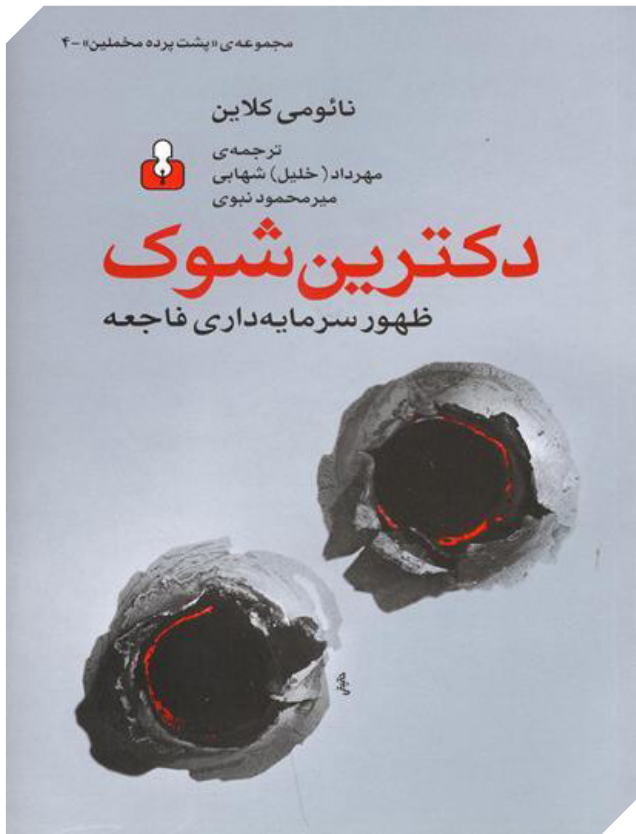
سؤال - در حال حاضر چندین بحران با هم اتفاق افتاده: یک بیماری همه گیر، عدم وجود زیر ساخت ها برای مدیریت آن و سقوط بازار سهام. آیا می توانید توضیح دهید که چگونه هر یک از آنها با تصویری که شما در دکترین شوک ارائه داده اید منطبق است؟

پاسخ: شوک واقعا خود ویروس است ولی آن را به گونه ای اداره می کنند که حداکثر سر در گمی و حداقل حفاظت را ایجاد کند. من فکر نمی کنم که این یک توطئه باشد این فقط روشی است که دولت ایالات متحده و شخص ترامپ پیش گرفته اند و ناشی از عدم مدیریت بحران است. ترامپ تاکنون با این موضوع نه به عنوان یک بحران بهداشت عمومی بلکه به عنوان یک بحران آگاهی و مشکل احتمالی برای انتخاب مجددش رفتار کرده است.

این بدترین حالت ممکن است بویژه با این واقعیت که ایالات متحده برنامه بیمه درمانی ملی ندارد و حمایتش از کارگران بسیار ناچیز است. این ترکیب نیروها بیشترین شوک را به همراه داشته است. از طرف دیگر از این بحران استفاده می کنند تا اصلی ترین عاملین بحرانی که جهان ما با آن مواجه است (تغییرات اقلیمی و گرمایش زمین) یعنی شرکت های هوایی و دریائی و صنایع نفت و گاز را با ارقام کلان پشتیبان مالی کنند.

سؤال - چگونه این نمایشنامه را قبلا دیده ایم؟

پاسخ- در "دکترین شوک " در باره چگونگی این اتفاق پس از



طوفان کاترینا صحبت کردم. مراکز تصمیم گیری واشنگتن مثل بنیاد هریتیج برای حل مشکلات کاترینا با لیستی از آرزوها (بازار آزاد) به جلو آمدند. ما می توانیم مطمئن باشیم که دقیقا همان جلسات امروز هم اتفاق می افتد. در حقیقت فردی که ریاست گروه کاترینا را داشت، مایک پنس بود. در سال ۲۰۰۸ شما این نمایشنامه را در مورد پرداخت همه بدهی های اصلی بانک ها دیده اید، بطوری که بسیاری از کشورها گفتند که این یعنی پرداخت یک چک سفید به بانک ها، که در نهایت چندین تریلیون دلار به آن اضافه شد. اما هزینه واقعی آن به صورت ریاضت اقتصادی (کاهش شدید خدمات اجتماعی) پرداخت شد. بنابراین فقط مربوط به آنچه در حال حاضر اتفاق می افتد نیست بلکه باید ببینیم در نهایت تمام هزینه هایش چگونه پرداخت خواهد شد.

سؤال - آیا راهی وجود دارد که مردم بتوانند آسیب های سرمایه داری فاجعه را در پاسخ به کرونا ویروس کاهش دهند؟ آیا موقعیت ما در مقایسه با طوفان کاترینا یا آخرین رکود جهانی بهتر شده یا بدتر از گذشته است؟

پاسخ- وقتی که با بحران مورد آزمایش قرار می گیریم نمی دانیم به عقب بر می گردیم، چند تکه می شویم یا رشد می کنیم نقاط قوت و ضعف و ظرفیت های خود را نمی دانیم. این هم یکی از همان تست هاست. دلیلی که من قدری امیدوارم این است که برخلاف ۲۰۰۸ ممکن است تحول را انتخاب کنیم آنست که ما یک بدیل سیاسی واقعی را داریم که جور دیگری به بحران پاسخ دهیم که آسیب پذیری کمتری خواهد داشت و جنبش های بزرگ سیاسی از آن حمایت می کنند.

همه این چیزها در "قرارداد نوین سبز" یعنی آمادگی برای لحظاتی مثل این انجام شده است. ما فقط نباید شجاعت خود را از دست دهیم. ما باید برای مراقبت های بهداشت جهانی، بهداشت کودکان، پرداخت روزهای بیماری، سخت تر از هر زمان

دیگری بجنگیم، همه اینها با هم مرتبط اند.

سؤال - اگر دولت های ما و نخبگان جهان از این بحران برای اهداف خود بهره برداری کنند. مردم برای مراقبت از یکدیگر چه می توانند انجام دهند؟

پاسخ- "من از خودم و خانواده ام مراقبت می کنم، ما می توانیم بهترین بیمه را بدست آوریم و اگر شما بیمه خوبی ندارید احتمالا خودتان مقصرید، این مشکل من نیست!" این نوعی از استدلال است که همه مسائل اقتصادی را به عهده ما می اندازد. اما در لحظات بحرانی مانند حالا که فاصله ها از بین می روند ما می فهمیم که بسیار با یکدیگر در ارتباط هستیم و این سیستم اقتصادی کاملا بیرحمانه است که ما را از هم جدا می کند.

ممکن است فکر کنیم که اگر مراقبت های بهداشتی خوبی داشته باشیم ایمن خواهیم بود، اما اگر کسی که غذای ما را تهیه می کند یا غذای ما را تحویل می دهد یا مسئول بسته بندی جعبه های ماست از مراقبت های بهداشتی برخوردار نباشد و نتواند هزینه تست ها را بپردازد،--و یا نتواند بدون دریافت حقوق در خانه بماند، ما نیز ایمن نخواهیم بود. اگر مراقب یکدیگر نباشیم هیچیک از ما ایمن نخواهیم بود و همه ما گرفتار خواهیم شد.

روش های گوناگون سازماندهی اجتماعی نور بر بخش های مختلفی از وجود خودمان می اندازد. اگر شما در سیستمی باشید که می دانید از مردم مراقبت نمی کند و منابع بطور عادلانه توزیع نمی شود، بخش نا آگاه وجودتان بیدار می شود به این فکر می کنید که چگونه بجای ذخیره کردن و اندیشیدن به خود و خانواده خود می توانید محوری برای اشتراک با همسایگان و بسیاری از مردمان آسیب پذیر داشته باشید.

متن اصلی بزبان انگلیسی:

<https://readersupportednews.org/opinion2/277-75/61852-focus-naomi-klein-coronavirus-is-the-perfect-disaster-for-disaster-capitalism>



تکنولوژی هوشمند و «هک» کردن انسان‌ها

دنیز ایشچی



مقدمه

و غالب بر قدرت‌مداری سیاسی حاکمه بر آمریکا و نتولیرالیسم جهانی تحت کنترل آنها می‌باشند.

رسانه‌های جاری غربی غالباً توسط نتوکان‌های کلان سرمایه‌داری رسانه‌ای کنترل می‌شوند. اگر دستور روز آنها بر این باشد که باید بر علیه روسیه، یا چین خواهند بود، صبحانه، ناهار، شام برای هر روز پشت سر هم گزارش‌های ضد روسی یا ضد چینی خواهیم داشت. طوری که شب هم باید خواب‌های ضد روسی و ضد چینی ببینیم. گاهی کار به جایی می‌رسد که به دنبال کوبیدن دقیقه به دقیقه میخ ضد روسی یا ضد چینی آن‌ها بر مغزهایمان، آدمی ناخودآگاه حالت تهوع و روانی پیدا می‌کند و برای خلاصی از این بمباران تمام نشدنی پروپاگاندای ضد روسی و ضد چینی آنها می‌گوید، «هر کار می‌خواهید بکنید، فقط ما را از این بمباران و شانتاژهای روانی خلاص کنید.»

دیگر عادت کرده‌ایم که هر کدام از این

رسانه‌ها را تماشا و یا گوش کنیم، هر ده دقیقه یک‌بار یا «تظاهرات آزادی‌خواهان در هنگ کنگ بر علیه دولت چین»، یا «مسموم شدن جاسوسان روسی در انگلستان توسط دولت روسیه»، یا «دخالت‌های ولادیمیر پوتین در تعیین ریاست جمهوری در انتخابات آمریکا و انگلستان و غیره»، یا «زده شدن هواپیمای مسافربری اندونزی توسط موشک روسی در اوکراین»، هر کدام به مدت ماه‌ها روان آدمی را بمباران می‌کردند. تحت تاثیر عمومی این بمباران‌های رسانه‌ای بر روان‌های مردم، در هر جمعی که می‌نشستی، نه تنها این تبلیغات به‌صورت یک اصل پذیرفته شده‌ای جا افتاده بودند، بلکه همه به دولت حق می‌دادند که جهت خنثی کردن اثرات آن هر کاری را که ضروری دانستند، بر علیه چین و روسیه و دشمن مجازی بکنند.

این استراتژی تبلیغاتی بر پایه‌های خلق کردن یک دشمن خارجی مبتنی می‌باشد.

این دشمن خارجی کارگران کشورهای غربی را بیکار می‌کند، به زبانی ناآشنا، غریبه و بیگانه سخن می‌گوید، در مقابل سیاست‌های استعمارگرانه و غارت‌گرانه امپریالیست‌ها سنگ‌اندازی می‌کند. دشمن خارجی دروغ‌های روزمره‌ی این‌ها را بر ملا می‌کند. پروپاگاندا‌های دروغین امپریالیست‌ها را نشخوار و تکرار نمی‌کند. دشمن حتی در تمام مسابقات ورزشی از داروهای هورمونی استفاده کرده و تقلب می‌کند. این دشمن خارجی تیم‌های مجربی را تربیت کرده است تا سیستم‌های کامپیوتری کشورهای «دموکراتیک غربی» را مورد تهاجم قرار دهند. دشمن تراشیده شده خارجی در دیکتاتوری و خفقان قرار دارد و مردم کشورهای آن‌ها از آزادی و دموکراسی مشابه موجود در کشورهای غربی برخوردار نیستند. این تصویرتراشی تبلیغاتی مانند فیلم‌های هالیوودی، نتوکان‌های غربی را خوب و دیگری را دشمن و بد خطاب می‌کند که باید نابودش کرد.

تاثیرات روانی تبلیغات پروپاگاندا‌ی لاینقطع کلان سرمایه‌داری رسانه‌ای، بر افکار انسان‌های معمولی آن‌ها را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که گوش کردن به اخبار توسط رسانه‌های این کشورها به اندازه حداکثر نیم‌ساعت در صبح و نیم‌ساعت در عصر کافی‌ست. تمام بیست و چهار ساعت همین اخبار و تفسیرهای نیم ساعته است که مرتب تکرار می‌شوند. ابعاد و زاویه‌های دیگر اخبار و تفسیرها را می‌شود از رسانه‌های دیگر متنوع مانند الجزیره، شبکه‌ی خبری روسیه و چین، شبکه‌های خبری غیر وابسته و مستقل موجود در رسانه‌های مجازی تعقیب



کرد. از این طریق نه تنها پروپاگاندا‌های رسانه‌های نتوکان‌ها را شنیده‌ایم، بلکه اخبار متنوع دیگر و روایت‌های تفسیری دیگر و یا مستقل را نیز از زاویه‌های دیگر شاهد بوده‌ایم. مهم‌تر از همه، مغزهای ماه فقط توسط بمباران‌های رسانه‌های نتوکان‌ها، به یک آب‌کش سوراخ سوراخ شده تبدیل نگردیده است. مهم این است که ما به مانند طلبه‌های مدارس دینی پاکستان، که آن‌ها هم توسط همین اربابان رسانه‌ای راه انداخته شده‌اند، از صبح تا شب آیت‌الکرسی آن‌ها را تکرار و در مغزهایمان فرو نکرده‌ایم.

نقش رسانه‌های دیجیتالی

هدف مقدمه‌ی بالا این می‌باشد که تاکید کند، امروزه رسانه‌های تصویری، صوتی و مجازی که غالباً توسط نتوکان‌های پشت پرده‌ها مدیریت می‌گردند. آن‌ها از طریق بمباران تبلیغاتی، خبری، تفسیری اقدام به اشباع، کنترل و هدایت روانی مردم جهان مناطق مورد نظر می‌نمایند. نمونه‌های بالایی که به آن‌ها اشاره کردیم، مربوط بودند به رسانه‌های رسمی خبری دولتی و تجاری. حالا می‌توان به آن‌ها، دنیای جدید رسانه‌های مجازی و اینترنتی را نیز اضافه نمود.

اگر سی سال پیش سریع‌ترین وسیله‌ی ارتباطی، تلفن‌های خانگی - اداری بودند، امروزه با تمام آشنایان و دوستان و فامیل‌های دور و نزدیک از طرق فیس‌بوک، اینستاگرام، مسنجر، واتساپ، تلگرام و خود تلفن‌های دستی در هر لحظه‌ای از هر کجای دنیا می‌توان تماس گرفت، مطلب و پرونده رد و بدل کرد و پیغام فرستاد. امروزه شرایطی بوجود آمده است که هر کسی

روزانه حداقل ده‌ها پیغام می‌گیرد، و ده‌ها پیغام می‌فرستد. در این شرایط، تلفن‌های دستی به اندامی اساسی از وجود ما انسان‌ها تبدیل گردیده‌اند، که به‌عنوان اندامی کار می‌کند که حس ششم ما را هدایت می‌کند. تلفن‌های دستی همراه با گروه‌بندی‌های شبکه‌ای مجازی آن هم تاثیر قدرتمندی در مدیریت مناسبات اجتماعی ما ایفا می‌نمایند، هم از نظر روحی و روانی نورون‌های مغزی ما معتاد کرده و لحظه به لحظه تغذیه می‌نمایند، و هم تاثیر قابل ملاحظه‌ای در جهت دادن و هدایت کردن افکار و روان‌های ما ایفا می‌کنند.

تلفن‌های دستی، الان با ساعت‌های مچی همراه شده، نه تنها تمامی اطلاعات مربوط به ما را بیشتر از آنچه که ما از خود بدانیم در خود حمل می‌کنند، بلکه هم به عنوان مشاور بی‌جیره و موجب ما، به‌صورت تمام وقت برای ما تصمیم گرفته و به ما ابلاغ می‌کنند و هم روابط و مناسبات و ارتباطات ما را کنترل می‌نمایند. این اندام‌های دیجیتالی که تازگی بخشی از وجود ما تبدیل شده‌اند، به مراتب مهم‌تر و قدرتمندتر از اندام‌های دیگرمان بر روحیات، روان و کردارهای ما تاثیر می‌گذارند.

تکنولوژی هوشمند

«چیپ»‌های تکنولوژی دیجیتالی همراه، داده‌های ما در تمامی زمینه‌هایی از قبیل اینکه ما به کجاها می‌رویم، با چه کسانی راجع به چه موضوعاتی صحبت کرده و اطلاعات رد و بدل می‌کنیم، حساب کتاب و منش مالی تجاری ما چگونه است، وضعیت سلامت جسمی و روحی ما چگونه است، چه نوع مطالبی را مطالعه و تعقیب می‌نماییم، عکس‌العمل ما نسبت به وقایع و مسائل دور و بر چگونه می‌باشد و ده‌ها مورد مشابه دیگر را دارا بوده و مورد تجزیه تحلیل قرار داده و حتی این اطلاعات را به صورت‌های انبوه به فروش می‌رسانند.

موضوع جالب اینجا است که، اپلیکیشن‌هایی که در این دستگاه‌ها کار می‌کنند، توسط کسان دیگری و تکنولوژی هوشمندتر دیگری که توسط آنها فورمول‌بندی می‌شوند، هدایت می‌گردند.

در چنین شرایطی، خیلی از داده‌های اطلاعاتی که از طریق همین اپلیکیشن‌ها به ما داده می‌شوند، از طرف تکنولوژی هوشمند دیگری با جهت‌گیری‌های کنترل شده‌ای طوری تنظیم می‌گردند که باید تأثیرات ویژه‌ای روی روان، قضاوت و کردارهای اجتماعی سیاسی ما بگذارند.

به این تکنولوژی دیجیتال ما اگر فاکتور فروش اطلاعات انبوه گروه‌های اجتماعی مردم در این اپلیکیشن‌ها به نئوکان‌ها، به دستگاه‌های امنیتی دولتی و شبکه‌های مشابه را اضافه کنیم، پنجره‌ی دیگری برای نگرش رودرویی ما باز می‌شود تا ابعاد دیگری از دنیای داده‌ها و دیجیتال را مشاهده کرده باشیم. به موازات نگاه از این پنجره، اگر در نظر گرفته باشیم که کلان سرمایه‌داری و قدرتمدارانی که توان تأثیرگذاری این تکنولوژی در مقیاس انبوه و کلان بر افکار مردمی را بر خوردار می‌باشند.

آن‌ها توان آن را نیز دارند تا از طریق همین دنیای دیجیتال و رسانه‌های مجازی مربوطه، شبکه‌های پیچیده و قدرتمند خود را خلق کرده و از طریق خبر و داده‌سازی‌های خود، خوراک مغزی انبوه‌های توده‌ای مردمی را به‌طور مداوم و مستمر فراهم و تغذیه نموده و بر مغزهای ما بمباران سنگ‌ریزه‌های داده‌های اطلاعاتی تفسیری خویش را سرازیر نمایند. سلول‌های شبکه‌های آن‌ها با حضور در شبکه‌های مردمی، این داده‌های ساخته پرداخته شده را منتشر می‌کنند، تا مردم عادی عضو همین شبکه‌ها به باربران، مبلغین و پخش‌کنندگان بی‌جیره و مواجب آنها تبدیل گردند.

گوگول، یوتیوب، فیسبوک، تویتتر، تلگرام و غیره

بگذارید چند مثال کوتاه از گوگول، یوتیوب، تویتتر، فیسبوک و تلگرام بزنم. تنها به چندین مثال اکتفا می‌کنم.

بر اساس جستجوهای سابق ما، وقتی گوگول را باز می‌کنیم، بر صفحه‌ی کامپیوتری ما، اخبار و مطالب مشخص انتخاب شده‌ای را که «تکنولوژی هوشمند» تشخیص می‌دهد مورد علاقه ما باشد را، چیدمان کرده است تا ما آن‌ها را مورد مطالعه قرار دهیم. مثلاً برای من نوعی که با اخبار و مسائل سیاسی اجتماعی روزمره علاقمند می‌باشم، هر روز اخباری در مورد

«جولیان اسانژ»، «گرتا تونبرگ»، «ولادیمیر پوتین» و اخبار اقتصادی بازارهای مالی و سهام را چیدمان کرده و به عنوان خوراک روزانه و صبحانه من آماده می‌کند.

یوتیوب هم به‌طور مشابه همین کار را می‌کند. از آنجائیکه من بخشی از اخبار جهان و تفسیرهای سیاسی اقتصادی اجتماعی روزانه را از طریق شبکه‌های مستقل غیر تجاری - دولتی غربی تعقیب می‌نمایم، هر روز برای من مطالبی را در این زمینه‌ها انتخاب کرده و بر صفحه یوتیوب می‌چیند. از آنجائیکه من یک‌سری بحث‌های علمی، فلسفی و تاریخی را هم از طریق یوتیوب تماشا می‌کنم، در این زمینه‌ها هم یوتیوب هر روز صبحانه مشخصی را آماده کرده است.

صفحه‌های دیگر «توئیتر» یا «فیسبوک» را هم باز کنیم، مشاهده می‌کنیم که همین تکنولوژی هوشمند، خود برای ما مطالبی را چیده و ردیف نموده است تا آنها را ببینیم. اگر ما صدها دوست در این اپلیکیشن‌ها داشته باشیم و به فرض اینکه هر کدام روزی یک مطلب هم در آن گذاشته باشند، ما اگر یکی از این اپلیکیشن‌ها را باز کرده باشیم، مطالبی که تکنولوژی هوشمند برای ما انتخاب می‌کند، مطالب جدیدی که انتخاب نموده و به ما ترویج می‌نماید، از طریق لگاریتم‌های محاسباتی ویژه آن‌ها تعیین و تجویز می‌گردند.

تکنولوژی هوشمند آن‌ها اگر بخواهد تلاش می‌کند تا در موارد «شی جین پین»، «پوتین»، «اوا مورالس»، «گرتا تونبرگ»، «جولیان اسانژ» و «دولت کوبا»، «پیمان بریکس» و امثال آن‌ها اخبار و تفسیرهای منفی را هر روزه در مغزهای امثال من بمباران کند. من اگر با دید انتقادی و سوال‌انگیز داده‌های چیدمان شده آن‌ها را از فیلتر رد نکرده باشم، به مرور زمان



تأثیرات جهت‌داری بر افکار و روان من گذاشته خواهد شد. هک کردن همراهان هوشمند

امروزه نه تنها این تکنولوژی هوشمند همراه ما تمام داده‌ها و دانستنی‌های ما را ثبت کرده و نگه می‌دارند، به عنوان حس ششم ما عمل می‌کنند، به ما می‌گویند چه بخوانیم، چه ویدئوها و فیلم‌هایی را تماشا بکنیم، چه بخوریم و کجا برویم و چه چیزهایی را خرید کنیم، چگونه از تندرستی خویش مراقبت کنیم. همین تکنولوژی به نوبه‌ی خود توسط تکنولوژی هوشمند کلان دیگری در جاهای دیگر کنترل و هدایت می‌گردد. اگر در نظر داشته باشیم که «کنترل» نهایت اعمال اراده بر افراد و گروه‌های اجتماعی می‌باشد، تکنولوژی هوشمند امروزه توسط همین نئوکان‌های کلان سرمایه‌داری جهانی کنترل می‌گردند، و همین‌ها از این طریق تلاش در کنترل افکار و روان‌های مردمی می‌نمایند.

دور نیست فردائی که «چیپ»‌هایی که مغز ماشین‌های هوشمند همراه را تشکیل می‌دهند، به بدن ما وصل شده و اندامی از وجود بدنی ما را تشکیل بدهند. امروزه همین ماشین‌ها در مقیاس‌های محدود جهت کنترل ضربان قلبی، تنظیم شنوایی افرادی که شنوایی خود را از دست داده‌اند و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد. دور نیست فردائی که همین دستگاه‌های همراه به تن ما وصل شده باشند، بر روان و تصمیم‌گیری‌های ما تأثیر جهت‌دار و قدرت‌مندی بگذارند. همین تکنولوژی هوشمند که امروزه توسط کسان دیگری کنترل گردند، این کار را می‌کنند، درحالی‌که دستگاه‌های دیجیتال هوشمند، هر روز بیشتر و بیشتر بر پایه‌های داده شده اولیه مستقل‌تر گشته و عمل می‌نمایند.

آیا در چنین روزهایی امکان اینکه همین دستگاه‌های هوشمندی که اندامی از وجود ما شده و به‌عنوان حس ششم برای ما تصمیم‌گیری می‌نمایند، توسط کسان و یا دستگاه‌های هوشمند کلان دیگر «هک» شده و کنترل گردند؟ آیا امکان اینکه تکنولوژی هوشمند مستقلاً که چه به انسان متصل شده باشد، و یا اینکه مستقل از انسان عمل بنماید، کنترل سوییچ‌های بمب‌های اتمی را در دست داشته باشد و توسط «دیگران» هک شده باشند؟ ارتباطات تکنولوژی هوشمند همراه با تکنولوژی هوشمند رباتیک، پهبادهای امنیتی - جنگی چگونه می‌تواند باشد؟ ارتباطات این تکنولوژی، با تکنولوژی ماهواره‌ای چگونه تنظیم می‌گردد؟ آیا این نظام سیستمی پیچیده و به هم پیوسته می‌تواند «هک» شده و توسط تکنولوژی هوشمند رقیب کنترل گردد؟



غلبه بر کنترل چگونه می‌توان بر این اعمال «کنترل» غالب آمد؟ هنوز ما در مرحله‌ای قرار نداریم که تکنولوژی هوشمند انسان‌ها را کاملاً کنترل کرده باشند. امروزه غالباً کلان سرمایه‌داری مالی، نقتی - نظامی و رسانه‌ای می‌باشند که تکنولوژی هوشمند را کنترل می‌نمایند. آن‌ها از طریق اعمال کنترل بر این تکنولوژی، از طریق شاهراه‌های شبکه‌ای این تکنولوژی، شبکه‌های اجتماعی خلق شده در آن و بانک‌های اطلاعاتی و لگاریتم‌های محاسباتی پشت صحنه قادر می‌باشند تا داده‌های انتخاب شده را بر مغزهای ما تزریق نمایند. آن‌ها از این طریق قادر به کنترل افکار و روان‌های ما می‌گردند.

اگر فرد و انسان یک قدم از همین دنیای دیجیتال عقب کشیده و منابع داده‌ای و اطلاعاتی خود را از منابع متنوع و گاه‌ها مخالف انتخاب کرده باشد، ارزیابی‌ها و تحلیل‌های مواضع متنوع و گاه‌ها مخالف را مستقلاً نه مورد مطالعه و ارزیابی قرار داده باشد، می‌تواند خارج از تزریقات اطلاعاتی قدرت‌های پشت تکنولوژی هوشمند، خود انبوه داده‌های لازم را از طریق شبکه‌های منتخب خویش کسب نموده، موضوعات را به‌طور مستقل مورد ارزیابی قرار دهد. استقلال در مطالعه بر اساس داده‌های کامل، متنوع و گاه متناقض و ارزیابی بی‌طرفانه و مستقل آن‌ها، نقطه مقابل اعمال «کنترل» از طرف و توسط قدرت‌های حاکمه، پشت پرده‌ی دنیای دیجیتال می‌باشد. جای تعجب نیست وقتی می‌بینیم که بعضی کشورها تلاش می‌کنند تا شبکه اینترنتی مستقل و جداگانه خود، با رسانه‌های مجزای خویش را تشکیل دهند. آن‌ها از این طریق نه فقط از «کنترل» کلان سرمایه‌داری جهانی بر تکنولوژی ممانعت می‌کنند، روان و افکار مردم خویش را از صدمات پروپاگاندا‌های مستمر و مسموم به دور نگه می‌دارند، بلکه در عین حال صدا‌های متنوع دیگری را به رنگین کمان دیسکورس‌های متنوع جهانی اضافه می‌نمایند.